

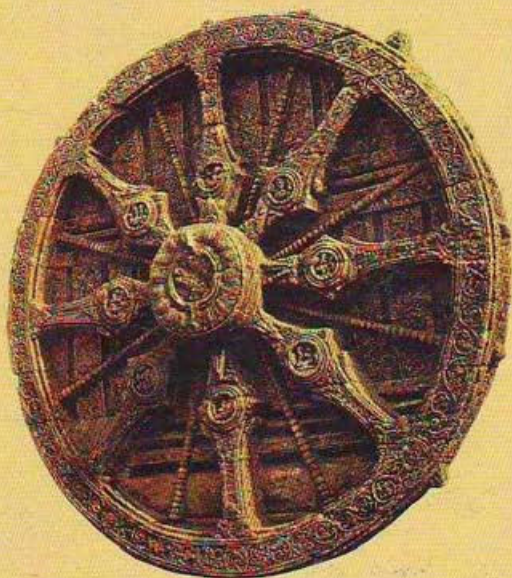
دانلود
کتاب



گیتا

گیتا

(بہگود گیتا)
سرود خدایان



ترجمہ
محمد علی موحد

گیتا

(بهگود گیتا)

با مقدمه‌ای در باره مبانی فلسفه و مذاهب هند
ترجمه محمد علی موحد

گیتا
بھگود گیتا
BHAGAVAD GITA
(سرود خدایان)
مقدسترین بخش ماہا بھارات

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۹	زمینه داستان و چگونگی گردآوری گیتا
۱۹	زمینه فکری گیتا
—	معتقدات ودائی (۱۹) — اوپانیشادها (۲۴) — ایشورا (۳۰) —
—	پروشا و پراکریتی (۳۱) — اجزای عالم مادی (۳۳) — مایا (۳۶) —
—	تناسخ (۳۸) — کمال مطلوب (۴۳) — یوگا (۴۴) — راه علم (۴۵) —
—	ریاضتهای شاق و یوگای گیتا (۴۶) — راه عمل (۴۷) — راه عشق
	(۵۱)
۶۱	۱. اندوه ارجونا
۶۸	۲. مکتب سانکھیا و طریق یوگا
۸۳	۳. راه عمل
۹۲	۴. راه علم
۱۰۲	۵. راه ترک
۱۱۰	۶. در مراقبه
۱۲۱	۷. خدا و جهان
۱۲۷	۸. جلال لایزال

گیتا	۸
۱۳۴	۹. راز رازها
۱۴۲	۱۰. ظهورات حق
۱۵۲	۱۱. حدیث تجلی
۱۶۵	۱۲. طریق محبت
۱۷۰	۱۳. کشت و دانای کشت
۱۷۷	۱۴. فراتر از گناها
۱۸۳	۱۵. درخت آفرینش
۱۸۸	۱۶. ایزدیان و اهریمنیان
۱۹۳	۱۷. رابطه ایمان و عمل با گناها
۱۹۹	۱۸. واپسین سخن

مقدمه مترجم

زمینه داستان و چگونگی گردآوری گیتا

بهنگونه گیتا^۱ یا سرود خدا جزئی است از مجموعه عظیم مهابهارات^۲، بزرگترین حماسه شعری جهان، که داستان جنگ فرزندان بهارات بزرگ است. میدان رزم در پیرامون شهر دهلی کنونی است. شاهزادگان بهارات در این سرزمین فرمان می‌رانند. پس از مرگ پاندوشاه^۳ برادر نابینای وی دریتراشترا^۴ به جای وی می‌نشیند. او صد فرزند دارد. از پاندوشاه نیز پنج پسر بجای مانده‌است که در میان آنان و فرزندان دریتراشترا خلاف و نفاق است. دریودهن^۵ بزرگترین فرزندان دریتراشترا نقشه قتل پسران پاندو را می‌کشد و به بهانه برگزاری جشن مذهبی آنان را به کاخ خود فرامی‌خواند. کسان وی کاخ را آتش می‌زنند. لیکن پسران پاندو با مادر خود گنتی^۶ جان بدر می‌برند و به سوی جنگل می‌گریزند و در آنجا سالها بسختی سر می‌کنند. تا آنگاه که یکی از شهریاران آن نواحی می‌خواهد جوانی را برای همسری دختر خود برگزینند. این افتخار نصیب کسی خواهد بود که بتواند کمان

1. Bhagavad-Gita

2. Mahabharata

3. Pandu

4. Dhritrashtra

5. Duryodhana

6. Kunti

بزرگ آن شهریار را بکشد. از میان پسران پاندو بهیما^۱ پهلوانی سترگ و ارجونا^۲ (سومین فرزند) کمانداری نیرومند است. هنگام آزمایش فرامی‌رسد. ارجونا باسانی کمان بزرگ را می‌کشد و تیر به‌هدف می‌خورد. بدین گونه دروپادی^۳ شاهدخت زیبا نصیب پسران پاندو می‌شود که او را به‌جنگل نزد مادر خود گنتی می‌برند و بانگ می‌زنند: «مادر ببین چه گنجی آورده‌ایم». مادر بی‌آنکه مقصود آنان را دریابد می‌گوید: «هر چه هست یکسان میان خود قسمت کنید». سخن گنتی مقدس است و بی‌هیچ چون و چرا باید بکار بسته‌شود. گرچه وی پس از دیدن دختر از گفته خود پشیمان می‌شود لیکن تیر از کمان جسته‌است و چاره نمی‌توان کرد. دروپادی را هر پنج برادر به‌زنی می‌گیرند.

دریتراشترا که از داستان آگاهی می‌یابد فرزندان برادر را نزد خود می‌خواند و پاره‌ای از ملک موروثی را به‌آنان می‌بخشد. پاندوان یودشترا^۴ برادر بزرگتر را به‌پادشاهی برمی‌دارند. دریودهن هنوز در کمین است. وی یودشترا را به‌قمار می‌خواند. بخت از یودشترا برگشته است. او همه ملک و دولت و حتی برادران خود و دروپادی زیبا را در قمار می‌بازد و دریودهن آنان را به‌بردگی می‌گیرد. دریتراشترا باز پادرمیانی می‌کند و ملک پاندوان را به‌آنان پس می‌دهد.

دریودهن و یودشترا دیگر بار به‌قمار می‌نشینند. قرار چنین است که هر کس قمار را ببازد دست از حکومت بشوید، و تا دوازده سال در

1. Bhima

2. Arjuna

3. Drupadi

4. Yudhishtira

جنگل بسربرد و آنگاه یک سال دیگر بیگانه‌وار در شهرها بگردد، چنانکه کسی نتواندش شناخت و اگر شناخته‌گردد بار دیگر به جنگل بازگردانده شود. یودشترا این بازی را نیز می‌بازد و با برادران راه جنگل در پیش می‌گیرد.

سرانجام دوران آوارگی بسر می‌رسد. پاندوان پس از سیزده سال در بدری ملک خود را پس می‌خواهند. در یودهن تن در نمی‌دهد. یودشترا حتی به گرفتن یک پارچه آبادی خرسندی می‌دهد لیکن در یودهن ستیزگی می‌آغازد و از آن هم مضایقه می‌کند.

کوروان^۱ (نام شاخه‌ای از قبیله که اکثریت دارند) و پاندوان آماده جنگ می‌شوند. شهریاران آن سرزمین هر یک جانب یکی از دو گروه را می‌گیرد. در آغاز نبرد، از دو سو توافق می‌شود که پیلها در برابر پیلها و گردونه‌ها در برابر گردونه‌ها و جنگیان هم‌آورد در برابر هم صف بیاریند و نیز موافقت می‌شود که زندانیان و گریختگان و جانوران و شیپورچیان و طبل‌زنان را نکشند. ناوردگاه دشت کوروکشترا^۲ (به معنی کشتزار کوروان) است که مکان مقدسی بشمار می‌رود. کرشنا^۳ به عنوان گردونه‌بان ارجونا در سوی پاندوان است. جنگ پس از هیجده روز با قتل در یودهن و پیروزی پاندوان پایان می‌یابد. یودشترا سی و شش سال پادشاهی می‌کند.

در پایان ماجرا، پنج شهزاده پاندو با عروس خود دروپادی به زیارت مقر خدایان که بر فراز قله هیمالایا است می‌روند. دروپادی با

1. Kuru

2. Kurukshetra

3. Krishna

چهار برادر از پاندوان در راه می‌میرد و تنها یودشترا که طهارت و شایستگی ورود در ملکوت را دارد با سگ خود به آنجا می‌رسد. آندرا^۱ الهه سگان دم در پدیدار می‌شود و سگ را از ورود در ملکوت باز می‌دارد. یودشترا نمی‌خواهد مصاحب وفادار خود را رها کند و می‌گوید اگر سگ را رانده‌اند او نیز از سودای بهشت خواهدگذشت و پای در آن نخواهد گذاشت. پس از گفت و گوی زیاد آندرا تسلیم می‌شود و شهریار با سگ خود در بهشت می‌رود. آنگاه پرده از چهره حقیقت برمی‌افتد و یودشترا چون نیک می‌نگرد درمی‌یابد که سگ تجسم عمل صالح او بوده‌است.

آنگاه آزمایش دوم پیش می‌آید:

یودشترا چشم باز می‌کند و همه دشمنان خود را در بهشت می‌یابد. از حال برادران خویش می‌پرسد، او را به سر چاه ویل دوزخ می‌برند. همه برادران و یاران خود را در آنجا می‌بیند. و یودشترا است که باید از میان بهشت و دوزخ یکی را برگزیند.

اینک او بر لب چاه دوزخ است و می‌گوید: «همین جا می‌مانم. بهشت من آنجا است که با دوستانم باشم».

برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.

بدین سان یودشترا از آزمایش دوم هم روسپید درمی‌آید و در این هنگام سیاهی و وحشت از میان برمی‌خیزد و یودشترا و برادران به آن سوی بهشت و دوزخ، آنجا که هستی جاوید خداوندی است

می‌روند.



این بود خلاصه داستان مه‌بهارات و گیتا جزئی از آن است. آنجا که دو سپاه در برابر هم صف آراسته و پهلوانان آماده نبرد ایستاده‌اند ارجونا را تشویش و دودلی فرامی‌گیرد چه دوست و دشمن از یک قبیله و خویشاوندان هم‌اند. برادرکشی بر ارجونا سخت گران می‌آید. می‌خواهد روی از جنگ برتابد. کرشنا او را به وظیفه‌ای که دارد یادآور می‌شود. و گیتا مفاوضاتی است که در آن هنگام میان ارجونا و کرشنا روی داده‌است. سنجایا^۱، راننده گردونه دریتراسترا، آنچه را در ناوردگاه می‌گذرد بر شهریار کور که‌نسال باز می‌گوید.

گیتا هیجده گفتار است که نخستین آنها لحن حماسی دارد، لیکن گفتارهای دیگر بیانی است شاعرانه از مباحث فلسفی و مذهبی که نه سبک آن با سبک رزم‌نامه هماهنگی دارد و نه مضمون آن با موقعیت جنگ و ناوردگاه سازگار می‌نماید. بنظر می‌رسد که سراینده گیتا داستان جنگ را بهانه و دستاویز بیان اندیشه‌های خود ساخته است. این طرز کار مخصوصاً در میان نویسندگان و شعرای شرق نظایر زیاد دارد چنانکه افسانه سیمرغ و داستان لیلی و مجنون و قصه خسرو و شیرین و حکایت یوسف و زلیخا در دست شاعران ایرانی وسیله بیان اندیشه‌های فلسفی و عرفانی گردیده‌است. سانسکریت-شناسان گفته‌اند که زبان گیتا از دیگر اجزای مه‌بهارات مشخص

است. از دیدگاه مضمون نیز باید گفت چنین است. کرشنا و ارجونایی که در گیتا است با کرشنا و ارجونا در سایر اجزای مهابهارات، از زمین تا آسمان فاصله دارند. همچنین بسیاری از محققان غرب اظهار عقیده کرده‌اند که سرتاسر گیتا ساخته و پرداخته یک شاعر نیست و این منظومه به‌مرور زمان به‌شکل کنونی درآمده‌است.

بعضی حدس زده‌اند که گیتا در اصل اثری بوده‌است و وابسته به مکتب سانکھیا^۱ (به اصطلاح بیرونی: سانک) و دیگران گفته‌اند که آن در صورت اصلی اوپانیشادی بوده‌است که بعدها شاعری از پیروان مذهب کرشنا آن را دستکاری کرده و به‌صورت کنونی درآورده‌است. به‌هر حال آنچه مسلم می‌نماید کسی که گیتا را سروده یا با تلفیق و دستکاری آن را به‌این صورت درآورده چنین می‌خواسته‌است که بین عقاید ودائی و تعالیم اوپانیشادی و اصول سانکھیا و یوگا وفق دهد. چه رد پای جریانهای فکری و اعتقادات وابسته به مسالک و مذاهب مختلف فلسفی ودانتا در این کتاب پدیدار می‌باشد و روشن است که فراهم‌آورنده آن سعی کرده‌است که سنتز جامعی از آنها ترتیب دهد. شاید به‌همین جهت است که گیتا در میان پیروان کیشهای هندی قبول عام یافته و تفسیرهای گوناگونی بر آن نوشته شده‌است. اگر چند کار تفسیر گیتا به‌نحوی که با تعالیم مکتب خاصی از مکتبهای مختلف هندی وفق دهد آسان نیست و سبب آن چنانکه یاد کردیم این است که مصنف گیتا بر همه مکاتب موجود نظر داشته و جمع بین آنها را

خواسته‌است. رادا کریشنان^۱ در مقدمهٔ جامعی که بر ترجمه و تفسیر گیتا نوشته‌است می‌گوید: گیتا و اوپانیشاد^۲ و برهماسوترا^۳ سه اصل مهم مذهب هندو است که علمای ودانتا برای توجیه افکار و تعالیم خود از مندرجات آنها استمداد کرده و تفسیرهای فراوان بر وفق مشرب خود بر آنها نوشته‌اند.

اوپانیشاد دربارهٔ براهمن و رابطهٔ او با جهان نظرهای مختلفی پیش کشیده‌است و پیروان مکتبهای گوناگون بآسانی می‌توانند مطالبی مطابق آرا و معتقدات خود در آن بیابند و مورد استناد قرار دهند. برهماسوترا نیز بقدری مبهم و تاریک نوشته شده‌است که تاب هر گونه تفسیر و تأویلی را دارد. در این میان گیتا افکارش یکدست‌تر و هماهنگ‌تر و به‌همین جهت تفسیر آن مطابق مذاق پیروان مذاهب مختلف دشوارتر است.

تاریخ تصنیف گیتا را محققان از صدهٔ پنجم یا میانه‌های صدهٔ دوم پیش از میلاد تخمین زده‌اند. استدلالهایی که در این زمینه شده‌است از طرفی بر پایهٔ قراین زبانشناسی و از طرف دیگر بر اساس تجزیه و تحلیل مضمون کتاب و مقایسهٔ آن با جریانات مذهبی و فلسفی هندوستان بوده که ما در این مقدمه از پرداختن به آنها خودداری می‌کنیم.

برخی از محققان حدس زده‌اند که طرح نخستین گیتا در قرن

1. Radhakrishnan, *The Bhagavadgita*, Introductory Essay, p. 15, London, 1948.

2. Upanishad

3. Brahma-Sutra

پنجم پیش از میلاد سروده شده و تقریباً ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال پیش از میلاد به صورت کنونی درآمده است.

نخستین تفسیر سانسکریت از این کتاب که در دست است از شانکارا^۱ عارف نامدار هندی (۷۸۸-۸۲۰ میلادی) است.

گیتا در اواخر قرن هیجدهم اول بار به انگلیسی (۱۷۸۵) و سپس به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شد و مورد توجه غربیان گردید. اکنون بیش از صد ترجمه انگلیسی از این کتاب در دست است. بعضی از صاحب نظران آن را به عنوان «عمیق ترین و بلندترین اثری که در جهان بوجود آمده است» ستوده اند.^۲ پروفیسور زینر آن را «تاج افتخار الهیات هندی» نامیده و می گوید: گیتا «قله کوهی است که مصنفان اوپانیشاد به سعی تمام و افتان و خیزان به سوی آن راه سپرده اند».^۳

به قول راداکریشنان گیتا را نمی توان تنها به یکی از مذاهب هندی وابسته دانست چه این کتاب «نماینده همه مذاهب هندی است بلکه نماینده مذهب است به طور کلی و بی قید و زمان و مکان».^۴ از میان ایرانیان تا آنجا که می دانیم نخستین کسی که مهابهارات و گیتا را شناخته ابوریحان بیرونی است که در کتاب معروف خود فی تحقیق ماللهند در بیش از بیست جا به نام از گیتا نقل کرده و در موارد دیگر هم بی آنکه نامی از گیتا ببرد از مطالب آن بهره جسته است. آنچه ابوریحان از این کتاب نقل کرده است در مواردی

1. Shankara 2. Schweitzer; *Les Grands Penseurs de L'Inde*, 1956.

3. R. C. Zaehner; *At Sundry Times*, Faber and Faber, London, 1958, p. 118.

4. Radhakrishnan; *The Bhagavadgita*, p. 12.

ترجمه کامل یا تلخیصی است از متن گیتایی که ما بدست داریم و در برخی موارد با آن تطبیق نمی‌کند، بناچار باید معتقد شد که ابوریحان یکی از تفاسیر گیتا را در اختیار داشته‌است و چون منظورش بیان اعتقادات هندویان بوده، در نقل مطالب، متن و تفسیر را درهم آمیخته‌است، یا باید گفت که متن مورد مراجعه ابوریحان با متنی که در دست ما است فرق داشته‌است.

متن مهابهارات در دوره اکبرشاه به فارسی ترجمه شد. پاره‌ای از آن را نقیب‌خان و بدایونی، پاره‌ای دیگر را نقیب‌خان و ملاشیری ترجمه کردند و بقیه را ملاابراهیم نامی ترجمه کرد و شیخ ابوالفضل دکنی مقدمه‌ای بر آن افزود و نام کتاب را رزمنامه نهادند.

ریو^۱ می‌گوید عجیب است که مترجم اصلی این کتاب هندوان، یک نفر مسلمان سید ایرانی است. پدر نقیب‌خان، میرزا عبداللطیف، پسر مورخ مشهور میریحیی قزوینی (ظاهراً صاحب لب‌التواریخ) چون سنی بود ایران را ترک گفت و در سال ۹۶۳ به هندوستان رفت. ترجمه مهابهارات به سال ۹۹۳ پایان رسید و نقیب‌خان چند تن از برهمنان را که در ترجمه آن به او کمک کرده‌اند نام می‌برد. گیتا در ضمن ترجمه به صورت خلاصه آورده شده‌است.^۲

اما نخستین ترجمه کامل فارسی که از گیتا به دست است تاریخ ندارد. برخی آن را به داراشکوه و برخی به شیخ ابوالفضل دکنی و

1. Riau

۲. مراجعه شود به مقاله درباره فیضی *Indo-Iranica* شماره سوم از مجلد شانزدهم مورخ سپتامبر ۱۹۶۳، و فهرست ریو.

دیگران نسبت داده‌اند.^۱

در کتابخانه موزه بریتانیا دو نسخه از ترجمه فارسی گیتا موجود است (شماره ADD 7676 و ADD 5651) این دو نسخه در واقع یک ترجمه است. منتهی عبارات یکی پرداخته‌تر و منقح‌تر از دیگری است و گاهی نیز اختصار و تلخیص در مطالب دیده می‌شود. در آغاز هر دو نسخه شیخ ابوالفضل دکنی صریحاً به عنوان مترجم گیتا معرفی گردیده است:

«این نسخه گیتا که در انکشاف سرایر قدرت ذوالجلال و استکشاف حقیقت معرفت لایزال است آن را به اجازت سلطان عادل و برهان کامل، دلیل قاطع خدادانی و حجت ساطع رحمت رحمانی، قافله سالار راه حقیقی و مجازی، جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلدالله «ملکه و سلطانه، بنده شیخ ابوالفضل از زبان سهنس - کرت ترجمه به عبارت لسان فرس و عربی درآورده...»

ترجمه منظومی هم از گیتا پرداخته شده که به فیضی شاعر منسوب است و متأسفانه نگارنده آن را ندیده است. ظاهراً ترجمه منثور است که به کوشش اجمل خان در هندوستان چاپ شده است تحریری است از همان ترجمه شیخ ابوالفضل دکنی.

۱. مقدمه آقای تاراچند بر چاپ اوپانیشاد فارسی (ترجمه داراشکوه) و نیز مقدمه آقای جلالی نائینی در شرح حال و آثار داراشکوه. تهران ۱۳۴۰ ش.

زمینه فکری گیتا

معتقدات ودائی

برای اینکه پیام گیتا را بدرستی دریابیم باید نخست خود را با اعتقادات دوران ودائی و اندیشه‌های مصنفان اوپانیشاد آشنا سازیم. گفتیم که محققان، گیتا را اوج جریان فکری می‌دانند که مصنفین اوپانیشاد آغاز نهاده‌اند. پیش از اوپانیشادها باید به وداهای چهارگانه که مجموعه کتابهای مقدس هندویان است نگریم. از وداها (یا در اصطلاح نویسندگان اسلامی «بید»ها) دو تا اصل است و دو تای دیگر فرع. بدین معنی که سرودهای دو وداى اخیر بیشتر به سرودهای دو وداى نخستین وابسته است. تاریخ سروده شدن وداها را از هزار تا شش هزار سال پیش از میلاد تخمین می‌زنند.

وداها بیشتر حاوی اوراد و طلسماتی است برای دستیابی به مقاصد دنیایی و حل مشکلاتی که در زندگی روزانه آدمیان مطرح است مانند شفای بیماریها و طول عمر و طرد شیاطین و بی‌اثر ساختن فتنه‌ساحران و کید دشمنان و تصرف در خواطر و دفع چشم‌زخم و رد آفات و حفظ خانه و حشم و مزرعه از حوادث ایام، یا نفوذ در عواطف و تسخیر قلوب مانند پایبند کردن زنان در زنجیر عشق یا برانگیختن

حسادت آنان و امثال آن. یکی از وداها به نام اثروا ودا^۱ (اثوربن بید) سراسر از همین گونه اوراد جادویی است.

در ریگ ودا سرودهایی مشتمل بر ثنای خدایان گوناگون که بیشتر مظهر قوای طبیعتند (چون خدای باد و خدای آتش و خدای باران و غیره) دیده می‌شود. سرودها گاهی بسیار شیوا و زیباست. منظور از این ادعیه و اوراد غالباً تحصیل منافع مادی و تأمین حوائج و نیازمندیهای زندگی خاکی است چون عمر دراز و حاصل فراوان و مال و دولت و جز آن. اطلاق کلمه دعا بر این گونه سرودها شاید صحیح و رسا نباشد، چه در اصطلاح مادعا عبارت است از خواسته‌های بشری که به درگاه خداوند عرضه می‌شود و اجابت یا رد آن با خدا است، لیکن درباره ادعیه ودائی چنین تصور شده است که هرگاه قرائت آنها با رعایت کامل شرایط و تشریفات مقرر انجام داده شود دعا قهراً و طبعاً اثر خود را می‌بخشد و نتیجه اسرارآمیزی که بر آن مترتب است — خواه نزول باران باشد یا طول عمر یا استعجال موت کسی یا خلاص از تسلط شیاطین — به خودی خود حاصل می‌شود و به همین جهت بود که گفتیم این سرودها بیشتر جنبه جادو و طلسم دارند و ظاهراً تأثیر آنها حتی بستگی به ایمان و تقوی و صلاح و سداد کسی که مراسم دعا را انجام می‌دهد ندارد، به عبارت دیگر کفر و ایمان و بدی و خوبی شخص در درجه استجاب دعا مؤثر نیست.

تشریفات نیز مقرر است که باید در خواندن این سرودها

مراعات شود تا نتیجه مطلوب حاصل آید. این تشریفات در رسائلی به نام برهمانا گرد آمده است. برهمانا در واقع رساله عملیه‌ای است که معلوم می‌دارد کدام سرود به چه منظور و کجا و چگونه و با چه تشریفات باید خوانده شود. معمولاً انجام این تشریفات که «یجنا»^۱ یا قربانی نامیده شده در حضور گروهی از روحانیون صورت می‌گرفت. در مراسم یجنا تعداد زیادی از حیوانات را سر می‌بردند و مقدار زیادی کره و برنج و شیر به عنوان نذورات تقدیم می‌کردند. برخی از مراسم قربانی ماهها و حتی سالها طول می‌کشید و تشریفات برخی از آنها چنان پرخرج و عریض و طویل بود که فقط پادشاهان می‌توانستند از عهده آن برآیند.^۲ بدین گونه یجنای ودائی با قربانیهای مرسوم مذاهب و ملل دیگر فرق بزرگ دارد. در این مذاهب قربانی وسیله تقرب به خدایان است لیکن یجنای ودائی خود مستقل از خدایان و حتی تواناتر و مؤثرتر از آنان بنظر می‌رسد.

در اجرای مراسم یجنا شرایط و جزئیات دستورهایی که در برهمانا آمده است باید مو به مو رعایت شود. کمترین خبط و اشتباه موجب می‌شود که قربانی بی‌اثر گردد یا اثر آن بکلی دگرگونه شود.

۱. یجنا Yajna کلمه سانسکریتی است به معنی نذر و قربانی یا مطلق عبادت. این کلمه در اوستایی به صورت یسنا و در پهلوی به صورت یشت آمده است. مراجعه شود به مقدمه استاد پورداود به ترجمه یسنا، ص. ۲۳.

۲. مراجعه شود به تفصیل قربانی و انواع آن در فصل بیستم از جزء دوم کتاب: *The Religion and Philosophy of the Veda by Keith (the Harvard Oriental Series), Harvard University Press, 1925.*

و همچنین در کتاب جامع و معتبر داس گوپتا به نام: *The History of Indian Philosophy*

اگر مراسم قربانی به‌طور کامل اجرا شود اثر آن که معمولاً از دایره فهم و تجربه بشری بیرون است نیز ناگزیر حاصل خواهد شد و این امر ارتباطی با خواست و ناخواست خدایان ندارد. نتایجی که بر قربانیها مرتب می‌باشد اثر وضعی اوراد و طلسماتی است که خوانده می‌شود و هیچ تدبیری، حتی زاری و انابه و تضرع به‌درگاه خدایان، قادر نیست که در مسیر آنها تغییری بدهد. و به‌همین سبب باید گفت که از نظر اوراد ودائی خدایان در درجه دوم اهمیت قرار گرفته‌اند. در میان اوراد مزبور مضامین ناظر به‌اظهار عبودیت و اخلاص در برابر خدایان و طلب رستگاری و هدایت و فیض روحی زیاد نیست. تعلیمات اخلاقی یا اجتماعی نیز در آنها دیده نمی‌شود. داستان تواشتر^۱ درجه اهمیت تشریفات مقرر در قربانیها را روشن می‌سازد. وی می‌خواست فرزندی بیاورد که قاتل ایندرا^۲ (یکی از خدایان) باشد و به‌این نیت قربانی کرد. همه مراسم قربانی بدرستی انجام شد. متأسفانه در تلفظ یکی از کلمات دعا اشتباه کوچکی روی داد و آن اشتباه چنان بود که کلمه را از حالت فاعلی به‌حالت مفعولی درمی‌آورد. در نتیجه فرزندی که او آورد کشنده ایندرا نبود بلکه کسی بود که به‌دست ایندرا کشته شد.^۳

به‌نظر هندویان وداها و دستورالعملهای آنها (برهمانا) را کسی تصنیف نکرده، پیغمبری هم آنها را نیاورده‌است لیکن این سرودها کلام قدیم غیرمحدثی است که مخزن اسرار و رموز آفرینش شناخته

1. Tvashtar

2. Indra

3. Dasgupta; *Hindu Mysticism*, p. 6.

می‌شود و همه علوم و اخبار در آنها جمع است. وداها لوح محفوظی است که تقدیر و سرنوشت خلائق و احکام مستور طبیعت را در آن گردآورده‌اند. سرودهای ودا، روحانیون ودائی و خود مراسم قربانی به نام «برهمن» خوانده می‌شدند و این لغت در اصل به معنی بزرگ است. اندیشه دوران ودائی اندیشه عصر بدوی، و خصیصه بارز آن تعمیم مسائل ساده طبیعی است از راه تقریب و استحسان. مثلاً چنین تصور شده که جهان یا عالم اکبر نیز شخصی است چون عالم اصغر یا آدمیزاد. آنگاه کوشش شده است که حالات و کیفیاتی را که بر آدمیزاد دست می‌دهد به تقریبی در عالم اکبر نیز بجویند و علل و موجبات دگرگونیهای طبیعت و احوال آن را به قیاس با آنچه در وجود خود تجربه کرده‌اند تعیین کنند. مثلاً به تجربه دیده‌اند که آدمی عرق می‌کند و سبب عرق کردن او گرما است و گرما از آتش است آنگاه چنین تصور کرده‌اند که عالم اکبر یا جهان نیز عرق می‌کند و باران قطره‌های عرق او است و چون عالم عرق می‌کند حتماً گرداگرد آن را آتش فرا گرفته است که مایه گرمی و عرق می‌شود و چون عرق از گرما است پس آب نیز از آتش است.

باز چنین اندیشیده‌اند که سه رنگ سفید و سرخ و سیاه نشانگر سه عنصر آب و آتش و خاک است و چون این سه رنگ رنگهای اصلی و غالب طبیعت است معتقد شده‌اند که دنیا سراسر از سه عنصر آب و آتش و خاک آفریده شده است. هر کجا سرخی است نشان وجود آتش است و هر کجا سفیدی است نشان آب و هر کجا سیاهی نشان خاک.

اوپانیشادها

سرودهای مبنی بر عقیده توحید در وداها زیاد نیست و آنچه هست محتملاً از واپسین دوران تألیف وداها است^۱ و این در اوپانیشادها است که موضوع برهمن اعلی و اکبر مورد بحث قرار می‌گیرد. اوپانیشاد به معنی راز است^۲ و آن مجموعه مطالبی است که استادان با شاگردان خود راجع به حقیقت حق بیان کرده‌اند. مراسم و قربانیهای ودائی چنانکه گفتیم برای بدست آوردن مزایای مادی و رسیدن به آمال و امانی دنیوی است لیکن علم و دانش برهمن از اشتیاقی درونی یا نیازی روحی برای وصول به کمال مطلوب برمی‌خیزد. لذات حاصله از چیزهای زایل و گذران، طالب علم برهمن را سیراب نمی‌کند. او به دنبال سرور و شادمانی بیکران ابدی است. به دنبال خلود و جاودانگی است. در حقیقت سیر اندیشه هندی از وداها به اوپانیشادها، سیر از جهان برون (عالم ظاهر) به جهان درون (عالم باطن) است. در میتیری^۳ اوپانیشاد آمده است که یاجنواوالکیا^۴ می‌خواست تجرد پیش گیرد، پس به میتیری و کایتانی که زنان او بودند گفت که می‌خواهد ثروت خود را در میان آنان تقسیم کند. و اینک گفت و گویی از میتیری و شوهر او:

میتیری — اگر همه ثروت دنیا را به من دهی از مرگ در

1. Dasgupta, *Hindu Mysticism*, p. 34.

۲. ظاهراً این کلمه در اصل به معنی «تنگ در کنار هم نشستن» بوده و آنگاه مجازاً به اسرار و تعالیمی که شاگرد بر اثر نزدیکی و تقرب به استاد از او فرامی‌گیرد اطلاق شده است.

3. Maitreyi

4. Yajnavalkya

امان خواهم بود؟

یا جاناوالکیا — هرگز به مال جاوید نتوان بود اما می توان
چون توانگران به خوشی زیست.

میتیری — مال را چه سود اگر مرا از مرگ نرهاند.
راهی پیش پای من بگذار که بتوانم زندگی جاوید یابم.
این شوق جاودانگی با تمایل ساده آدمی به درازای عمر و
وحشت از مرگ فرقی ژرف دارد. کسی که تغییرات و دگرگونیهای عالم
حیات را می بیند طمع خام در پایداری زندگی نمی تواند بست.
جاودانگی آنجا میسر تواند بود که تغییر و دگرگونی نباشد. پس این
شور و شوق مستلزم انصراف تمام است از هر چیزی که جنبه زایل و
گذران دارد. همه لذات و شهوات زودگذر و زایل، با سرچشمه های آنها
(چون ثروت و شهرت)، در نظر کسی که دستخوش این شور و شوق
است خوار می نماید و این است فرق بارز بین طرز فکر ودائی و
اوپانیشادی. چه مآل و مقصد آن یک تحصیل خوشیها و رسیدن
به هوسها و آرزوهای معمولی بشری است و منظور و هدف این یک
وصول به کمال مطلوب است.



چگونه این تغییر مسیر در جریان اندیشه هندی پیش آمده
است؟ آیا می توان افکار اوپانیشادی را مرحله تکاملی از اعتقادات
ودائی دانست؟ یا باید ریشه و سرچشمه دیگری برای آنها جست و جو
کرد؟ حقیقت این است که چنانکه گفتیم ارتباط دادن این دو طرز فکر
به یکدیگر سخت دشوار است. کشفیات اخیر درباره تمدن دره هند

روشنیهای تازه‌ای به‌زمینه این بحث انداخته‌است. مهاجرت اقوام آریایی به‌هندوستان در حدود دوهزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفته و پیش از آن تمدن قابل ملاحظه‌ای در این سرزمین وجود داشته‌است. وداها مخصوصاً ریگ ودا منعکس‌کننده معتقدات آریان است و جهات مشترک زیادی بین آنها و معتقدات دسته‌های دیگر آریایی که به ایران و سرزمینهای دیگر کوچیده‌اند موجود است. آریاها مردمی جنگجو و پرکار و ظاهراً با اندیشه‌های زهدآمیز اوپانیشادی مبنی بر ترک تعلقات و «اهیمسا»^۱ و «نیروانا»^۲ و «موکشا»^۳ بیگانه بودند. قرائنی در دست است که ریشه و سابقه یوگا را در پیش از مهاجرت آریاییها نشان می‌دهد. بعضی از خدایان ودائی در دوران پیش از آریاییها مورد پرستش بوده‌اند و شاید بتوان گفت که افکار اوپانیشادی نیز مسبوق به آن دوران بوده و هجوم آریاییها موجب شده‌است که دو طرز فکر کاملاً متباین آریایی و بومی درهم آمیخته‌شود. در وداها که مربوط به اوایل دوره مهاجرت آریان است بیشتر معتقدات آنان انعکاس دارد و اوپانیشادها را نوعی رجوع به سلف یا به عبارت بهتر بازگشت به طرز فکر بومی هندی می‌توان تصور کرد.^۴



کمال مطلوب در نظر معلمان اوپانیشاد براهمن است که نماینده مفهوم جاودانگی و خلود است. براهمن مرجع و مآب همه

1. Ahimsa

2. Nirvana

3. Moksha

4. K. M. Sen, *Hinduism*, Penguin Books, London 1963, p. 13, 51.

است که از حد وصف و تعریف بیرون است.^۱

براهمن تعبیری است از آن وحدت نهایی و حقیقت لایتغیری که در آن سوی مرزهای زمان و مکان و در ورای عالم کثرت و شهود می‌باشد. وصف براهمن در اوپانیشادها رنگهای گوناگون بر خود گرفته‌است. اگر تنها منطوق عبارات اوپانیشادها را در نظر بگیریم به اختلاف فاحشی برخوردیم خورد. گاهی چنین می‌نماید که روی سخن با یک نوع اعتقاد همه‌خدایی است: در اعماق موجها و دگرگونیهایی که در فراخنای دریای بیکران وجود پدیدار است حقیقتی نهفته‌است که آن را براهمن اصطلاح کرده‌اند. از این نظر تفاوتی بین روح فردی و روح کلی، بلکه تفاوتی بین روح و خدا نیست. آنجا که از مرز زمان و مکان بیرون است یکی است و جز یک نیست. در برخی دیگر از اوپانیشادها گامی دیگر فراتر رفته و براهمن را برتر از روح (فردی و کلی) معرفی کرده‌اند. روح براهمن نیست اما از اوست چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست. در اوپانیشاد دیگر تعبیری از براهمن آمده‌است که براهمن وجود (سات) و علم (سیت) و سرور (آناندا) است^۲، اما اینها صفات او نیستند چه او از نعت و صفت فراتر است. موجود نیست بلکه صرف وجود است و عالم و مسرور نیست بلکه محض علم و سرور است. هیچ گونه وصف و نعتی برای او

۱. این کلمه را نباید با برهمن که به طبقه روحانی از طبقات چهارگانه جامعه هندی اطلاق می‌شود اشتباه کرد و برای احتراز از این اشتباه ما آن را به صورت براهمن می‌نویسیم. در کتابهای اروپایی آن را به شکل Brahman و برهمن روحانی را به شکل Brahmen می‌نویسند.

نیست. حتی او را یکی هم نمی‌توان خواند چه یک از عالم ما است و او از نام و نشان و قیاس و وهم برتر است. او را به صفات سلبی می‌توان شناخت نه به صفات ثبوتی. می‌توان گفت که براهمن این نیست و آن نیست، مثلاً جسم نیست مرکب نیست... اما نمی‌توان گفت که براهمن چیست و کیست: آنگاه که همه صفات و نعوت را برشمرد و از نام و نشانهایی که ساخته اندیشه و گمان و وهم بشری است درگذری چیزی می‌ماند که آن براهمن است.

این شیوه که براهمن را با نفی صفات معرفی می‌کنند در اوپانیشادهای آغاز شده و گیتا نیز همین شیوه را بکار بسته است. شیوه دیگری که هم در اوپانیشادهای و هم در گیتا پیش گرفته شده این است که صفات متضاد و متناقضی را به براهمن نسبت می‌دهند تا نزاهت و علو او را از صفت و نعت بنمایانند. هو الاول والآخر والظاهر والباطن.

«از همه چیز جدا است و در درون همه است»

«از حرکت منزّه است و متحرک است»

«از غایت لطف در وهم نگنجد»

«از همه دور است و با همه نزدیک»

«تجزیه‌ناپذیر است لیکن چنین می‌نماید که تجزیه شده

«و در قالب موجود درآمده است»^۱

«تو زنی، تو مردی، تو پسری، تو دختری، تو پیر شده و

«عصا گرفته مردم را به غلط می‌اندازی، و تویی که ظاهر

«شده همه جا می‌نمایی،

«و پرنده‌های سیاه‌رنگ تویی، و پرنده‌های سبزرنگ

«تویی، و پرنده‌های سرخ‌چشم تویی، و ابرهای برقدار

«تویی، و شش فصل تویی، و جمیع دریاها تویی،

«آن که اول ندارد تویی، و آن که نهایت ندارد تویی،

«همهٔ عالمها از تو ظاهر شده‌است و عین تو است»^۱

گویند از بهوا^۲ پرسیدند که براهمن چیست؟ وی خاموش ماند.

بار دیگر پرسیدند باز خاموش ماند. بار سوم پرسیدند سخن نگفت.

پرسنده ملول گشت و روی برتافت. آنگاه بهوا زبان برگشاد و گفت که

پاسخ پرسنده را با سکوت خود در همان بار نخست داده‌است چه

براهمن خاموشی محض است و وصف او به‌سخن نمی‌توان آورد.

براهمن در همهٔ هستی هست. جلوهٔ او در عالم تعین به‌دو وجه

است که یکی را جان یا آتمن^۳ خوانند و دیگری را غیرجان یا پراکریتی^۴.

جان جلوهٔ راستین براهمن است و پراکیتی مایهٔ فریب و اشتباه.

براهمن را پرمتما^۵ (ابراتمن) و جیوا بهوتا^۶ (هستی اصلی) نیز

نامیده‌اند.

داراشکوه در رسالهٔ مجمع‌البحرین خود فرق بین براهمن و

اتمن و پراکریتی را به تقریبی ساده‌تر بیان کرده‌است: ذات بحث که در

۱. شیت‌استراوپانی‌شاد Shvetâsvatara ادهیای چهارم، فقرهٔ ۳ و ۴ از ترجمهٔ داراشکوه،

م.س. ۲۰۴، چاپ تهران.

2. Bahva

3. atman

4. Prakriti

5. Paramatma

6. Jivabhuta

عالم تعین می‌آید یا در مرتبه لطافت است و یا در مرتبه کثافت. در مرتبه لطافت آن را روح یا آتما گویند و در مرتبه کثافت آن را جسد (پراکرتی) نامند «و ذات متعین به‌ازل که جمیع ارواح در آن مندرج است پرم‌آتما یا ابوالارواح خوانده‌شود». آنگاه جسد را به‌آب و اتمن را به‌موج آب و پرم‌اتمن را به‌مجموعه امواج تشبیه کرده می‌گوید «آب صرف به‌منزله حضرت وجود است»^۱

بدین سان اصطلاح آتمن-براهمن در اوپانیشادهای مختلف معانی گوناگون بر خود می‌گیرد. در برخی دیگر از اوپانیشادها آمده است که دو نوع هستی هست: یکی هستی جاویدان دگرگونی‌ناپذیر که ازان عالم ارواح است و دیگر دگرگونی‌پذیر محکوم به‌مرگ و زوال که ازان عالم ماده است و آنگاه خدا به‌عنوان سرچشمه و مبدأ هر دو هستی معرفی شده‌است. «همه چیز از اوست و زندگی همه بدوست و بازگشت همه به‌سوی اوست»^۲

ایشورا Ishvara

خدا از جنبه ربوبیت و خلاقیت ایشورا نامیده می‌شود. ایشورا خداوند است با صفات ثبوتی او. ایشورا مظهر صفات جمال و جلال است. به عبارت دیگر براهمن مقام اطلاق حضرت حق است که از هر گونه نسبتی مبرا است^۳ و ایشورا تعبیر از مقام ربوبیت او است که عالم

۱. مجمع‌البحرین، ص. ۸، چاپ تهران. ۲. تیتیریا اوپانیشاد. Taittiriya UP

۳. بیرونی می‌گوید بعضی از خواص هندویان از خدا به‌نقطه تعبیر کرده‌اند تا نشان بدهند که او از هر گونه صفت فراغ دارد. فی تحقیق ماللهند، ص. ۲۳، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸ - م.

را می‌آفریند و نگه‌می‌دارد و نابود می‌سازد. احیاء و ابقاء و افناء مظاهر سه‌گانه قدرت رب است و بدین ترتیب ایشورا سه مظهر دارد: برهما^۱، ویشنو^۲ و شیوا^۳. برهما رمز اسم مُحیی (زندگی‌بخش)، ویشنو رمز اسم حافظ (نگه‌دارنده) و شیوا رمز اسم مُمیت (میراننده) رب است. لیکن تعدد نام، نشان تعدد ذات حق نیست. برهما، ویشنو و شیوا تثلیثی است ظاهری و در باطن جز یک نیست. یک حقیقت است به سه نام. قل ادعوا الله او ادعو الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی. در ریگ ودا آمده‌است: «از آندرا و میترا و وارونا و آگنی^۴ سخن می‌گویند، او جز یک نیست اگرچند به نامهای گوناگونش بخوانند».

سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

پروشا و پراکرتی

براهمن-آتمن را پروشا^۵ نیز نامیده‌اند. پروشا در اصل به معنی شخص است. همچنان که انسان عالم صغیر خوانده شده عالم را نیز انسان کبیر می‌توان نامید. در این معنی همه عالم تنی است که یک جان دارد. جان عالم مایه حیات و قوام همه کائنات است، همچنان که روح فردی مایه زندگی و حرکت و قوام فرد است. پس شخص یا پروشا به اختلاف مقام هم به فرد اطلاق می‌شود که عالم اصغر است و هم به جهان که عالم اکبرش می‌نامند.

لفظ پروشا در ریگ ودا آمده‌است. در آنجا گفته شده‌است که

1. Brahma

2. Vishnou

3. Shiva

4. Andra-Mitra-Varuna-Agni

5. Purusha

پروشا جایی به پهنای ده انگشت را پر می‌کند، و باز گفته شده است که پروشا همه جا را پر کرده و بر همه عالم محیط است، و نیز گفته شده که جهان و هر چه در آن است تنها یک چهارم پروشا است و سه چهارم دیگر وی جاودانگی است که در آسمانها است.

گیتا در مرحله اول از دو پروشا سخن می‌گوید: یکی زوال‌پذیر که همان پراکرتی است و دیگر پروشای جاوید که جان یا اتمن است. پروشای جاوید با پراکرتی و گناها هم‌خانه است. در مرحله دوم گیتا از یک پروشای والای دیگر سخن می‌گوید که روح اعظم (پرماتمن) خوانده می‌شود و از گناها متأثر نمی‌شود و آن به جهت و سرور سرمدی است که بر هر سه عالم محیط است و حافظ و نگه‌دارنده آنها است.^۱ در گفتار سیزدهم گیتا چنین آمده است:

«بدان که پراکرتی و پروشا را آغازی نیست و نیز بدان
 «که اشکال و صور از پراکرتی پیدا شده‌اند. پیدایش تن
 «و حواس از پراکرتی است و ظهور شادی و رنج از
 «پروشا... و پروشای والا در تن به عنوان ناظر و فرمانروا
 «و حافظ و شاهد و خداوندگار و روح اعظم نامیده
 «می‌شود».

این پروشا وجود محض تابناک غیرفعالی است که نه از جهان آمده و نه به جهان بسته و نه تابع آن است. بیرونی می‌گوید: «کسانی از هندیان که از رمز به تحقیق

۱. گیتا، گفتار پانزدهم.

گراییده‌اند جان را پورشا می‌نامند که به معنی مرد است چه آنچه در موجود زنده است او است و ازو جز حیات نشانی پیدا نیست^۱.
 پراکریتی منشأ اشکال و صور است. یعنی همه نمودهای مادی و معنوی نتیجه تغییرات پراکریتی است. در جای دیگر از آن به‌زه‌دانی تعبیر شده‌است که خداوند نیروی خلاقه خود را در آن می‌ریزد.^۲ پراکریتی از سه نیرو یا سه حالت (گنا)^۳ پیدایش یافته‌است. گنا به معنی رشته یا تار است و گناهای سه‌گانه را سه تار طناب آفرینش خوانده‌اند. این سه تار یا سه حالت عبارتند از ستوا^۴، راجاس^۵ و تاماس^۶ که نخستین آنها مظهر پاکی و صفا و سلامت و آرامش، و دومین منشأ حرکت و فعالیت و تقلا و حرص و شره، و سومین مایه خطا و نادانی و خواب و رکود و تاریکی است. و خلاص آن است که جان از بند پراکریتی آزادی یابد.

اجزای عالم مادی

پراکریتی که هنوز نقش صورت بر خود نگرفته و غیرمشهود است اویکتا^۷ نامیده می‌شود. اویکتا مبدأ تکون و حرکت ماده، علت غیرمعلول و ازلی است که گناهای سه‌گانه را بالقوه دارا می‌باشد. از اویکتا «بودی»^۸ یا عقل کیهانی می‌زاید و از آن «آهنکارا»^۹ یا اتانیت که

۱. فی تحقیق مآلهند، ص. ۳۰، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸. - م.

۲. گیتا، گفتار چهاردهم.

3. guna

4. Satva

5. Rajas

6. Tamas

7. Avyakta

8. Buddhi

9. Ahankara

مایهٔ تعین اعیان موجودات است و از آن «منا»^{۱۰} یا دل پیدا می‌شود. تصورات که از برخورد حواس با اشیاء بوجود می‌آید در دل نقش می‌بندد و از آنجا به عقل منتقل می‌شود. پنج حس شنوایی و بینایی و بویایی و پسایی و چشایی و پنج قوهٔ عامله (پا و دست و زبان و دو عضو تخلیه و تناسل) از اهنکارا بوجود می‌آید و این ده قوه فرمان را توسط دل از عقل یا ادراک می‌گیرند. پنج عنصر اعظم (مهابودی): خاک و باد و آتش و آب و اثیر و پنج موضوع حس یا اسباب آن که عبارت از رنگ و طعم و بو و لمس و صدا می‌باشد نیز از اهنکارا است. ابوریحان تقسیمات ماده را به شرح زیر آورده است:

ابیکت یا هیولای مجرد (اویکتا)

بیکت یا مادهٔ متصوره

اهنکار یا طبیعت

پنج ماتر یا امهات بسیطه (رنگ و طعم و بو و لمس و صدا)

مهابوت یا عناصر خمسه (خاک و باد و آب و آتش و آسمان)

پنج اندریان یا حواس پنجگانه

منو یا دل که به اضافهٔ پنج اندریان حواس مدرکه را تشکیل

می‌دهند.

کرم اندریان یا ضروریات آلیه که آن هم پنج است: دست و پا و

زبان و دو عضو تخلیه و تناسل.

مجموع این بیست و چهار چیز که همه از مظاهر ماده است با پروشا یا نفس کلی «تتو» نامیده می‌شود و علم به «تتو» مایه نجات است.^۱



پیدایش عالم بر وفق آنچه در فلسفه سانکها (سانک) اندیشیده‌اند از این قرار بود و گیتا در این باره از فلسفه مزبور پیروی کرده‌است.

مجموعه تقسیمات بیست و چهار گانه را گیتا «کشت» می‌نامد و این کنایه‌ای قابل توجه است. چه پراکریتی همچون کشتزار محل حرکت و جنبش مداوم و نمایشگاه پیدایش و نمو و ذبول می‌باشد.^۲ پراکریتی و پروشا در هم آویخته‌اند. این هر دو قدیم و ازلی است. پروشا دریابنده (مَدْرک) است و پراکریتی دریافته (مَدْرک).

پراکریتی همیشه در حرکت و کشاکش است و پروشا اگر چه در منزل پراکریتی جای گزیده، آرام و غیرفعال است و از بالا ناظر اعمال پراکریتی است بی‌آنکه از آن متأثر شود. مایه فعالیت پراکریتی گناهای سه‌گانه است. ستوا تار سپید پراکریتی است و راجاس تار سرخ و تاماس تار سیاه. این سه‌گنا در اویکتا بالقوه موجود است و چون به مرحله فعالیت می‌رسد منشأ پیدایش عقل و انانیت و غیره می‌شود و در نتیجه فعل و انفعال آنها است که اطوار و احوال گوناگون بظهور می‌رسد.

۲. گیتا، گفتار سیزدهم.

۱. فی تحقیق ماله‌ند، ص. ۳۳، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸.

نکته جالب توجه در فلسفه هندی این است که «بودی» که از آن به عقل و هوش و شعور می‌توان تعبیر کرد و «منو» که آن را دل می‌توان خواند از اجزای ماده یا پراکریتی شمرده شده‌اند. این باریک‌اندیشی صاحب‌نظران هندی درخور توجه زیاد است. ماده کور و ناآگاه است. آگاهی و دانش از جان یا پروشا است و او است که بر خود و هم بر پراکریتی آگاهی دارد و از همین نظر است که گیتا پروشا را داننده کشت (کشتراجنا)^۱ نام نهاده و می‌گوید «هر موجودی از جماد یا حیوان از بهم‌پیوستن کشت و داننده کشت یا پراکریتی و پروشا حاصل گردیده‌است» و باز می‌گوید: «همچنان که یک خورشید همه عالم را روشن می‌سازد یک خداوندگار همه کشتها را روشن می‌کند».^۲

مایا

جهان آفرینش یک خیمه‌شب‌بازی بیش نیست. بازیگر این صحنه براهمن است. تماشاگر هم اوست. بازیچه و صحنه بازی نیز جز او نیست. براهمن چون لباس «نام و شکل» به خود می‌پوشد به صورت پراکریتی که بازیچه و صحنه بازی است جلوه‌گر می‌شود. براهمن به نام ایشورا بازیگر و گرداننده صحنه است. و نیز براهمن به نام پروشا تماشاگر این بازی است. با اینکه وجود و جنبش عالم همه از براهمن است وی از دگرگونیها و تغییرات پاک و مبرا است. عالم به او وابسته است لیکن او وابسته به عالم نیست. از این رابطه یک‌طرفی با کلمه

1. Kshetrajna

۲. گیتا، گفتار سیزدهم.

«مایا»^۱ تعبیر شده است. «مایا» به معنی شکل و قابلیت تولید شکل آمده است. در عین حال این کلمه به معنی نیرنگ و حیل نیز هست.^۲ در واقع این اشکال و صور است که مایه فریب می شود و موجب دلبستگی و توجه به پراکریتی و عالم کثرات می گردد. در ریگ ودا آمده است که «آندرا» به مکر و حیل به اشکال گوناگون درمی آید. گیتا می گوید که خدای در دل همه موجودات جا دارد و به نیروی «مایا» چون لعبت باز آنها را بحرکت درمی آورد.^۳ باز در جای دیگر گناها را که مایه پیدایش نامها و صورتها است «مایا» می خواند:

«همه عالم به من بسته است چون دانه گوه‌ر به رشته.

«طعم آب منم، روشنایی ماه و خورشید منم ...

«و اهل عالم که به فریب اشکال سه گانه گناها گرفتارند

«مرا که از این حد برترم و از دسترس مرگ و زوال

«فراترم نمی شناسند.

«و برآستی دشوار است کسی بتواند از حجاب گناها که

«مایای الهی من است درگذرد.

«تنها آنان که به من پناه می آورند می توانند از این

«حجاب درگذرند»^۴.

داراشکوه در مقام تطبیق «مایا» با مصطلحات عرفای اسلام آن

1. Maya

۲. مراجعه شود به بحث مفصل رادا کریشنن از مایا در جواب منتقدان خود در کتاب:

Radhakrishnan, *The Philosophy of Servapalli, Reply to Critics* صص. ۸۰۰ به بعد.

۳. گیتا، گفتار هجدهم. ۴. گیتا، گفتار هفتم.

را به «عشق» ترجمه کرده است.^۱ لیکن چنین بنظر می‌رسد که اصطلاح عرفانی «لبس» در این مقام درست‌تر و رساتر است چه لبس نیز مانند مایا مفید معنی فریب و رنگ و التباس می‌باشد. عرفای ما در تعریف لبس گفته‌اند که آن «عبارت از صورت عنصریه است که موجب پوشش حقایق است». مایا نیز عبارت است از شکل و صورت که مایه غفلت آدمی از براهمن و توجه او به پراکریتی می‌باشد. عبدالرحمن جامی در *لوايح گوید*:

«عظیم‌ترین حجابی و کثیف‌ترین نقابی جمال وحدت
حقیقی را تقیدات و تعدداتی است که در ظاهر وجود
واقع شده‌است، به واسطهٔ تلبس آن به احکام و آثار
اعیان ثابته در حضرت علم، که باطن وجود است و
محبوبان را چنان می‌نماید که اعیان موجود شده‌اند
در خارج، و حال آنکه بویی از وجود خارجی به مشام
ایشان نرسیده‌باشد و همیشه بر عدمیت اصلی خود
بوده‌اند و خواهند بود و آنچه موجود و مشهود است
حقیقت وجود است اما به اعتبار تلبس به احکام و آثار
اعیان، نه از حیث تجرد از آنها...»

تناسخ

سخت مشهور است که هندیان به تناسخ عقیده دارند. به قول

۱. داراشکوه، رساله حق‌الیقین، ص. ۲، چاپ تهران.

ابوریحان همچنان که کلمه شهادت شعار مسلمانان و اعتقاد به اقامت ثلاثه وجه امتیاز مسیحیان و تعطیل شنبه علامت قوم یهود است تناسخ نیز نشان هندوان است.^۱ تناسخ چیست؟ آدمیان از باستان زمان درباره سرنوشت خود بر دو گروه بوده‌اند و هنوز هم چنانند. قومی بر این مذهب که: بازآمدن نیست چو رفتی رفتی. *إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَىٰ وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ*. خوش باش که در نشیمن کون و فساد

وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است و قومی معتقد به بقای روح که می‌گویند زندگی کوتاه پنج روزی این جهان مقدمه‌ای است برای حیات جاوید که پایان آن آغاز این یک است و مرگ خود تولدی دیگر است. آدمی است تنها و تکلیفی سخت و هولناک و فرصتی بس کوتاه و آزمایشی صعب و حساب و کتابی بغایت مضبوط و ثواب و عقابی ابدی. شقاوت و سعادت آن حیات جاوید در گرو این یک نفس است. همین یک نفس که اگر از دست دادی دادی و باز پس نیاید. و درست اینجا است که هندو از دیگر اصحاب دیانات جدا می‌شود: هندو این یکی را باور ندارد. چهار صباح زندگی برای تعیین سرنوشت ابدی فرصتی بسیار اندک است و چرا آزمایشهای دیگر و فرصتهای دیگر در پیش نباشد؟ روح در نظر هندو چون مرغی است که هر روز لانه عوض می‌کند. نه چنانکه فیلسوف مُعَرَّه می‌پنداشت: «خمی که تهی گردد و در گوشه‌ای بماند تا

۱. فی تحقیق ماللهند، ص. ۳۸، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸-م.

باز روزی شرابی در آن ریزند» بلکه شرابی که از خمی در خم دیگر فروریزد. من آن جانم که صدهزار است تنم. و اینک شرح مطلب از زبان گیتا:

«همان گونه که آدمی دلق ژنده بر می‌کند و جامهٔ نو می‌پوشد جان نیز تن‌های فرسوده را فروهد و در «تن‌های تازه جای گیرد»^۱

قوام عالم به «فعل» Karma است و فعل در انسان از تعلق و «شهوت» (کام یا Kama) برمی‌خیزد و ریشهٔ شهوت «جهل» Avidya است. کرما در اصل به معنی کردار است اما در اصطلاح مفهوم وسیعتری دارد و آن عبارت است از سرنوشتی که حاصل زندگیهای گذشتهٔ آدمی است. کرما سرچشمهٔ تمایلات و واکنشها و ملکات و عادات شخصی است. کرما نتیجهٔ زندگیهای گذشته است که مسیر زندگی آینده را تعیین می‌کند. معنی دیگر کرما که ارتباط با کاست یا طبقهٔ شخص دارد وظیفه است. منظور از وظیفه رفتاری است که آدمی بر حسب طبقهٔ اجتماعی که در آن قرار دارد باید در پیش بگیرد. این معنی با معنی اول، از آن لحاظ ارتباط دارد که عمل به وظیفه، یعنی عمل به مقتضای کاست، انسان را از بند سرنوشتی که در زندگی گذشته برای او حاصل شده است آزاد می‌سازد.



به هر حال تا انسان در بند کرما است خلاص برایش میسر نیست. جان در بند کرما چون برنجی است در پوست (شلتوک) که خاصیت رویش و بازگشت به زندگی را دارد و چون پوست از او جدا گردد این خاصیت را از دست می دهد. بدین گونه جانی که در بند کرما است باید دوباره به این جهان برگردانده شود، و این دوری است که آن را پایان نیست. تناسخ نتیجه یا لازم و ملزوم کرما است. برای خلاص از نوزایی باید از کرما خلاص جست. مقصود از آزادی همین است و مقصود از اسارت بستگی به بند کرما و گرفتاری در چرخ نوزایی است که «سامسارا» نامیده می شود.

بنا بر این وقتی در کلام هندویان نام وظیفه برده می شود یا سخن از خلاص و آزادی به میان می آید باید بهوش بود و آن را با مفاهیمی که غربیان در دوران ما از این الفاظ دارند درنیامیخت. جان پیش از آنکه در قالب آدمی درآید در قالب نبات و حیوان می گردد. و چون آدمی بمیرد جان او بر حسب دانش و عشق و عملی که کسب کرده رهسپار راه فرشتگان Devayana یا راه پدران Pitriyana می شود.

راه نخست به براهمن و راه دوم به ماه می رسد. جان کسی که همه رستگار یا همه تبهکار نبوده از راه برزخ می رود و در عالم اشباح منتظر می ماند تا کالبدی نو بر خود گیرد و با آن کالبد به دروازه آسمان می رود و در آنجا می ماند تا استحقاق وی پایان رسد. آنگاه از راه فضا - باد - دود - مه - ابر و باران به زمین برمی گردد و در عالم نبات می رود و باز از راه خوراک وارد بدن حیوان

می‌شود.^۱

زندگی مجدد ملازمه قطعی دارد با کرما یا کرداری که شخص در زندگی پیشین خود داشته‌است. جان پاکان در صلب برهمنان جای می‌گیرد لیکن گناهکاران به‌صورت کرمان و ماهیان و خوکان و سگان یا نجسان بدنیا می‌آیند. جان پاکی که از راه فرشتگان می‌رود به‌خورشید و ماه می‌رسد و اگر استحقاق داشته‌باشد از دروازه آسمان برمی‌گذرد و به‌برق می‌رسد و آنجا شخصی را می‌بیند که آدمی نیست و از شعور محض سرشته‌است. آنگاه به‌راهنمایی وی به‌عالم والای برهمن می‌رود تا در پای سریر برهمن همه اعمال نیک و بد را فروریزد و لوح وجود خود را از هر نقش زشت و زیبا فروشوید، و از آن پس چون گردونه‌سواری که بر بالای چرخهای گردونه جای گرفته‌باشد از بالا به‌شب و روز و نیک و بد عالم اضداد می‌نگرد. چنین کسی آزاد است، نجات یافته‌است و دیگر محکوم به‌بازگشت به‌دنیا و زندگی دوباره نخواهد بود.

✱

پروفسور زینر در بیان جداییهای طرز فکر هندی با ادیان سامی می‌گوید: در نظر ادیان سامی انسان مرکب است از تن و جان و حتی این ادیان معتقدند که در رستاخیز هم تن، بی‌جان و جان، بی‌تن نخواهد بود. لیکن در نظر هندی چنین نیست. جان بی‌قالب تن وجود تواند داشت و جان است که هر دم در قالبی دیگر می‌رود، و هدف

1. W. Douglas Hill, *The Bhagavadgita, An English Translation And Commentary*, Oxford University Press, p. 59, 1953.

اصلی خلاص جان است از اسارت در قالب. ترکیب جان و تن موقتی است. تصور قیامت و معاد جسمانی که مستلزم اسارت مجدد جان در تن باشد برای هندو دردناک است و حال آنکه معاد جسمانی برای ادیان سامی جزو ضروریات دین است.^۱

در مذهب هندویی فردیت و شخصیت امری موهوم است. بهجت تام و سرور مطلق در فراگذشتن از آنها و نابودی آنها است. فردها در بحر بیکران ابدیت غرقه و ناپدید می‌گردند، راست چون رودخانه‌ها که در دریای بزرگ ناپدید شوند. زمان به شکل دوایری توی هم و متکرر است که آن را شب و روز براهمن اصطلاح کرده‌اند. شب تعبیری است از صورت بالقوه جهان، و روز تعبیری از جنبه فعلیت آن.

کمال مطلوب

از آنچه تا به حال گفتیم پیداست که در نظر هندو کمال مطلوب در شناختن حقیقت نفس و وصول به‌براهمن است. دریایی است با تغییرات مدام و تلاطمات بی‌معنی، گاه فسرده و گاه جوشنده، آمیخته با شور و شغف و رنج و درد، و در فراز سر آن ابدیتی است که رنج و درد در آن پایان می‌پذیرد، و شور و شغف و میل و هوس که منشأ درد و رنج است در آن راه ندارد: عالم سکون و بهجت و سرور و علم محض یا عالم براهمن.

1. R. C. Zaehner, *At Sundry Times*, p. 23.

گفتیم پروشا و پراکریتی در جهان ما در هم آویخته، بیرنگی اسیر رنگ شده، و رشتهٔ تعلقات جان را به نمودهای پراکریتی فرو بسته است. در این دامگه که ماییم باید بهوش باشیم و از بندگی که بر دست و پای ما است رهایی جوییم.

جهان مجموعه‌ای است از حرکات و اعمال. عمل یا کردار از شهوت و تعلق می‌زاید و شهوت و تعلق از جهل. داروی درد نادان معرفت است. کردار (کرما) و تعلق علت و معلولند. هر عمل از یک تعلق و آرزو برمی‌خیزد و خود منشأ تعلق و آرزوی دیگر می‌شود. بنا بر این حلقه‌های زنجیر علت و معلول تا بی‌نهایت ادامه دارد.

یوگا

برای نجات از این دامگه و وصول به حق سه راه نشان داده‌اند: نخست راه علم، دوم راه عمل، سوم راه عشق.

اگر لگام بر سر حواس زنیم تعلقات گوناگون مایهٔ نوزاییهای پیاپی خواهد بود. شاید فرزندگان هندی پیش از هر کس دیگر به حقارت زندگی کوتاه و دردآلود آدمی توجه کرده‌اند. زندگی که از هر سو بنگری بن‌بست است و سردرگم و تاریک. بدی را باید از ریشه برانداخت. برای نجات از بند نوزایی نیز باید فکر و حس را رام کرد و این را ریاضت یا «یوگا» نامند. کلمهٔ یوگا از ریشهٔ یوج یا یوغ است. این کلمه در گیتا بارها و به اشکال مختلف آمده‌است. یوگا آنجا که با کرما یا جنانا یا بهاکتی ترکیب شده (کرمایوگا – جنانایوگا – بهاکتی‌یوگا) به معنی رام کردن نفس است از راه عمل یا از راه علم یا از

راه عشق.

راه علم

علم چیست؟ در اواخر فصل دوم گیتا، کرشنا به مرید خود می‌گوید: «این بود سخن در معرفت سانکھیا که تو را گفتم، اینک نیز سخنی چند از طریق یوگا گویم». مضمون این گفتار روشن می‌کند که علم در نظر گیتا عبارت است از تحقیق جاودانی بودن جان و جدایی آن از تن و اینکه تن در معرض بالش و زوال است و جان از این تغییرات مبری است و لایزال و لایوصف است. این دانش آدمی را به جنبه عالی نفس یا خدا راهبر می‌شود.

بنا بر این مراد گیتا از علم نه دانش تجربی است که بر پایه حواس و تجارب آن بنا شده است. زنجیر اسارت ما از سه حلقه جهل و شهوت و فعل به هم پیوسته است. دانش این بند را فرو می‌شکند و ما را رهایی می‌بخشد. دانش در نهاد آدمی هست و باید آن را کشف کرد. به قول شاعر او آمدنی بود نه آموختنی. منتهی باید آئینه را صافی کرد تا پذیرای فیض نور گردد. و اینجا است که طالب علم خود را در برابر راهی دراز می‌یابد. همه داستان سلوک در سه کلمه راه و راهرو و راهبر خلاصه می‌شود و سرتاسر اوپانیشادها بحث میان رهبران یا ریشیان و رهروان است. پیران روشن‌روان راه‌رفته راه‌دان که طریق سلوک را به قدم پیموده و راز براهمن را دریافته‌اند، و مریدان شکیبای پارسای نیازمند که در طلب از پا نمی‌نشینند و با فروتنی هر چه تمامتر خود را وقف خدمت پیر می‌کنند. اوپانیشاد می‌گوید: تنها دانشی سبب وصول

به‌خیر اکمل تواند بود که از پیری فرا گرفته شده باشد.^۱
گیتا نیز مفاوضه کرشنا است با شاگرد و مرید او ارجونا.

ریاضتهای شاق و یوگای گیتا

طریق وصول به‌این دانش بازداشتن حواس و تمرکز هوش و مراقبه است. برخی از متفکران هندی در این راه قطع کامل فعالیتها و حرکات دماغی و جسمانی را لازم شمرده‌اند، چه ریشه‌کن‌ساختن آمال و هوسها متوقف بر قطع فعالیتهای دماغی است و این یکی مستلزم از میان بردن فعالیتهای جسمانی. هر فعالیت بدنی یک فعالیت و تحریک دماغی را ایجاد می‌کند و بالعکس. بنا بر این سالک باید از این گونه جنبشها بضرورت کفایت ورزد و خود را با ریاضتها خو دهد و در این راه چندان پیش رود که حتی فعالیتهای تنفسی را هم به حد اقل محدود سازد. داراشکوه می‌نویسد که مرشد وی ملاشاه به مرتبه‌ای در ریاضت رسیده بود که پس از نماز عشا حبس دم می‌کرد و هنگام نماز بامداد نفس را فرومی‌گذاشت.^۲ این است یوگا به معنایی که پاتانجالی در یوگاسوترا آورده است. یوگای بودایی نیز تقریباً بر همین مبنی استوار است. در آیین بودایی سمادی عبارت است از متمرکز ساختن اندیشه در یک نقطه چنانکه هیچ گونه انحراف و تشتتی حاصل نشود. سالک باید در گام نخست خاطر خود را از احساس تنفر در برابر لذات فانی دنیا چون غذا و شراب و غیره لبریز سازد و به عنوان

۱. چندرگیا اوپانیشاد Chandogya Upanishad

۲. رساله حق‌نما، ص. ۱۰، چاپ تهران.

شر اجتناب‌ناپذیر به‌اندک‌مایه از طعام که سد رمق تواند کرد بسنده نماید. آنگاه توجه دائم پیدا کند که همه اجزای پیکر او از چهار عنصر آب و خاک و باد و آتش فراهم آمده و تن خود را چنان بیند که لاشه‌ای در دکان قصابی. در گام سوم باید خاطر به ذکر فضایل و مناقب بودا و خدایان بگمارد، و مرگ و پایان جهان همواره بیاد آورد، و چشم دل به مراقبه بازدارد، و از عقباتی که وسیله تظہیر است درگذرد، و به‌جاهایی که تن‌های مردگان را می‌سوزانند سربزند، تا آفاتی را که تن در معرض آن است مکرر به چشم ببیند، و پلیدی و زشتی آن را دریابد، و نیک بیندیشد که تن چه زنده و چه مرده همان است، و چنان سازد که حس نفرت و اشمئزاز او همه اجزای تن را فراگیرد و این نخستین مرحله مراقبه بودایی است که مایه انصراف خاطر از جسم تواند شد...

یوگای گیتا از این گونه رنگ بدبینی پاک فارغ است. هدف آن ایجاد نفرت در برابر جهان و مظاهر زندگی نیست بلکه مراد آن مطلقاً ترک خودی و فراغ از تعلقات است.

راه عمل

اینجا است که راه علم و عمل هر دو به یک مقصد می‌انجامد. باز از گیتا بشنویم که می‌گوید: «کودکان و نه خردمندان؛ علم را از عمل جدا می‌دانند. لیکن بحقیقت آن که یکی از این دو را داشته‌باشد، دیگری را نیز دارد»^۱. از همان سرآغاز گیتا پیدا است که هدف آن

۱. گیتا، گفتار پنجم.

تشویق به کار است. در گفتار نخست ارجونا را می‌بینیم که در میان دو سپاه ایستاده دودل است، نمی‌داند که در این نبرد دخالت کند یا پای در گلیم عزلت و انزوا کشد. و سرتاسر گیتا پرسش و پاسخی است میان ارجونا و کرشنا. سرانجام کرشنا مرید خود را قانع می‌سازد که به‌وظیفه خود برخیزد و از عمل روی برنتابد. گیتا می‌گوید: اسارتی که به‌دنبال عمل گریبانگیر آدمی می‌شود از خود عمل نیست بلکه از دلبستگی و تعلق خاطری است که همراه عمل می‌آید و با آن توأم است. باید کار کرد و باید از آلوده‌شدن به‌تعلق پرهیز جست. «کرمایوگا» راه انجام وظیفه است. وظیفه‌ای آزاد از هر رنگ تعلق و فارغ از چشم‌داشت اجر و پاداش. در گیتا «یوگا» به‌عنوان هنر کارکردن نامیده شده‌است (گفتار دوم).

گیتا بر کسانی که در برابر جهان و تکالیف اجتماعی موضع منفی می‌گیرند و به‌بهانه احتراز از آلودگی، زندگی را نفی می‌کنند سخت می‌تازد و می‌گوید: «به‌مقام ترک عمل نمی‌توان رسید جز از راه عمل» کارکردن کسی را که از رنگ تعلق آزاد باشد آسیبی نتواند رسانید چه؛

«او اگر چه در عمل باشد رنگ عمل بر خود نگیرد...»

«او اگر چه می‌بیند و می‌شنود و لمس می‌کند و بو

می‌کند و می‌خورد و می‌رود و می‌خواهد و نفس می‌کشد

و سخن می‌گوید... لیکن نیک می‌داند که این حواس

وی است که با محسوسات پرداخته‌است. آن که عمل

خود را از بند علائق آزاد کند و هر چه کند به‌خدا نسبت

«کند از تباهی ایمن باشد، چون برگ نیلوفر که از آسیب
 «آب ایمن است... و آن که جانش از حق جدا است و در
 «بند نتیجه عمل است، اسیری است که به دنبال هوس
 «کشانده می شود...»^۱

عمل زمینه را برای معرفت فراهم می سازد، لیکن علم نتیجه
 عمل نیست. چه عمل در چارچوب زمان و مکان مقید و محصور است.
 عمل از این عالم است: عالم تعینات و کثرات، عالم رنگها و نمایشها.
 پس علم که مطلق است و پاک، نتیجه عمل نتواند بود.

عمل در واپسین گفتار گیتا بر سه قسم تقسیم شده است:
 ۱. عملی که از سر نادانی کرده شود و عملی که چون ریاضات
 شاق مایه آسیب تن گردد.

۲. عملی که به هوس نتیجه یا از سر پندار یا به تکلف انجام شود.

۳. عملی که انجام آن تکلیف آدمی است و بی شائبه دوستی و
 دشمنی و بی چشم داشت سود کرده شود.

این نوع سوم از عمل است که مایه نجات تواند بود و زمینه را
 برای تجلی نور معرفت فراهم تواند کرد. بهتر است عبارات خود گیتا را
 از گفتار چهارم آن نقل کنیم:

«حتی دانایان حیرانند و نمی دانند که عمل چیست و
 «ترک عمل کدام است.

«اینک من تو را گویم که عمل چیست تا به دانستن آن از

«پلیدیها برهی.

«باید دانست که چه کار باید کردن

«و چه کار نباید کردن،

«و ترک چیست؟

«شناختن حقیقت عمل، سخت دشوار است.

«آن کس که در عمل؛ ترک عمل را توانددید

«و در ترک عمل؛ عمل را

«خردمند راستین است.

«چنین کسی را «یوگی» توان گفت

«که کار خود کرده و به مرحله نجات رسیده است.

«او چون به قصد کاری برخیزد،

«نه چنان است که طرحی ریخته یا سودی در نظر گرفته

«باشد.

«عمل او در آتش علم گداخته و پاک شده است

«و دانایان چنین کسی را فرزانه نامند...

«چنین کسی گرچه بظاهر اعضای تن او در کار باشد

«در واقع از قید عمل آزاد بود.»

حتی مظاهر حق و اولیای خدا که برای نجات بشر و راهنمایی

آدمیان پیدا می شوند به کار برمی خیزند تا سرمشق دیگران باشند.

اعتقاد به پیدایش مظاهر حق در میان آدمیان یا (اوتار) که

کرشنا یکی از آنها بوده است از مهمترین مبانی گیتا است. این اعتقاد

مبتنی بر آن است که خداوند به قاعده لطف هر چند گاه یک بار که

بدی و تباهی چیرگی گیرد و نیکی و خیر و صلاح کساد پذیرد در قالب بشری مجسم گردد و به صورت آدمیزاد برای هدایت مردمان در میان آنان آید، تا چراغ حقیقت را از مردن بازدارد و آیین راستی را رونقی از نو بخشد.

راه عشق

راه عشق یا «بهاکتی یوگا» طریق دیگر برای رهایی است. ریشه بهاج به معنی خدمت کردن است. طریقه بهاکتی را نارادا^۱ عشق مفرط به خداوند تعریف کرده است. ساندیلیا^۲ آن را «وَلَه اکبر» Supreme Longing می داند؛ عشقی چنان عمیق و سهمگین که در آن سالک یکباره محو معشوق است. در طاعات و عبادات سالک عاشق، هیچ گونه توقع نفعی، اعم از دنیوی و اخروی، در میان نیست. سر تا سر هستی او را معشوق فرا گرفته است، چنانکه همه او است. هر چه کند برای او کند، و هر چه نگرد همه او را ببند، و همه او را باشد، و همه او را خواند. این راهی است که بسیاری از عرفا و متصوفه ایرانی نیز از آن رفته اند. چون آتش محبت تیز شود و شعله عشق درگیرد برق عنایت بر جهد و راهرو را فرا خود کشاند و در سراپرده عزت نشاند و آنجا است که حجاب از میان برافتد و دل هر چه خواهد ببیند و بی واسطه دریابد. پرسید کسی که عاشقی چیست گفتم که چو او شوی بدانی این سه راه علم و عمل و عشق به یک جا می رسد یا بهتر گوییم

اینها را سه راه جداگانه نتوان شمرد، این هر سه تعبیر از یک راه است، یا سه راه مکمل هم‌اند.

کوتاه سخن، راه نجات عبارت است از علم حقیقی یعنی توجه به اینکه در ورای حجاب پراکریتهی عاملی دیگر و چیزی دیگر است که کشف و فهم و وصف آن با موازین و مقایس این عالم نتوان کرد، بلکه این موازین و مقایس که محدود در چهارچوب زمان و مکان است و ساخته و پرداخته جهان علت و معلول و زائیده عالم نسبت و اضداد است درست پرده و حجاب آن عالم است. پیدا است که چون رشته علیت گسسته شود، قوانین آن هم فرومی‌ریزد و نظرگاه دیگری پدید می‌آید. عقل و منطق و هوش و حواس ما با تمام قوانین و قواعد آنها از این عالم است و آلات ادراک این عالم. برای درک حقایق آن عالم آلهایی دیگر، عقلی و هوشی و حسی دیگر لازم است. به قول مولوی:

گوش را ببرند و آنکه گوش‌دار

هوش را بگذار و آنکه هوش‌دار

پیش چشم عقل کلی این حواس

چون خران چشم‌بسته در خراس

عقل جزوی گاه خیره گه نگون

عقل کلی فارغ از ریب‌المنون

آنگاه که این توجه دست‌دهد سالک باید بکل از این عالم منصرف شود و دل از خواطر بپردازد، و به تعبیر گیتا دروازه‌های وجود خود بر عالم بیرون فروبندد و در آنچه لازمه ادامه حیات است، از خوراک و کار و جنبش، اندازه نگه‌دارد و دامن از شهوت و هوس

فراچیند و گردن به چنبر تعلقات فرو نیاورد. و سپس؛ گاه هستی خود را به موج عشق سپارد و پروانه وجود را در آتش وجد و محبت افکند، چندان که جذبه عنایت دستگیر شود و نور هدایت تابیدن گیرد و دل او را روشن گرداند. آنگاه دل و جان و هستی سالک همه نور گردد و او را سکون و آرامشی تمام دست دهد و وقوف کامل بر خویشتن حاصل آید، و سرور و شادمانی بیکرانی همه هستی او را فراگیرد؛ بلکه او خود همه نور و سکون و علم و سرور گردد، و جدایی بین علم و عالم و معلوم از میان برخیزد، که تعبیر از آن به نیروانا کرده اند.

گیتا این مقام را به بیانی شاعرانه و شیوا وصف کرده است:

«عارف که به حق واصل شده،

«با دلی آرام و فارغ از تشویش

«نه بخوشی پژمان گردد

«و نه بناخوشی پژمان گردد

«و با دلی که در برخورد با عالم خارج مرده و بی حس

«است

«خوشی را در جان خود یابد

«و با خاطری مستغرق یاد حق

«به سرور جاویدان رسد...»

«آن که سرور او در درون خویشتن است

«و آرام او در درون،

«و روشنی او در درون،

«چنان یوگی به حق فائز شود

«و نیروانا را دریابد.
 «مردانی از وصمت عیب و نقص مبرا
 «که زنجیر شک گسسته‌اند
 «و لگام بر سر حواس زده
 «و دل در خیر همه موجودات بسته
 «چنین است وصف بینایانی که به حق می‌رسند
 «و نیروانا را درمی‌یابند»^۱.



آنچه گفتیم خلاصه‌ای بود بسیار ناچیز از اصول کلی فلسفه و دین هند که برای آشنا کردن و آماده‌ساختن ذهن خواننده‌ای که این ترجمه را بدست می‌گیرد فراهم شده‌است. از نارسایی مطلب و قصور بیان و قلت بضاعت در برابر آن عده از خوانندگان که اطلاع بیشتر و عمیق‌تری را خواهند پوزش می‌طلبیم و آنان را به کتابهای تفصیلی راهنمایی می‌کنیم. جای بسی تأسف است که با همه علایق دیرینه که میان ایران و هندوستان بوده هنوز کتابی درست دربارهٔ این کشور و مذهب و هنر و طرز فکر مردم آن به فارسی در دسترس نیست و حال آنکه هندشناسی را ما آغاز کردیم و کتاب ابوریحان بیرونی دربارهٔ هندوستان هنوز در زمینهٔ خود از جامع‌ترین آثار تحقیقی بشمار می‌رود.

در دوران اکبرشاه و داراشکوه در میان مسلمانان هندوستان

۱. گیتا، گفتار پنجم.

شوق و رغبتی به آشنایی با افکار و مذاهب هندوان پدیدار گشت که ترجمه فارسی مه‌بهارات و گیتا و اوپانیشاده‌ها از ثمرات آن است. بعضی از انگلیسیها نیز بعد از اشغال هندوستان تمایلی به درک اندیشه‌ها و معتقدات هندی نشان دادند و در نتیجه کتابهایی به زبان فارسی دربارهٔ هندوان نوشته شد مانند تحفة الہند میرزا محمدبن فخرالدین محمد و ریاض المذاهب (در بیان مذاهب هند) از متراناثه^۱ برهمن و هفت تماشا از محمدحسین قتیل و تشریح الاقوام که مؤلف آن مردی انگلیسی به نام کلنل جیمز اسکینر^۲ در سال ۱۷۷۸ در هندوستان متولد شده و این کتاب را به فارسی در توضیح کاست و شرح مذاهب هندوستان نوشته است. متأسفانه این کتابها در ایران شناخته نیست.



برخی از صاحب‌نظران غرب بر فلسفه هند مخصوصاً مکتب ودانتا خرده گرفته و آن را فاقد جنبه‌های اخلاقی دانسته‌اند. می‌گویند طرز تفکری که عالم را «مایا» یا رنگ و فریب می‌انگارد هیچ چیز را جدی نمی‌تواند گرفت. در این مذهب جایی برای سعی و کوشش و رد و قبول نمی‌توان یافت. همچنین می‌گویند که اعتقاد به کرما با مبانی تکلیف و اختیار مباینت دارد چه اگر بپذیریم که زندگی امروز ثمره و نتیجهٔ قهری زندگی گذشته بوده است چاره‌ای جز تسلیم و تن‌در دادن به مقتضای آن نخواهد بود. از جمله کسانی که این جنبه از فلسفه هند

را مورد انتقاد قرار داده‌اند پرفسور شوائتزر آلمانی است در کتابهای خود به نام اندیشه هندی و تحولات آن^۱ و اندیشمندان بزرگ هندوستان^۲. وی می‌گوید فکر هندی بر مبنای نفی خود و نفی عالم قرار گرفته یعنی شخص هندو هم واقعیت جهان را می‌خواهد نفی کند و هم واقعیت خویش را. او همه هم خود را بر این می‌گمارد که پیوند خویش را از برون و حتی از تن خود ببرد و این زندگی را که به‌پندار او بندی است بر پای مرغ جان، فروشکند، به‌خلاف شخص مسیحی که هم خود و هم جهان را به‌عنوان واقعیتی ثابت می‌پذیرد و بهترکردن وضع خود و جهان را می‌خواهد و برای اصلاح حال خود و دیگران به چاره‌جویی برمی‌خیزد و از همین جا است که مسأله تعاون و خدمات اجتماعی در تمدن مسیحی مطرح گردیده و مغرب‌زمین را شکفتگی و رونق و جلال داده‌است. هانری برگسون فیلسوف بزرگ فرانسوی نیز در کتاب خود دو سرچشمه اخلاق و مذهب^۳ می‌گوید عارفان هندی بکلی در جذبه و مراقبه گم گشته و از عمل دور افتاده‌اند به‌خلاف عارفان مسیحی که نه تنها از راه فکر و احساس بلکه از راه عمل و اراده نیز به‌سوی خدا کشانده می‌شوند.

در برابر این خرده‌گیران برخی از صاحب‌نظران هندی در مقام دفاع برآمده‌اند. از آن جمله رادا کریشنان رئیس جمهور سابق هندوستان که از بزرگان و فرزندان دوران ماست، در کتاب خود

1. Prof. Shweitzer: *The Indian Thought And Its' Developmenus*. 1950.

2. *Les Grands penseurs de L'Inde*. 1956.

3. *Les Deux Sources de la Moral et de La Religion*

به نام مذاهب خاور و اندیشه باختر^۱ و هم ضمن مقاله‌ای در پاسخ انتقادکنندگان خود^۲ مطالبی در این باره نوشته و جوابهایی داده است.

حق این است که در فلسفه ودانتی هند بیشتر تأکید در تخلص نفس از طریق توجه کامل به‌براهمن و تمرکز و استغراق در اوست لیکن باید انصاف داد که این نظر کمابیش در میان همه ادیان مشترک است و از ادیان سامی مسیحیت بیشتر از همه در خوارداشتن دنیا و بی‌اعتبارشمردن آن تأکید کرده‌است و در واقع باید پذیرفت که طرز فکر فعلی مردم مغرب‌زمین با اعتقادات خالص مسیحیت چندان سازگار نیست و برخلاف آنچه شوایتزر و هم‌مسلمان او وانمود می‌کنند پیشرفتهای اخیر اروپا را مشکل بتوان به حساب دین خاصی گذاشت و به هر حال اعتراضی که خرده‌گیران فلسفه هند مطرح می‌کنند متوجه بسیاری از مذاهب تصوف هست، خواه تصوف اسلامی باشد یا مسیحی یا یهودی؛ و آن اعتراضی است که اصحاب مدرسه بر ملازمان خانقاه داشتند:

صاحب‌دلی به‌مدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عارف و عابد چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را

1. *Eastern Religions and Western Thought*

2. *The Philosophy of Servapalli Radhakrishnan*, "Reply to Critics", p. 800.

گفت آن گلیم خویش بدرمی برد ز موج

وین جهد می کند که بگیرد غریق را
 هر چه هست، چنانکه گفته ایم، از این نظر حساب گیتا از آثار
 دیگر مذاهب هندی جدا است. چه این کتاب موضوع عمل و وظیفه را
 با تأکید تمام پیش می کشد و نجات را نه در ترک عمل بلکه در عمل
 می داند منتهی عملی که از سر وارستگی و صفا کرده شود و از شوائب
 آز و نیاز و خودپرستی و سودجویی پاک باشد.



رامانوجا شارح و مفسر مشهور گیتا معتقد است که مطالب این
 کتاب را بر سه بخش عمده می توان تقسیم کرد: شش گفتار نخست در
 شناسایی جان یا خویششناسی است و شش گفتار دوم در
 خداشناسی و بحث در ذات و صفات و تجلیات و ظهورات حق و شش
 گفتار دیگر مباحث مختلفی است در توضیح مطالب دو بخش اول و
 گفتار واپسین، خود خلاصه همه کتاب و راز رازها است.

به تقریبی دیگر نیز می توان این کتاب را بر سه بخش تقسیم
 کرد بدین گونه که بخش اول آن وقف مباحث نظری است درباره جان
 و جاودانی بودن آن و راه خلاص که مطالب این بخش سالک را از
 جنبه فکری اقناع می کند و او را آماده دریافت فیوضات و واردات
 غیبی می سازد. بخش دوم شرح جذبه و شهودی است که بر سالک
 (ارجونا) دست می دهد و وصف تجلیات حق بر او. در این مقام حجاب
 از پیش چشم سالک برمی افتد و آن حقیقت نادیدنی که از همه
 چشمها نهان است بی پرده بر او هویدا می گردد و با وی سخن می گوید.

بخش سوم بیان حقایقی است که در آرامش و سکونی که به دنبال آن تجربه عظیم روحی دست می دهد برای سالک روشن می گردد.



ترجمه این کتاب از روی چندین ترجمه و تفسیر گیتا فراهم آمده و در این میان بیش از همه و در درجه اول به ترجمه دکتر راداکریشنان^۱ و ترجمه سوامی سواروپناندا^۲ و ترجمه داگلاس هیل و ترجمه شری اوروبیندو^۳ اعتماد شده است. ترجمه فارسی قدیم هم که به کوشش محمد اجمل خان تنقیح و در هند چاپ شده^۴ همواره مورد مراجعه و استفاده بوده است.

مقصود اصلی مترجم این بود که مطالب این کتاب عزیز به فارسی درآید و کوشش شده است که در این کار حتی المقدور از متن دور نیفتیم. چه بسا که به چندین شرح و ترجمه مراجعه شده است تا معنای محصل هر بیت روشن گردد یا تعبیر مناسبی برای مضمون آن پیدا شود. و اهل فن می دانند که ترجمه این قبیل متون آن هم نه از زبان اصلی بلکه از روی ترجمه های متأخر اروپایی چه اندازه دشوار است بخصوص که مترجمان در کار خود سلیقه های گوناگون دارند و گاهی یک اصطلاح را مترجمین مختلف به معانی مختلف ترجمه

1. Radhakrishnan

2. Swami Swarupananda. *Shrimad-Bhagavad-Gita*, Calcuta, 1956.

3. Shri Aurobindo. *La Bhagavad-Gita*. Sixiem Edition, Albin Michel, Paris 1959.

۴. بگوت گیتا، تألیف محمد اجمل خان، دهلی، ۱۹۵۹.

می‌کنند و حتی یک مترجم در یک کتاب اصطلاح واحدی را به معانی گوناگون می‌آورد و این اشکال که حتی در ترجمه‌های اساتیدی چون داس گوپتا و رادا کریشنان دیده می‌شود چیزی نیست که همیشه بر قصور و عدم دقت مترجم حمل توان کرد، بلکه بیشتر نتیجهٔ اختلاف اساسی مفاهیم و تعبیرات است که زبان شهود و الهام را از زبان روزگار ما که زبان صنعت و علم است جدا می‌سازد. باشد که احاطهٔ فضایی ما به زبان و ادبیات سانسکریت به پایه‌ای برسد که بزودی ترجمهٔ مستقلی از متن این کتاب مبارک فراهم‌آید و این «سرود آسمانی»^۱ با همهٔ شور و جلال و قوت و جاذبهٔ خود به پارسی برگردانده‌شود و این ترجمهٔ ناقص یکباره فراموش گردد.

محمدعلی موحد

۱. عنوانی است که سر ادوین آرنولد به ترجمهٔ انگلیسی خود از گیتا داده‌است:

Sir Edwin Arnold, *The Song Celestial or Bhagavad - Gita*, London, 1910.

اندوه ارجونا

دریتراشترا

- ۱ مرا بگوی ای «سنجایا» که چون کسان من و جنگجویان
«پاندو» به عزم کارزار در سرزمین مقدس «کوروکشترا» گرد آمدند
چه کردند؟

سنجایا

- ۲ چون «دریودهن» شاه، سپاهیان «پاندوان» را در ناوردگاه
بدید نزد استاد خود «درونا» رفت و چنین گفت:
۳ «بنگر ای استاد این لشکر گران «پاندوان» را که فرزندان
«دروپادا» شاگرد برگزیده تو آراسته است.
۴ از آن سوی یلان و تیراندازان و جنگاورانی چون «یویدانا»،
«ویراتا»، «دروپادا» که در جنگ و دلیری همسنگ «بهیما» و
«ارجونا» اند.
۵-۶ «درشتاکیو»، «شکیتانا»، پادشاه توانای «کاشی»،

«پروجیت»، «کنتی بهوجا» و «شیبیا»ی دلاور، «یودامانیو»ی نیرومند، «اتاموجا»ی شجاع، فرزند «سوبهادر»، فرزندان «دروپادی»، جنگاوران بزرگ.

۷ از این سو نیز ای بهترین برهمنان — از آنان که در میان سرکردگان سپاه ما به دلیری ممتازند — نامهای ایشان برمی‌شمرم تا بدانی:

۸ تو خود و «بهیشما» و «کرنا» و «کرپا»ی پیروزمند، «اسواتامن»، «ویکرنا»، پسر «سوماداتا» و دلیران و جنگ‌آزمودگانی
 ۹ دیگر با سلاحهای گوناگون که در راه من دل از زندگی شسته‌اند.
 ۱۰ لشکر ما را که «بهیشما» نگاهبان است مشکل بتوان شماره کرد لیکن لشکر آنان را که «بهیما» نگاهبانی می‌کند باسانی می‌توان شمرد^۱.

۱۱ پس همه در سر جای خود ایستاده «بهیشما» را پشتیبانی کنید.



۱۲ در این هنگام «بهیشما»ی نیرومند؛ سالار و پیر بزرگ کوروان برای اینکه «دریودهن» را بر سر شور آورد در بوق خود دمید و چون شیر بغرید.

۱۳ و به‌دنبال وی نایها و نقاره‌ها و شیپورها و کرناها از جانب

۱. یعنی لشکر کوروان از انبوهی بیرون از حد شمار است ولی عدد سپاهیان پاندوان اندک است و باسانی در شماره می‌آید. — م.

کوروان بیکباره بصدادرآمد و غلغلی سخت درگرفت.

و آنگاه «کرشنا» و «ارجونا»، برگردونهٔ باشکوه خود که ۱۴ اسبانی سپید آن را می‌کشیدند، در بوقهای خود بدمیدند و غریوی هولناک برخاست.

«کرشنا» بوق «پانچاجانیا» را و «ارجونا» «دیواداتا» را و ۱۵ «بهیما»، آن کارهای گران دیده، بوق عظیم «پوندر» را

و «یودشتر» فرزند «گنتی» بوق «آنانتاویجایا» را بنواختند و ۱۶ «ناکولا» «سوگوشا» را و «سدیوا» «منی‌پوشپاکا» را.

و کماندار ورزیده پادشاه «کاشی» و جنگجوی بزرگ ۱۷ «شیکاندی»، «درشتادیومنا» و «ویراتا» و ساتیاکی «شکست‌ناپذیر» «دروپادا» و فرزندان «دروپادی» و پسر قوی‌پنجهٔ «سبهادر» نیز ۱۸ جمله در بوقهای خود دمیدند.

و غریو هولناک که همهٔ آسمان و زمین را فراگرفته بود در ۱۹ دل سپاهیان «دریتراشتر» افتاد.

پس «ارجونا» که نقش بوزینه‌ای نشان رایت او بود چون ۲۰ لشکریان «دریتراشتر» را آمادهٔ جنگ یافت و برق سلاحها را مشاهده کرد کمان برکشید و با «کرشنا» گفت:

ارجونا

گردونهٔ مرا در میان دو سپاه بر تا همهٔ جنگاوران را توانم

دید.

- ۲۲ می خواهم بدانم که فردا با که بایدم جنگید.
- ۲۳ می خواهم بدانم چه کسانی برای خشنودی «دریودهن»
بدنهاد جانب او را گرفته به کارزار آماده شده‌اند.

سنجایا

- ۲۴-۲۵ ای «بهاراتا»، «کرشنا» گردونهٔ بزرگ را براه انداخت و در میان
دو سپاه در برابر «بهیشما» و «درونا» و سایر شهریاران نگاه داشت و
«ارجونا» را گفت بنگر که همه «کوروآن» گرد آمده‌اند.
- ۲۶-۲۷ «ارجونا» به هر دو لشکر نظاره کرد پدران را دید و پدر بزرگها
و اوستادان را و عموها و برادرها را
و فرزندان و نبیرگان و پدرزنه‌ها و رفقا را از هر دو سو دید.
- ۲۸ و به دیدار این خویشاوندان که در صفوف خود ایستاده
بودند از سر اندوه و تأثر چنین گفت:

ارجونا

- ۲۹-۳۰ ای «کرشنا» اینک که خویشاوندان خود را آمادهٔ جنگ
می‌یابم،
پایم سستی می‌گیرد و دهانم می‌خشکد و لرزه بر اندامم
می‌افتد.
- و موی بر تنم راست می‌شود،
کمان «گاندیو» از دستم فرومی‌افتد،

و پوست تنم آتش می گیرد.

مرا پای ایستادن نیست.

دلم بگردابی اندر است،

و فالهای بد می بینم. ۳۱

«کرشنا» من نه پیروزی می خواهم و نه ملک و نه شادمانی.

از کشتن کسان خویشم چه خیری حاصل آید؟

پیروزی، شادمانی، و حتی خود زندگی در این مقام چه ۳۲

سودی تواند داشت؟

چون اوستادان، پدران، پسران، پدربزرگان، اعمام، برادران ۳۳-۳۴

پدرزنها و شوهر خواهران و نبیرگان و خویشاوندان ما

کسانی که ما برای آنان ملک و عیش و شادمانی می خواهیم،

زندگی و دارایی خود را فروگذاشته آماده نبرد ایستاده اند.

«کرشنا» من دل به کشتن آنان نتوانم داد اگر چه آنان ۳۵

به خون من برخیزند.

پادشاهی روی زمین چیست؟ اگر ملک هر سه جهان^۱ هم

بر من ارزانی دارند من این کار نکنم.

از کشتن فرزندان «دریتراشترا» ما را چه شادی رسد؟ ۳۶

۱. زمین و آسمان و هر چه در میان آنهاست. - م.

کشتار آنان، اگر چه گنهکارند و تبه کردار، ما را به گناه آلوده سازد.

خویشاوندکشی، نه در خور ما است

هان «کرشنا» از کشتار کسان خود خوشبختی جستن؟ ... ۳۷-۳۸
 پرده از دیده عقل آنان را فرو بسته
 که قباحث غدر بر خاندان
 و دشمنی با دوستان را نتوانند دید

لیکن ما ای «کرشنا» ۳۹
 که زشتی این کار را روشن می بینیم
 چرا از آن روی برنتابیم؟

✱

چون شیرازۀ خاندانی از هم بگسلد ۴۰-۴۴
 آداب کهن از میان آنان برافتد
 و در پی این انحطاط معنوی
 فسق و فجور بر آنان چیره شود
 و زنان از راه بدر روند
 و تباهی آنان موجب فساد نسل گردد
 و فساد نسل خاندان و مسبب تباهی آن را به دوزخ کشاند
 و خیرات و مبرات و دادن برنج و آب موقوف شود

و مردگان چنین خاندانی بی حرمت گردند
سیاهکاریهای آن خانمان براندازان که مایه تباهی نسل
است

آداب کهن مذهبی را از میان براندازد
و افراد خاندانی که آداب مذهبی را فروگذارند
در دوزخ مخلد گردند.



۴۵-۴۶

این را شنیده‌ایم ما، ای «کرشنا»
شگفتا که به غرور لذت و ملک خود را به گناه آلوده‌ایم
و کمر به کشتار خویشاوندان بسته‌ایم.
اگر بی آنکه دست به سلاح برم یا مقاومت ورزم
به تیغ فرزندان «دریتراشتر» کشته شوم
برای من بهتر باشد.

سنجایا

۴۷

«ارجونا» با دلی اندوهگین در میان رزمگاه چنین گفت
و پس تیر و کمان بدور انداخت و در گردونه خویش
فرونشست.

سنجایا

۱ کرشنا به ارجونا که دلی مهربان و دردمند و چشمانی اشکبار داشت چنین گفت:

کرشنا

۲ چیست این اضطراب ناروا در این هنگام خطر، ارجونا، که آریان^۱ را ناپسند آید
نه راه بهشت نماید و نه به نامی رساند.

۳

تن به نامردی مده ای پسر «پریتا» که تو را نه سزااست
این بزدلی ننگین بگذار، ای پهلوان دشمن شکن، و برخیز!

ارجونا

۴ چگونه به هنگام رزم به سوی «بهیشما» و «درونا» که در خور

۱. آریان: آزادگان و نجبا. - م.

حرمت و بزرگداشتند تیر بیندازم؟

۵ اگر زندگی به گدایی بگذارم از آن به که قصد جان آن
بزرگواران کنم.

اگر دست به خون آنان بیالایم حتی در این جهان همه
عیش و همه دارایی من رنگ خون گیرد.

۶ و براستی نتوانم گفت که کدامین بهتر است
اینکه ما بر آنان پیروز گردیم یا آنان بر ما پیروز آیند؟
اینک فرزندان «دریتراشترا» در برابر مایند
و چون آنان کشته شوند زندگی به چه ارزد؟

※

۷ اکنون با دلی دستخوش ضعف و خاطری در بند تردید به تو
روی می آورم.

فاش بگو که چه کنم؟ تو پیر منی دستم گیر که به تو
پناهیده‌ام.

۸ اگر ملک زمین و آسمان نیز بی هیچ منازعی مرا دهند
این غم که دل مرا آشفته می سازد درمان نپذیرد.

سجایا

۹ چون سخن «ارجونا» با «کرشنا» بدین جا رسید گفت:
«من نمی‌جنگم» و سپس دم درکشید.

۱۰ آنگاه «کرشنا» لبخند زنان به او که اندوهگین در میان دو

لشکر نشسته بود چنین گفت:

کرشنا

- ۱۱ تو غم کسانی می خوری که نباید غم آنان خورد.
تو از حکمت دم می زنی
و حال آنکه حکیم نه برای مرده و نه برای زنده غم
نمی خورد.
- ۱۲ هیچ گاه نبوده که من نباشم، یا تو نباشی، یا این پادشاهان
نبوده باشند.
در آینده نیز هیچ گاه نخواهد بود که ما نباشیم.
- ۱۳ همچنان که جان در قالب تن مراحل کودکی و جوانی و
پیری را می گذراند
مرحله انتقال از قالبی به قالب دیگر نیز چنان است.
و مرد کامل از این باب تشویشی به دل راه ندهد.
- *
- ۱۴ احساس گرما و سرما و رنج و شادی از برخورد حواس با
اشیا پدیدمی آید.
این چیزها را آغازی هست و انجامی
و چون بطبع ناپایدارند باید ای فرزند «بهاراتا» آنان را با
شکیبایی تحمل کرد.

۱۵ ای سرور مردمان آنکه غم و شادی بر او تفاوتی نکند
و او را از جای در نبرد
شایستهٔ وصول به سرمنزلهٔ ابدیت است.

✱

۱۶ آنچه نیست همیشه نبوده و آنچه هست همیشه بوده
و واقفان حقیقت این هر دو معنی را نیک دریابند.
۱۷ و آن حقیقت که همه چیز را فرا گرفته است مسلم بدان که
بی‌زوال باشد.
و کس آن توانایی ندارد که آن دگرگونی‌ناپذیر را دگرگون
سازد.

۱۸ تن را مرگ درمی‌یابد.
اما جان لایزال، تغییرناپذیر، فنا‌ناپذیر و نامحدود است.

پس ای فرزندان «بهاراتا» بجنگ.
۱۹ جان نه کشته شود و نه بکشد.
و آنکه جان را کشته یا کشته پندارد از معرفت بی‌بهره
باشد.

۲۰ آن، نه بزاید و نه بمیرد
و نه چون هست شد دوباره نیستی گیرد

آغاز ندارد، جاوید و لایتغیر و قدیم است
و چون تن هلاک شود آن هلاک نشود.

✱

۲۱ آنکه جان را فناپذیر، دگرگونی ناپذیر، غیر حادث و بر یک
حال بداند
چگونه کسی را تواند کشت یا چگونه کسی او را تواند
کشت؟

✱

۲۲ همچنان که آدمی دلق ژنده برمی کند و جامه نو می پوشد
جان نیز تن های فرسوده را فرو هلد و در تن های تازه جای
گیرد.

۲۳ نه حربه در آن کارگر افتد و نه آتش آن را بسوزاند
نه آب آن را تر کند و نه باد آن را بخشکاند

۲۴ نه زخم پذیرد و نه بسوزد و نه تر شود و نه بخشکد

دائم است و قائم است و ثابت است و برجای و جاویدان

۲۵ نه به چشم آید و نه به فکر آید و نه دگرگون شود

و تو که این حقیقت را می دانی نباید دستخوش اندوه
گردی.

✱

۲۶ اگر جان را در معرض مرگ و پیدایش بدانی

باز ای قویدست، نباید که اندوهگین باشی
 ۲۷ چه آن را که بزاید مرگ ناگزیر باشد
 و آن که بمیرد ناگزیر بازآید
 و بر آنچه ناگزیری است غم نشاید خورد.

۲۸ موجودات در آغاز ناپدید بودند
 در میان راه پدیدار گشتند
 و در فرجام نیز ناپدید گردند.
 پس غم چه باید خورد؟



۲۹ برخی از سر شگفتی در جان نگرند
 و برخی سخنان عجایب درباره آن گویند
 و برخی بحیرت چیزها درباره آن شنوند
 لیکن کس به حقیقت آن واقف نگردد.

۳۰ ای «بهاراتا» این جان که در قالب تن‌ها است جاویدانست
 فنا در آن راه ندارد.

پس در سوگ هیچ جاننداری نباید نشست.

۳۱ از نظرگاه طبقه خود نیز تو نباید از جنگ سر باز زنی
 چه برای طبقه جنگجویان (کشتریان) چیزی والاتر از
 نبردی پاک نیست.

خوشا به حال کشتریان، ای پسر «پریتا»، که به چنین جنگی
فراخوانده شوند ۳۲

دولتی بی طلب که دروازه بهشت را به روی آنان بگشاید.

✱

اما اگر از شرکت در این جنگ پاک سر باز زنی
از قوم خود و از شرف خود رو برتافته
مرتکب گناه خواهی شد ۳۳

و نام تو در جهان همواره به بدی خواهد رفت. ۳۴

و آزادگان را بدنامی از مرگ بدتر است
و جنگاوران نامدار چنین خواهند پنداشت ۳۵

که تو از ترس روی از جنگ نهفته‌ای
و نزد کسانی که به دیده حرمت در تو می‌نگریستند
خوار و بی اعتبار خواهی شد ۳۶

و دشمنان بر دلیری تو طعنه‌ها خواهند زد
و ناگفتنیها خواهند گفت...

چه دردی از این گرانتر!

✱

اگر بمیری راه بهشت به رویت باز شود ۳۷

و اگر پیروز گردی ملک این جهان یابی.

پس ای پسر «کنتی» برخیز و دل بر جنگ بنه.

رنج و شادی و برد و باخت و پیروزی و شکست را یکسان ۳۸

بگیر

و کمر به کارزار در بند تا گناهکار نباشی.

*

۳۹ این بود سخن در معرفت «سانکھیا» که تو را گفتم
اینک نیز سخنی چند از طریق «یوگا» گویم
تا به وسیله آن بند کردار (کرما) را توانی شکست.

۴۰ اینجا کار اگر چه به اتمام نرسد بیهوده نباشد
و نتیجه معکوس ندهد

و عمل اگر چه ناجیز باشد از گیر و دار مردن و زادن رهایی

بخشد.

۴۱ اینجا ای پسر «کورو» عزم جزم است و متمرکز به سوی یک
هدف،

لیکن آنان که متزلزلند

دستخوش تفرقه و شوریدگی می باشند

*

۴۲ هستند بیخردانی که کلماتی فریبنده بر زبان می رانند
دل به الفاظ «وداها» خوش دارند

و جز آن چیزی نمی دانند

۴۳ جانشان از آرزوها لبریز است

و بهشت غایت آمالشان

۴۴ و برای دست یافتن به لذت و قدرت، اوراد و اذکار گوناگون

می خوانند

که حاصلی جز بازگشت به دنیا (نوزایی) ندارد.



نه مراقبه‌ای تواند بود و نه یقینی پیدا آید
آن را که بدین کلمات هوش از دست داده
و دل در لذت و قدرت بسته باشد



وداها از عالم «گنا»های^۱ سه گانه سخن می گویند
هان ای ارجونا تو از هر سه «گنا» آزاد باش
آزاد از قید اضداد^۲
همواره در سکون و صفا
و فارغ از بند اندوختن و هشتن
دل بر خویشتن بگمار

۴۵



وداها برای برهمنی که به درجه معرفت رسیده باشد
چنان است که سبویی آب در درون دریا

۴۶



۱. سه رکن عالم هستی که عبارت باشد از ستوا، راجاس و تاماس. ستوا حالت اعتدال و صفا و روشنی است. راجاس حالت تحرک و هیجان و حرارت. تاماس حالت رکود و فسادگی و سنگینی. ر.ک. مقدمه مترجم، ص ۳۳.

۲. سرما و گرما، لذت و الم و سایر اضداد که در برابر هم قرار گرفته است. - م.

- ۴۷ بر توست که کار کنی لیکن نه برای ثمرهٔ آن
در پی ثمر عمل خود مباش
و دل در ترک عمل نیز میند
- ۴۸ در یوگا استوار باش، عمل کن و از نتیجه چشم‌پوش،
و دل از قید موفقیت یا شکست فارغ دار!

همین فراغ دل (فراغ از موفقیت یا شکست) «یوگا» خوانده می‌شود.

- ۴۹ کار که به‌توقع پاداش کرده‌آید بسیار پست‌تر از کاری است
که بی‌تشویش نتیجه انجام شود.
- ۵۰ هان ای ارجونا در پناه این فراغ دل آی!
فرومایه مردمی که کار را به‌چشم‌داشت پاداش آن کنند.



- ۵۱ در پناه این آرامش و فراغ توانی خود را از بند نیک و بد
برهانی.
- پس این یوگا پیش‌گیر، یوگا هنر کارکردن است.^۱

- ۵۲ و مرد حکیم که فراغ دل حاصل کرده و ثمرهٔ اعمال فرو
گذاشته‌باشد

۱. مقصود این است که اگر چه کار معمولاً مایهٔ تعلق است «کرما یوگا» کار را از تعلق جدا می‌سازد و کار بی‌تعلق وسیلهٔ آزادی و خلاص می‌گردد. - م.

آزاد از بند پیدایش؛ بدانجا که ورای بدیها است واصل شود.

۵۳

و چون هوش تو خود را از حجاب رنگ برهاند

به آن مرحله از فراغ خواهی رسید.

و همه شنیده‌ها و شنیدنیها به چشمت یکسان خواهند نمود

و چون هوش تو، که در اثر احکام متناقض وداها پریشان

گشته —

در معرفت نفس ثبات و سکون و آرامش پذیرفت (به مقام

سمادی رسید)

به هدف یوگا خواهی رسید.

ارجونا

۵۴

چیست ای کرشنا وصف مرد صاحب یقین که به مقام

«سمادی» رسیده باشد؟

چنین مردی چگونه سخن گوید چگونه نشیند و چگونه

رود؟

کرشنا

۵۵

چون مردی همه خواهشهای دل را ترک گوید

و به خود در خود خشنود گردد

چنین مردی صاحب یقین باشد

✱

آن که دل وی در محنت مضطرب نشود و از خوشی به
هیجان نیاید

آن که از دوستی، ترس و کینه آزاد باشد
او عارفی است صاحب یقین.

او که از رنگ هر تعلق آزاد باشد
نه به خوشی مسرور گردد و نه به ناخوشی ملول شود
این است مرد صاحب یقین.

مردی که حواس خود را از اشیا فرا تواند کشید
چون سنگ پشت که پاهای خود را فراکشد
پس یقین او استوار بود.

✱

مردی که از خوردن خودداری می کند پیوند اشیا با او
بریده می شود

و خواهش دل بجای می ماند
اما آن که حق را بیند خواهش دل وی نیز بریده شود.

✱

احساسات سرکش حتی دل مرد حکیم را که به دنبال کمال

است

سخت به‌سوی خود می‌کشاند.
و مرد ثابت که حواس را رام کرده اندیشه خود را در من
گمارد،

چنین کسی که حواس را رام خود گرداند،
صاحب یقین باشد.

✽

اندیشه درباره اشیا موجب تعلق خاطر شود
و از تعلق آرزو زاید

و از آرزو خشم پدید آید
و خشم مایه تشویش گردد

و تشویش نسیان آرد
و نسیان خرد را تباه گرداند
و تباهی خرد موجب هلاک باشد.

✽

ولی آن که زمام نفس به‌دست خویش دارد، با حواسی که
فرمانبردار اویند

آزاد از قید حب و بغض در میان اشیا می‌گردد.
چنین کسی به‌سرمنزل سکون رسیده‌باشد

و در این مقام همه غمها پایان پذیرد.

✽

و دل که به این مرحله از سکون رسد عقل استقامت گیرد
 ۶۶ و آن را که استقامت نباشد معرفت نباشد
 و آن را که معرفت نباشد از مراقبه بهره نباشد
 و بی مراقبه آرام جان حاصل نیاید
 و بی آرام جان سعادت از کجا باشد؟

و دل که به دنبال حواس سرگردان دستخوش تشویش باشد
 ۶۷ خرد را از راه برد
 چون باد که کشتی را در آبها گمراه سازد

پس ای قویدست، آن که حواس خود را یکباره از اشیا
 ۶۸ بریده باشد
 صاحب یقین بود.



چنین مردی آنگاه که بر همه جهانیان شب است، بیدار
 ۶۹ باشد
 و آنگاه که جهانیان بیدارند او در خواب باشد
 و خواهش دل او را از جای درنبرد
 چون دریا که از جویبارها تیرگی نپذیرد.
 ۷۰

مردی که از بند آرزو آزاد است و از خواهشها رسته

و از «من» و «مال من» گذشته

چنین کسی آرام جان یابد.

این است مقام وصول به حق ای پسر پریتا

۷۱

کسی که بدین مقام رسد رنگ فریب از او برخیزد.

کسی که این روش بکاربندد

۷۲

اگر چه در واپسین دم زندگی باشد

به نیروانای حق فائز گردد.

ارجونا

- ۱ اگر چنانکه تو گویی ای کرشنا معرفت بر عمل برتری دارد
از چه روی مرا به این کارهای سخت وامی داری؟
- ۲ گفته‌های تو ناسازگار می‌نماید و ذهن مرا آشفته می‌سازد
اینک کلمه‌ای به‌طور قطع برگوی که مرا نجات تواند داد

کرشنا

- ۳ من از آغاز آفرینش دو راه پیش پای مردم گذاردم:
طریق معرفت برای اهل مراقبه
و طریق عمل برای اهل عمل
- *
- ۴ با خودداری از عمل به مرحله فراغ از عمل نتوان رسید
و محض ترک عمل کسی را به کمال نرساند.
- ۵ در واقع هیچ کس نمی‌تواند حتی یک دم از پرداختن به کار

سر باز زند

چه همه کس به مقتضای جبلت خود از عمل ناگزیر
باشد.

۶

و آن که اعضای خود را از کار بازداشته
دل به اندیشه درباره اشیا و محسوسات مشغول سازد
سرگشته مردی ریاکار باشد.

*

۷

ولیک ای ارجونا آن که دل را بر حواس چیره سازد
و بی آنکه تعلقی بهم رساند اعضای خود را به کار گمارد
به مقام والا رسیده باشد.

*

۸

آنچه را تکلیف توسست ای ارجونا انجام ده
که کارکردن به از کارناکردن است
چه حتی سلامت تن بی کارکردن میسر نگردد.

*

۹

عمل که نه برای خاطر خدا باشد مایه گرفتاری است
پس ای فرزند کنتی کار برای خدا کن نه برای ثمره و
پاداش آن.

*

۱۰

آنگاه که برهما جهانیان را بیافرید
قربانی مقرر فرمود و گفت که: بدین فزونی گیرید

این است «کامادوک» گاوی که شیر آمال و آرزوها از آن
توانید دوشید^۱

- ۱۱ خدایان را بدین خشنود سازید
تا خدایان نیز شما را خشنود گردانند
و از این راه به خیر مطلق فائز شوید

✱

- ۱۲ چون خدایان از قربانی شما خشنود گردند
آرزوهای شما را برآورند
و هر که از نعمتهای خدایان بهره گیرد
و سهم قربانی آنان ندهد دزد باشد.

- ۱۳ نیکمردی که از بقایای قربانی بخورد از گناه آزاد گردد
اما آن که همه خوراک از بهر خود پزد (و سهم خدایان
ندهد)

گناهکاری است که هر چه بخورد گناه است

✱

- ۱۴ آدمی به خوراک زنده است
و خوراک از باران پدید آید
و باران در گرو قربانی باشد
و قربانی از عمل است

۱. کامادوک یا کامبخش گاو افسانه‌ای است از آن ایزد آندرا که هر آرزو در دل باشد از او

می‌توان خواست. - م.

۱۵ و عمل در ودا مقرر گشته
و ودا از خدای لایزال است.
پس خدا که بر همه چیز محیط است در قربانی است.

۱۶ و آنکه گردش چرخ جهان را پیروی نکند
و در گناه بزید
و به ارضای حواس خشنود گردد
زندگی ای پسر پریتا به باطل می گذارد.

۱۷ اما آن که به مقامی رسد که شادی خود در جان یابد
و خرسندی خود در جان
و آرامش خود در جان
از قید تکلیف آزاد باشد.

۱۸ نه در این جهان از عمل بهره ای او را حاصل آید
و نه از ترک عمل چیزی از دست دهد
و نه از بهر چیزی به کسی نیازمند باشد.



۱۹ پس بر تو باد که همواره تکلیف خود را انجام دهی
بی آنکه تعلقی بدان پیدا کنی.
چه از عمل بی شائبه تعلق است که به حق توان رسید.

۲۰ راستی جناکا^۱ و دیگران تنها از راه عمل به مرتبه کمال رسیدند

تو نیز باید برای راهنمایی دیگران به عمل بردازی
 ۲۱ که آنچه بزرگان کنند سرمشق دیگران باشد
 و همه از آن پیروی کنند.

✱

۲۲ ای پسر پریتا مرا تکلیفی نمانده است.

در سه جهان چیزی نیست که من نداشته باشم
 و چیزی نمانده که برای بدست آوردن آن به کوشش برخیزم
 ۲۳ ولی من همچنان در کارم

چه اگر من در عمل استوار نباشم و کوتاهی ورزم
 ای پسر پریتا همه مردم از من پیروی کنند.

۲۴ اگر من کار نکنم همه گمراه گردند
 و من مایه آشفته‌گی نسل و تبار گردم
 و همه را به هلاکت کشانم.

✱

۲۵ همچنان که نادان کار به طمع پاداش آن کند
 دانا نیز باید ای فرزند بهاراتا کار کند

۱. جناکا پادشاه متیلا پدرزن راما به عنوان پادشاه دادگر نمونه شناخته شده چنانکه

۱. خنر او سیتا که همسر راما بود نمونه عفت و پاکدامنی بود. - م.

کار بی چشم داشت پاداش
 که تنها برای راهبری مردم باشد
 لیکن دل نادانی را هم که به چشم داشت پاداش کار می‌کند ۲۶
 نباید مشوش ساخت

بلکه دانا باید در کار استوار باشد تا نادان بر سر شوق آید

✽

سرچشمه اعمال و کننده کارها «گناها» هستند ۲۷
 و نادان خودخواه چنین انگارد که کننده کار همه اوست
 ولی آنکه در کار گناها برآستی بینا باشد ۲۸
 داند که این رنگ حواس است که با رنگ محسوسات
 درآویخته پس تعلق خاطری به آنها حاصل نمی‌کند.

و آنان که در دام فریب گناها هستند ۲۹
 در اعمالی که ساخته و پرداخته آنهاست دل می‌بندند
 لیکن دانای همه‌دان نباید دل نادان هیچ ندان را پریشیده
 سازد

✽

همه کارها به من واگذار ۳۰
 و دل در حق بند
 و از بند امل و خودی آزاد باش
 و با درونی فارغ از تب و تاب به جنگ برخیز



- ۳۱ آنان که تعالیم مرا با اخلاص تمام بکاربندند
و راه عناد و انکار نپیمایند
از بند عمل آزاد باشند
- ۳۲ ولی آنان که این تعالیم را به باد تمسخر گیرند و فروبگذارند
از نعمت دانش بی بهره و از سلامت خرد محروم و به هلاکت
مقرون باشند



- ۳۳ حتی مرد حکیم به مقتضای طبیعت خود کار می کند
پس وقتی که طبیعت چنین می خواهد
نهی و منع چه سودی تواند داشت؟
- ۳۴ خوشایند یا ناخوشایند حواس نسبت به اشیا امری طبیعی
است ولی نباید مقهور آنان بود
چه خوشایند و ناخوشایند دو دشمن طالب حقند



- ۳۵ به تکلیف خود برخاستن — اگر چه نتوان آن را به طور کامل
انجام داد —
بہتر است از به تکلیف دیگران پرداختن — اگر چه آن کامل
انجام شود —
در راه تکلیف خود مردن بہتر
که تکلیف دیگران جستن راہی بیمناک است.

ارجونا

۳۶ کرشنا چیست که مرد را حتی به خلاف دلخواه خود به گناه
وامی دارد
چنانکه تو گویی اجباری در کار است؟

کرشنا

۳۷ آز و خشم است که از «شهوَت» برمی خیزد
آز و خشم سیری ناپذیر که منشأ همه گناهان بزرگ است
این دشمنان خود را باز شناس!
*

۳۸ بدان سان که دود آتش را فروپوشد
و غبار آینه را
و رحم مادر جنین را
حرص نیز معرفت را فروپوشد
۳۹ معرفت بدین حجاب پوشیده شود
ای پسر کنتی این آتش تسکین ناپذیر حرص، دشمن
جاودانهٔ مرد حکیم است.

۴۰ منزلگه این آتش، حواس و دل و خرد است
حواس از راه دل و خرد آدمی را که در قالب تن اسیر است
می فریبد

و معرفت و بینش او را تباه می‌سازد

✱

۴۱ پس ای ارجونا بند بر پای حواس بنه
و این تبه‌کار معرفت‌برانداز و بصیرت‌کش را از میان بردار!

✱

۴۲ گویند که نیروی حس بزرگ است
ولی دل از حس بزرگتر است
و خرد بزرگتر از دل،
و بزرگتر از خرد جان است.

۴۳ پس ای قویدست جان را برتر از خرد شمار
و خود بر خود چیره باش
و حرص، این دشمن، این خصم سرکش را برانداز!

کرشنا

۱ من این «یوگا» که مایهٔ سعادت جاویدان است به
«ویواسوات» آموختم

و او به «منو» و «منو» به «ایشواکو»

۲ پس سینه به سینه از آنان به شهریاران خردمند منتقل
گردید

اما ای پهلوان دشمن سوز این یوگای کهن در طول قرنهای
دراز برافتاد و فراموش شد

۳ تا امروز که من آن را با تو بیاموختم
و این راز بزرگ با تو که محبوب و دوست منی در میان
نهادم.

ارجونا

۴ «کرشنا» تو که بسی دیرتر از «ویواسوات» بزادی

چگونه توان باورکردن که تو این یوگا به‌او آموخته باشی؟

کرشنا

۵ «ارجونا»، من و تو بارها از دروازه هستی گذشته و بدین جهان آمده‌ایم

تو این ماجرا را فراموش کرده‌ای ولی من همه را بیاددارم

۶ گرچه من از زادن و مردن فارغم، گرچه من خدای کائناتم،
چیره بر طبیعت خود^۱
به‌نیروی «مایا»ی خویش^۲
در میان مردم آیم.

۷ آنجا که نیکوکاری از رونق برافتد
و تبه‌کاری بالاگیرد

من در قالب تن مجسم شوم و در میان مردم آیم

۸ تا اساس خیر نگهبانی کنم و بنیاد شر براندازم.

۱. مردم در زادن و مردن مقهور طبیعتند و می‌توانند بگویند گر آمدنم به‌من بدی نامدمی. لیکن ظهور خداوند در صورت انسانی چنین نیست و خدا به‌مشیت و اراده خود چنین می‌کند.

۲. یعنی از طریق لباس که تجسم ظاهری است و کنه ذات او منزّه و مبرا از جسم است. - م.

۹ من در هر دور پیدا آیم تا آیین راستی برقرار سازم.
و آنکه بحقیقت بداند که من چگونه پیدا می‌شوم و چه
می‌کنم

چون از قید تن برهد به‌من واصل شود و از زادن مجدد
فارغ باشد.



۱۰ بسا کسا که خویشان را از ترس و شهوت و غضب فارغ
داشته

دل در من بسته و پناه به‌من آورده‌است
در آتش معرفت پاک گشته در من آرمیده!

۱۱ از هر راه که کسی مرا بپرستد حاجت وی از همان راه
برآورم

این راههای گوناگون همه از من است و به‌سوی من است

۱۲ بسیاری از مردم خدایان را قربانیها تقدیم می‌کنند
تا در کار دنیا پیشرفتی نصیبشان گردد
این مراد آسان بدست‌آید و در همین جهان حاصل
شود.



۱۳ من طبقات چهارگانه^۱ را بر حسب اختلاف مزاج و کردار
مردم بنیاد نهادم

۱۴ با وجود این مرا از هر گونه عمل و هر گونه تغییر منزله دان
من رنگ کردار نپذیرم و نگران ثمره کار نیستم
و آن که مرا چنین شناسد از بند عمل آزاد باشد

۱۵ سالکان طریق نجات این حقیقت را دانستند و به عمل
برخاستند

تو نیز در پی آنان برو و عمل پیشه کن

*

۱۶ حتی دانایان حیرانند و نمی دانند که عمل چیست و ترک
عمل کدام است

اینک من تو را گویم که عمل چیست تا به دانستن آن از
پلیدیها برهی

۱۷ باید دانست که چه کار باید کردن؟
و چه کار نباید کردن؟

۱. مقصود تفسیمات چهارگانه جامعه هندی است که در سانسکریت «وارنا» یا رنگ نامیده می شود و بیرونی آن را «الوان» ترجمه کرده لیکن در کتب اروپایی معمولاً به «کاست» ترجمه شده است. این طبقات عبارتند از برهمنان یا روحانیان، چتریان (کشتریان) یا سپاهیان، ویشیان یا سوداگران و کشاورزان، و شودریان یا غلامان و چاکران. —م.

و ترک کار چیست؟

شناختن حقیقت عمل سخت و دشوار است
 آن کس که در عمل، ترک عمل را تواند دید
 و در ترک عمل، عمل را
 خردمند واقعی است. ۱۸

چنین کسی را یوگی توان گفت
 که کار خود کرده و به مرحله نجات رسیده است.
 او چون به قصد کاری برخیزد
 نه چنان است که طرحی ریخته یا سودی در نظر گرفته
 باشد. ۱۹

عمل او در آتش علم گداخته و پاک شده است.
 و دانایان چنین کسی را فرزانه نامند.

*

کسی که هوس ثمره کار فرو گذاشته
 و به مقام رضای مطلق رسیده
 بی نیاز از همه چیز
 او اگر چه مدام در کار است همواره از کار فارغ است. ۲۰

*

آن که از بند هوسها گذشته ۲۱

و لگام بر سر نفس و دل خویش زده
و ترک همه گفته

چنین کسی گرچه بظاهر اعضای تن او در کار باشد در واقع
از فید عمل آزاد بود

۲۲ و به هر چه بی سعی و طلب باز یابد خشنود گردد
و از بند اصداد (رنج و شادی و مهر و قهر) آزاد باشد
و یافت و نیافت را یکسان گیرد.
چنین کسی اگر چه کار کند به زنجیر کار بسته نباشد.

✱

۲۳ و آن که از رنگ تعلق رسته است
و از بند نیک و بد جسته
و دل در معرفت بسته
هر چه کند از بهر خدا کند
زنجیر کار او گسیخته بود
۲۴ او هر چه کند خدا بود

احسان او خدا بود
قربانی او به وسیله خدا در آتش خدا بسوزد
و چون در هر کار که کند خدا را بیند به خدا برسد.

✱

۲۵ برخی از یوگیها به عنوان قربانی هدایایی به خدایان تقدیم

کنند.

- ولی دیگران نفس خود را در آتش حق می‌افکنند و این
قربانی آنان است
- ۲۶ برخی نیز گوش و حواس دیگر را در آتش خویشتن‌داری
قربانی می‌کنند
- و دیگران صدا و سایر محسوسات را در آتش حواس قربانی
می‌کنند
- ۲۷ و نیز برخی همهٔ فعالیت‌های حواس و نیروی زندگی را در
شعلهٔ خویشتن‌داری که به آتش معرفت افروخته است می‌ریزند
- ۲۸ و همچنین برخی مال و ثروت خود را یا زهد و تقوای خود
را یا ریاضت و عبادت خود را
- و صلحا و مؤمنان قرائت و دهاها و علم خود را
- ۲۹ و برخی که در کار حبس نفس همت گماشته‌اند با بستن راه
«پران» (نفس که برمی‌آید) و «آپانا» (نفس که فرومی‌رود) «پران» را
در «آپانا» و «آپانا» را در «پران» می‌ریزند
- و این قربانی آنان است
- ۳۰ و برخی با کم کردن خوراک دم در دم فرومی‌ریزند^۱

۱. منظور از پرانا و آپانا شهیق و زفیر است و این بند از گیتا اجمالاً اشاره به آداب دم‌گرفتن و حبس نفس مرتاضان است. «داس گوپتا» می‌گوید که معنی این اشعار تاریک است معلوم نیست که چگونه با فروریختن «آپانا» در پرانا یا پرانا در آپانا قربانی مفهوم پیدا می‌کند. تفسیرهای شانکارا و شریدهارا و دیگران نیز موضوع را روشن نمی‌سازد (تاریخ فلسفه هند، جلد دوم، فصل ۱۴، ص. ۴۴۸). راداکریشنان می‌گوید: تمتع صحیح از محسوسات مقایسه

اینها همه قربانیهای گوناگون مردم است که بدان گناهان خود را می‌شویند

۳۱ آن که از غذای مقدس که باقیماندهٔ قربانی است بخورد به حق لایزال واصل گردد.

ای سرور کوروان آنکه قربانی نکند از نعمت این دنیا نیز بی‌نصیب ماند تا چه رسد به آن دنیا

۳۲ این همه قربانیها است برای وصول به حق که همه از مقولهٔ عمل است

این نکته را دریاب که به دانستن آن نجات توان یافت.

*

۳۳ * قربانی معرفت از هر قربانی دیگر برتر است

چه انجام هر کار و پایان هر راهی معرفت است ای ارجونا

۳۴ پس فروتنی پیشه کن و کمر خدمت دربند تا این معرفت را بدست آری

و عارفان که به دیدار حقیقت رسیده‌اند آن را به تو خواهند

آموخت

۳۵ و چون این معرفت حاصل کنی دیگر چنین دستخوش

← می‌شود با قربانی که در آن محسوسات موضوع قربانی و حواس آتش قربانی تلقی می‌گردد. ما لذات نفسانی را به خاطر لذات عالی‌تر فدا می‌کنیم، خودداری اساس هر گونه قربانی و فداکاری است بنا بر این هر قربانی وسیلهٔ پیشرفت معنوی تلقی می‌شود. قانون جهان مبتنی بر قربانی و فداکاری و ایثار است و کسی که از این قانون سر باز زند رستگار نمی‌شود. - م.

شک و تردید نخواهی شد

و همه جهان را در خود و هم در من خواهی دید.

✱

۳۰ حتی اگر گنهکارترین مردمان باشی

چون بر کشتی معرفت نشینی از موج گناهان جان بدربری

۳۷ ای «ارجونا» چنانکه آتش فروزان هیزم را خاکستر گرداند

آتش معرفت نیز همه اعمال را خاکستر سازد

۳۸ برآستی در همه جهان چیزی نیست که چون معرفت پاک

تواند کرد.

آن که از راه یوگا به کمال رسد، بهنگام، این حقیقت دریابد

۳۹ آن که ایمان دارد و شیفته معرفت است

آن که حواس را رام خود کرده است

معرفت را بدست آورد

و با کسب معرفت به آرامش مطلق رسد

۴۰ اما آنکه نادان باشد و بی ایمان و شکاک

به هلاکت رسد

چه روح شکاک نه از این جهان بهره یابد و نه از جهان

دیگر

و هرگز روی خوشی نبیند.

✱

۴۱ چون مردی از راه یوگا به مقام ترک عمل رسد
و به وسیله معرفت بیخ شک را براندازد
مالک روح خود بود
و چنین کسی ای ارجونا بنده عمل نباشد.

✱

۴۲ پس به تیغ معرفت بیخ شک را که زاده جهالت است از دل

برکن

یوگا پیش گیر و برخیز ای «ارجونا»

اردجونا

- ۱ کرشنا، تو گاهی سخن از ترک عمل می‌گویی و گاهی عمل را می‌ستایی
هان یکباره بگوی که کدام یک از این دو بهتر است؟

کرشنا

- ۲ عمل و ترک عمل، از هر دو راه به سر منزل نجات توان رسید
لیکن در این میان عمل بر ترک آن برتری دارد.
- ۳ کسی به مقام بی‌نیازی از عمل تواند رسید که از بند دوستی
و دشمنی فارغ
و از قید اضداد آزاد باشد
ای قویدست چنین کسی آسان از بند تواند درست.

- ۴ کودکان، و نه خردمندان، علم را از عمل جدا می‌دانند
لیکن بحقیقت آنکه یکی از این دو را داشته‌باشد دیگری را
نیز دارد.
- ۵ مقامی که از راه ترک عمل بدان توان رسید از راه عمل نیز
میسر تواند بود.
این حقیقت را کسی تواند دریافت که علم و عمل را یکی
بیند.
- ۶ ای قویدست، به‌مقام ترک عمل نتوان رسید جز از راه عمل
و اهل مراقبه که جان آنها با اخلاص در عمل صفا یافته
باشد بزودی به‌حق واصل شوند.
- *
- ۷ چون کسی نفس خویش را در همهٔ اشیا و همهٔ موجودات
تواند دید
با دلی که اخلاص در عمل آن را صفا داده‌است و تنی
مسخر و حواسی رام و منقاد
او اگر چه در عمل باشد رنگ عمل بر خود نگیرد.
- ۸ عارف که جان وی با جان حق یکی شده‌باشد
همواره خود را از کار فارغ بیند.

۹ او اگر چه می بیند و می شنود و لمس می کند و بو می کند و
می خورد

و می رود و می خوابد و نفس می کشد
و سخن می گوید و می گذارد و می گیرد و چشم می گشاید و
فرومی بندد
لیکن نیک می داند که این حواس وی است که به محسوسات
پرداخته است.



۱۰ آنکه عمل خود را از بند علائق آزاد کند و هر چه کند به خدا
نسبت کند
از تباهی ایمن باشد چون برگ نیلوفر که از آسیب آب
ایمن باشد.

۱۱ سالکان طریق عمل، تن و هوش و فکر و حواس خود را بکار
می گمارند

بی آنکه تعلقی بهم رسانند.
و از عمل صفای درون می جویند.



۱۲ آنکه جانش با جان حق یکی گشته
ثمره عمل را فرومی گذارد
و به آرامش مطلق می رسد.

و آنکه جانش از حق جداست
و در بند نتیجه عمل است
اسیری است که به دنبال هوس کشانده می شود.



۱۳ و جان که حواس را رام خود کرده باشد
و رشته تعلق را از همه اعمال بریده
در شهر نه در بدن آرام می جوید^۱
نه کار می کند و نه سبب انجام کار می شود.



۱۴ عمل و انجام عمل از جان نیست
نتیجه ای هم که بر عمل مترتب است به جان منسوب نتواند

بود

اینها همه مقتضای طبیعت است



۱۵ و جان که بر همه محیط است رنگ هیچ نیک و بد نگیرد.
علم در حجاب جهل است
و همین است که مایه گمراهی مردمان می گردد
۱۶ ولی برای کسی که نور معرفت پرده جهل او را دریده باشد

۱. دروازه های نه گانه بدن عبارتند از راههایی که تن را با عالم خارج مربوط می سازد
یعنی: راه دهان و راه منخرین و راه دو گوش و راه دو چشم و دو راه تخلیه. - م.

آن نور چون خورشید می درخشد و حق را روشن می سازد.
 عقل او و نفس او حق است
 عبادت او و مراد او حق است
 و او به زلال معرفت از هر پلیدی پاک گردد
 و پس از مرگ دوباره به این دنیا بازگردانده نشود.

✱

و عارفان حق، برهمنی را که به زیور دانش و فروتنی آراسته
 است

با یک گاو یا پیل یا سگ یا کسی که گوشت سگ می خورد^۱
 یکسان بینند

این مردمان که همه چیز در ضمیرشان یکسان است
 حتی در این جهان بر جهان پیروز آیند
 و چون حق منزله از عیب و دگرگونی ناپذیر است
 این مردان در ذات حق قرار و آرام یابند.

✱

عارف که به حق واصل شده باشد
 با دلی آرام و فارغ از تشویش
 نه به خوشی شادمان گردد
 و نه به ناخوشی پژمان شود

۱. Sva-pake منظور فرد متعلق به فروترین قشر اجتماع است که در هیچ حسابی
 نمی آید (outcoste) در ترجمه داراشکوه آمده است: «خاکروب». - م.

با دلی که در برخورد با عالم خارج مرده و بی حس است
خوشی را در جان خود یابد
و با خاطری مستغرق یاد حق
به سرور جاویدان رسد.



۲۲ خوشیهایی که در برخورد با اشیا حاصل می شود
آبستن رنج و محنت است
اینها را آغازی هست و انجामी
و خردمند، ای فرزند کنتی، دل بدین چیزها خوش
ندارد.

۲۳ آنکه درین جهان خاکی پیش از آزادی از قفس تن
در برابر هجوم شهوت و غضب پایداری کند
مردی استوار و خوشبخت است.



۲۴ آن یوگی که سرور او در درون خویشتن است
و آرام او در درون
و روشنی او در درون
به حق فائز شود و نیروانا را دریابد.



۲۵ مردانی از وصمت عیب و نقص مبرا

که زنجیر شک گسسته‌اند
و لگام بر سر حواس زده
و دل در خیر همه موجودات بسته
چنین است وصف بینایانی که به حق می‌رسند
و نیروانا را درمی‌یابند.

✱

این مردان از قید شهوت و غضب آزاد
که نفس را مسخر و دل را رام ساخته
و به شناخت خود رسیده‌اند
نیروانای حق را درمی‌یابند.

۲۶

✱

دروازه حواس بر جهان خارجی فرو بسته
و دیده در میان دو ابرو بردوخته
و زفیر و شهیق را در درون بینی نگاه داشته
حس و هوش و عقل را رام خود ساخته^۱
و دل در آرزوی نجات بسته
فارغ از هوس و بیم و خشم
چنین مردی بحقیقت، آزاد جاویدان است.

۲۷-۲۸

۱. زفیر و شهیق همان آپانا و پرانا است که در گفتار چهارم آمده است و مقصود تصویر و تجسم حالت مرتاضی است که دم گرفته؛ نفس را در سینه حبس کرده تمام حواس خود را از عالم خارج بریده است و در آن انقطاع محض، مستغرق در آرزوی نجات است. - م.

۲۹ چنین مردی که می‌داند مراد از قربانیها و ریاضتها منم
و خدای بزرگ همهٔ عالم منم
و یار و دمساز همهٔ جهانیان منم
به سکون و آرامش می‌رسد.

کرشنا

۱ آن که وظایف خود را بی اندیشه سود و پاداش انجام دهد
 سنیاسی (متجرد^۱) و یوگی راستین است
 نه آن که آتش مقدس نیفزود
 و مناسک شرع بجای نیاورد.

✽

۲ ای فرزند پاندو مقام ترک (سنیاسا) بحقیقت همان یوگا
 است

چه کسی از طریق یوگا نتواند رفت جز آنکه هوسهای خود
 را ترک کند.

۳ و آن را که رهرو منزل یوگا و طالب تصفیة باطن باشد عمل
 یگانه راه است

ولی چون به این مقام رسید از عمل فارغ آید

۱. مقصود تجرد از علائق و مقام ترک است.

و به مرحله سکون و آرامش مطلق برسد.

- ۴ و برآستی آنگاه به اوج یوگا^۱ توان رسید
که به محسوسات یا به اعمال تعلقی در میان نماند
و هوسها^۲ دور ریخته شود.

✱

- ۵ آدمی باید که خود، خود را رهایی بخشد
و مبادا که خود را زبون و خوار سازد
چه دوست و دشمن آدمی خود او است.
۶ هر که نفس خویش را رام کرده باشد نفس وی یار او است
و آن که عنان خود به دست نفس سرکش داده باشد نفس
دشمن او است.

✱

- ۷ هر که نفس خود را رام و آرام ساخته باشد
در سرما و گرما و رنج و شادی و عزت و خواری بر یک حال
بماند.

- ۸ و آنکه از راه علم و شهود^۳ خرسندی دل پیدا کرده
و از تشویش درون رسته

۱. اوج یوگا: yogaradha

۲. هوسها sankalpa: طرح ریختن و تدبیر کردن آنها و عوض کردن آنها.

۳. علم و شهود در برابر دو کلمه سانسکریت jñāna و vijñana بکار برده شده که در

۴. یکی را wisdom و دیگری را realization یا knowledge ترجمه کرده اند.

و حواس را رام خود کرده‌است؛
 آن که پاره‌ای کلوخ یا زر در برابر او یکسان است
 چنین مرد که به حق‌الیقین رسیده‌باشد یوگی نامیده‌شود.
 آن که یار و یاور و دشمن و بی‌طرف
 آشنا و بیگانه و پارسا و ناپارسا
 همه را به یک چشم ببند
 بزرگ باشد.



یوگی باید مدام دل در حق گمارد
 و رخت در کنج تنهایی کشد
 و اندیشه و تن رام گرداند
 و از بند آرزو و تشویش مال دنیا فارغ آید.



پس آنگاه در زمینی پاک و هموار، که نه چندان بلند و نه
 چندان پست باشد
 قدری گیاه مقدس بریزد
 و پوست آهوئی بر روی آن بیندازد
 و آن را به جامه‌ای بپوشاند
 و بر آن بنشیند.



پس روی دل به‌سوی حق کرده

لگام حس و اندیشه را به دست گرفته
از بهر تصفیۀ درون، همت بر یوگا گمارد.

✱

۱۳ وی باید تن و سر و گردن را راست نگه دارد و تکان نخورد
و چشم بر نوک دماغ دوزد و پیرامون خود را ننگرد.

۱۴ و با دلی فارغ و مطمئن چون مردان مجرد روی از شهوت

بگرداند

و خیال از دیگران پردازد

و همه ذکر و فکر خود در من گمارد.

✱

۱۵ یوگی با دلی رام و خاطری آرام

به آرامش و صفا، به نیروانای برین، رسد؛

آرامش و صفایی که در ذات من است.

✱

۱۶ یوگا با بسیارخواری و کم خواری حاصل نیاید.

خواب بسیار یا خواب اندک تو را به یوگا نرساند.

۱۷ آن که در خوراک و آسایش و کار و کوشش و خواب و

بیداری اندازه نگه دارد

یوگا را مایۀ دفع غم و ملال خواهد یافت.

✱

۱۸ و چون اندیشه کسی رام شود و از کشش هوسها آزاد گردد

و در جان قرار یابد
همه وقف خدا گردد.
و آن را یوکتا نامند.

*

۱۹ مرد یوگی که اندیشه خود را از همه بریده به مراقبه نفس
بپردازد

چون چراغی است در جایی محفوظ
که باد در آن کارگر نیفتد
و شعله اش را نلرزاند

*

۲۰ چون دل کسی در قید مراقبه آید و به منزل سکون رسد
به خود خود را ببیند.

و در خود شادمان گردد.

۲۱ آنگاه آن راحت بی پایان دست دهد

راحتی که از دسترس حواس به دور است.

راحتی که آن را تنها به جان توان یافت.

*

۲۲ و کسی را که چنان راحت حاصل آید دیگر از حقیقت دور
نیفتد

و به هیچ ننگرد

و همه چیز دیگر را کم مایه گیرد.

✱

و کسی را که این دولت کمال میسر گردد
به هیچ دشواری و اندوه از جای درنرود.

✱

۲۳ این حالت؛

این حالت بیگانگی از درد و تشویش را یوگا خوانند.
این یوگا را با همتی تمام و عزمی استوار بکار باید بست.

✱

۲۴ هوسها را که زاده خواهش نفس است سراسر دور باید
بخت.

و حواس را از هر سو و هر چیز فرا باید کشید.
۲۵ پس با عزمی جزم باید همه اندیشه را در خود گماشت
و روی دل در خویشتن باید نمود

۲۶ و به هیچ دیگر نیندیشید
تا کم کم آرامش دست دهد.

و هر گاه که خاطر مضطرب بی قرار به سویی رود
عنان آن باید فرا کشید و در اختیار جان قرارداد.

✱

۲۷ براستی راحت کامل آن یوگی را رسد
که دل وی آرام تمام یافته باشد
و آتش هوسهای او فرونشسته.

چنین است مرد واصل به حق که از هر رنگ آزاد است.



۲۸ یوگی که از رنگ نیک و بد آزاد و دائم در مراقبه باشد

بآسانی به سرور بیکران وصال حق رسد.

۲۹ و در آن مقام که دل در مراقبه گماشته است

همه چیز را یکسان بیند.

و خود را در همه و همه را در خود یابد^۱.



۳۰ آن که در همه چیز مرا بیند، و همه چیز را در من بیند

هرگز از من جدا نشود.

و من هرگز از او جدا نشوم.

۳۱ و آنکه در مقام یگانگی مرا که در همه هستی هستم

بپرستد

هرگونه زندگی کند با من باشد.

۳۲ و آن که در راحت و محنت دیگران

خود را به جای آنان بیند

یوگی کامل باشد.

۱. سالک در نخستین گام می خواهد تا رشته هایی را که مایه پیوند او با عالم خارج است بگسلد و همه جهان را فراموش کند و تنها به خود بیندیشد، ولی در گام واپسین دوباره به سوی جهان برمی گردد و پیوندی واقعی و ناگسستنی در میان خود و همه ذرات عالم می یابد و به تعبیر گیتا همه را در خود می بیند و خود را در همه. - م.

ارجونا

- ۳۳ این یوگا که تو می آموزی ای کرشنا
این حالت یکسان شمردن همه چیز
به نظر من دیر نمی پاید.
چه خاطر بی قرار آدمی با آن سازگار نیست.



- ۳۴ راستی ای کرشنا که خاطر آدمیزاد بی قرار، عاصی، تند و
سرکش است.
رام کردن آن مرا چندان سخت می نماید که لگام زدن بر سر
باد.

کرشنا

- ۳۵ ای قویدست شکی نیست که خاطر آدمی بی قرار است و
رام کردن آن دشوار
لیکن به ریاضت و ترک علایق می توان آن را رام گردانید.



- ۳۶-۳۷ با نفس بی لگام وصول به سرمنزل یوگا دشوار است
اما کسی که نفس را رام کند
و از راه راست رود
مراد وی آسان شود.

ارجونا

چنین انگار که کسی ایمان دارد اما خاطر او از یوگا رمیده ۳۸

است

از عهده رام کردن خود بر نمی آید و به کمال یوگا نمی تواند
رسید

عاقبت کار او چه خواهد بودن؟

آیا نه چنین است که از هر دو راه علم و عمل برکنار افتاده
در طریق حق چون پاره ابری بی پناه و سرگردان است؟

※

کرشنا، زنه‌ار زنگار این شک از دل من پاک بزدای ۳۹
که این کار تنها از تو ساخته است.

کرشنا

چنین کسی را در دو جهان بیم هلاک نباشد ۴۰-۴۲

چه مرد نیکوکار ای فرزند گرفتار نشود.

او که در یوگا ناتمام افتاده

به جهان نیکوکاران رود

و سالیان دراز در آنجا بماند

و سپس در خاندانی پاک و توانگر

دیگر بار بدنیا آید

یا در نسل یوگی خردمندی پیدا شود

— ولی این نادر است، و در این دنیا دشوار —

۴۳ آنگاه وی شعور و تجربتی را که در زندگی گذشته خود برای
وصول به حق اندوخته بود باز یابد

و بیش از پیش در راه کمال بکوشد

✽

۴۴ و در سایه تجربه پیشین خود، خواه ناخواه، در این راه
کشانده شود.

کسی که او را هوای معرفت یوگا در سر افتد

حتی از مرز و دها فراتر می رود^۱.

✽

۴۵ و چنین است که یوگی با کوشش مدام و تصفیۀ درون
در جریان زندگیهای مکرر
بتدریج به کمال می رسد و به غایت مطلوب واصل می شود.

✽

۴۶ پس ای ارجونا یوگا پیش گیر

۱. با عمل به احکام خدا به خدا توان رسید که ماورای آن احکام است. این مطلب در اوپانیشادها نیز آمده است. کسی که می خواهد از رودخانه بگذرد از قایق استفاده می کند، ولی چون به آن سوی آب رسید قایق را فرومی گذارد. طلب العلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم. آنجا نه ایمان است و نه کفر، چنانکه مولانا گوید:
شب کفر و چراغ ایمان، خورشید چو شد رخشان
با کفر بگفت ایمان، رفتیم که بس باشد

که یوگی از تارک دنیا برتر است
و از مرد دانش اندوز برتر است
و از مرد عبادت پیشه برتر است.

✽

و از میان یوگیان
آن که روی دل در من کرده
و دل در نیایش من بسته باشد
والا ترین آنان است.

کرشنا

۱ ای پسر پریتا اینک بشنو که چون دل همه در من بندی
و پناه در من جویی
و ریاضت یوگا کنی^۱
چگونه مرا بی هیچ گمان
چنانکه منم توانی شناخت

*

۲ من اینک این دانش و بینش را با تو می آموزم
که چون این بدانی تو را هیچ دانستنی ای دیگر در جهان
نماند.

*

۳ از میان هزاران تن مگر یکی در طلب کمال برآید

۱. از سخن کرشنا پیدا است که سه چیز شرط وصول به حق است: ایمان، توکل و

- و از میان طالبان کمال مگر یکی مرا چنانکه منم بشناسد.
 «پراکریت» من از عناصر هشتگانه است: ۴
- خاک و آب و آتش و باد و اثیر و دل و عقل و خودی^۱
 ولی این فروتر جنبه طبیعت من است ۵
- و جنبه برتر آن جان است که مایه قوام جهان است.
 این دو جنبه منشأ همه هستی است.^۲
- *
- آغاز این عالم منم و انجام آن نیز من. ۶
 جز من ای ارجونا چیزی نیست.
 همه عالم به من بسته است چون دانه گوه‌ر به رشته. ۷
- *
- طعم آب منم ۸
 روشنی ماه و خورشید منم
 در وداها کلمه «اوم» منم
 بانگ اثیر منم
 مردی مردان منم
 بوی خوش خاک منم ۹

۱. خودی را در مقابل انانیت (آهنکارا) آورده‌ایم. برای توضیح این سطور مراجعه شود به مقدمه کتاب.

۲. در برابر طبیعت کور غیرشاعر (پراکریتی یا کشت Ksetra) جان جهان یا روح شاعره آن (داننده کشت ksetrajna) است. از اولی به جنبه فروتر خدا (apara) و از دومی به جنبه والا تر وی (para) تعبیر شده است. - م.

پرتو آتش منم.

زندگی زندگانم من.

زهد زاهدانم من.

۱۰ هسته جاویدان موجوداتم من.

هوش هوشمندان و شکوه شکوهمندانم من.

۱۱ زور زورمندانم من؛ فارغ از هوس و شهوت

من، ای سرور بهاراتان، آرزوی نیکمردانم.



۱۲ و همه مظاهر گناها از ستوا و راجاس و تاماس از من است.

من در آنها نیستم و آنها در منند.

۱۳ و اهل عالم که به فریب اشکال سه گانه گناها گرفتارند

مرا که از این حد برتر و از دسترس مرگ و زوال فراتر

نمی شناسند.^۱



۱۴ و براستی دشوار است که کسی بتواند

از حجاب گناها که مایای الهی من است برگذرد.

تنها آنان که به من پناه می آورند می توانند از این حجاب

برگذرند.



۱. مردم دنیا در حجاب رنگها گرفتارند و حقیقت حق را که ورای رنگها و تکثرات است

نمی توانند دید. - م.

- ۱۵ تبه کاران فریب خورده، فرومایگان بی بهره از خرد
که راه ناراست دیوان می پیمایند به سوی من نمی آیند.
- *
- ۱۶ ارجونا، چهار گروه از نیکوکاران مرا می پرستند:
محنت کشیدگان، جویندگان علم، دولت طلبان و عارفان
- ۱۷ و از این میان مرد دانش که خود را رام کرده و دل در یکی
بسته بر دیگران فضیلت دارد.
من نزد او بس عزیزم و او نیز نزد من عزیز است.
- *
- ۱۸ این چهار گروه همه پسندیده و خوبند ولی من مرد معرفت
را از خود می دانم.
چه او با رام کردن خود مرا تنها و واپسین آرزو دانسته و دل
در من بسته است.
- *
- ۱۹ مرد معرفت پس از چند بار که به جهان می آید و زیست
می کند مرا درمی یابد و دل در من می بندد
و می فهمد که آنچه هست همه او است.
ولی این بزرگمردان سخت نادر باشند.
- *
- ۲۰ آنان که عقل خویشتن را اسیر هوی و هوس کرده اند
به اقتضای آنچه از زندگیهای پیشین خود اندوخته اند

در پی خدایان دیگر می‌روند و آنان را می‌پرستند.

✱

۲۱ هر کس که از روی خلوص و عقیدت به‌راهی رود
من او را در آن راه استوار گردانم.

۲۲ و هر حاجت که از روی خلوص نیت بخواهد دریابد
و به حقیقت این منم که حاجت وی را برمی‌آورم.

✱

۲۳ اما این کم‌مایگان را آنچه حاصل آید در معرض زوال باشد.
پرستندگان خدایان عاقبت به‌خدایان رسند و پرستندگان
من به‌من.

✱

۲۴ و مردم نادان مرا که منزه در قالب جسم و صورت
می‌انگارند و علو و سرمدیت ذات مرا در نمی‌یابند.

✱

۲۵ من در پس پرده «مایا» از چشم بسیاری از مردمان
پوشیده‌ام.

این جهان خطا و اشتباه، مرا که قدیم و سرمدی هستم
نمی‌شناسد.

۲۶ من ای ارجونا همه موجودات گذشته و حال و آینده را
می‌شناسم.

اما کسی مرا نمی‌شناسد.



۲۷ مردم ای ارجونا در خطا می‌زایند.
و تحت تأثیر اضداد که از شهوت و غضب خودشان ناشی
می‌شود زیست می‌کنند.

۲۸ ولی نیکوکارانی که گناهشان سرآمده
و از خطا دربارهٔ عالم اضداد رسته‌باشند
با ثبات تمام مرا می‌پرستند.



۲۹ و آنان که برای رهایی از پیری و مرگ به‌من روی می‌آورند
«براهمن» را و «ادهیاتما» را و «کرما» را بخوبی می‌شناسند.^۱

۳۰ و آنان که همه ملک و ملکوت و قربانیها را از من می‌دانند
حتی در حال مرگ مرا می‌شناسند
و در آن دم همه پندارشان با من یکی می‌گردد.

۱. مراجعه شود به سرآغاز گفتار بعد که این سه کلمه را معنی کرده‌است: مراد از براهمن ذات متعال لایزال است و مراد از ادهیاتما جان مستقر در قالبها و مراد از کرما یا جهان فعل، نیروی خلاقه‌ای است که موجودات را به‌عرصهٔ ظهور می‌آورد. - م.



جلال لایزال

ارجونا

- ۱ «براهمن» چیست «ادهیاتما» چیست «کرما» چیست
ای کرشنا، «ادهیبوتا» چیست و «ادهیدیوا» کدام است
۲ و «ادهیاجنا» در قالب تن چیست و چگونه است
و به هنگام مرگ، پارسایان تو را چگونه شناسند؟

کرشنا

- ۳ «براهمن» ذات متعال لایزال است
و «ادهیاتما» استقرار او است در پیکرها.
و «کرما» آن نیروی خلاقه است که موجودات را به عرصه
هستی می‌آورد
۴ و آنچه در معرض فنا و زوال است «ادهیبوتا» نامیده
می‌شود.^۱

۱. ادهیبوتا: عنصر فانی که ملازم جان باقی است.

و جانی که در اندرون همه موجودات جای دارد «ادهیدیا»^۱ است

و اینک «ادهیاجنا»^۲ منم در این قالب تن.

✱

۵ و آنکه به هنگام مرگ با ذکر من از دنیا رود
چون از تن جدا شود به من رسد
و در این شکی نیست.

۶ آدمی هر چه را در دم واپسین خود یاد کند
چون از تن جدا شود به آن رسد
زیرا همواره آن را بیاد داشته است.^۳

✱

۷ پس ای پسر «کنتی» همواره مرا بیاددار و به جنگ برخیز!
دل و جان در من بند که بی گمان به من رسی.

۸ چون کسی دل در مراقبه گمارد
و خاطر از غیر بپردازد

به «پروشای» والای تابناک واصل شود.

✱

۱. ادهیدیا: جان جهان، منبعی که نیروی زندگی از آن است. در ترجمه منسوب به داراشکوه نفس ناطقه معنی شده است. - م.

۲. ادهیاجنا: خدای قربانی یا ویشنو.

۳. یعنی این اندیشه در سراسر زندگی همراه او بوده است. - م.

- ۹ آن دانای پیدا و نهان
آن قدیم قادر لطیف‌تر از لطیف
نگهبان همه جهان
که برای او در صفحه خیال صورتی نقش نبندد
خورشید درخشان آن سوی تاریکیها.
- ۱۰ و کسی که مرا این گونه یاد کند به‌هنگام مرگ با حضور دل
و یقین.
- و به‌نیروی یوگا در حالی که رمق زندگی خود را در میان دو
ابرو نگه‌داشته^۱
به‌آن پروشای والای تابناک واصل شود.
- *
- ۱۱ و آنکه دانندگان و دابی‌زوالش خوانند
و سنیاسیه‌های^۲ وارسته برای وصول بدان راه زهد
می‌پیمایند
- اینک مختصر با تو بگویم:
- ۱۲ دروازه‌های شهر تن را فرو بسته
همه توجه را به‌سوی دل متمرکز ساخته
و دم در کاسه سر فرا کشیده

۱. رمق زندگی در میان دو ابرو نگه‌داشتن کنایه از حد اعلای تمرکز فکر و توجه خاطر است.

۲. سنیاسی سالک وارسته و متجرد را گویند. مراجعه شود به‌سراغاز گفتار ششم از گیتا.

و دل در مراقبه گماشته

کلمهٔ «اوم» را که نام مقدس براهمن است ورد سازد^۱. ۱۳

و به یاد من رخت از جهان بریندد و تن رها کند

آنگاه به کمال مطلوب برسد.

✽

ای پسر پریتا، یوگی که به یقین تمام پیوسته و همواره ۱۴

به یاد من باشد

و جز من به غیر نیندیشد

آسان به من تواند رسید.

جانهای گرامی که به بالاترین درجهٔ کمال رسیده و به من ۱۵

واصل شده‌اند

دیگر بار به این محنت آباد بی قرار دنیا بر نمی‌گردند.

✽

ای ارجونا جهانیان همه از عالم «برهما» تا عوالم فروتر ۱۶

محکومند که به دنیا بازگردند.

اما چون به من رسیدی دیگر بازگشتی در میان نخواهد

بود.

✽

عارفان دانند که روز «برهما» هزار قرن و شب آن نیز هزار ۱۷

۱. اوم در سانسکریت مانند الله در عربی نام ذات حق است که مستجمع صفات جمال

و جلال است. - م.

قرن است.^۱

۱۸ چون روز فرارسد اشیا از عالم کمون پای به عرصه ظهور
می‌نهند

و چون شب شود باز سر در حجاب کمون می‌کشند.

۱۹ ای پسر پریتا اشیا با همه کثرت مکرر در مکرر در ملک
هستی می‌آیند

در آستان شب بی‌اختیار از هم می‌پاشند و به فرارسیدن
روز باز پدیدار می‌گردند.

*

۲۰ اما در ورای این عالم کمون یک وجود لایزال دیگری نیز
هست که از چشمها نهان است.

و چون همه جهان فانی گردد وی فانی نشود.

۲۱ و این نهان جاویدان را کمال مطلوب خوانده‌اند
که چون آنجا رسی بازگشتی در میان نیست
و آن جایگاه رفیع من است.

*

۲۲ و به این مقام رفیع، ای پسر پریتا، تنها از این راه توانی
رسید که به او که بر همه هستی محیط است و هر چه هست از

۱. چهار یوگا تشکیل یک مهایوگا می‌دهد که ۴۲۲۰۰۰۰ سال معمولی است و هزار مهایوگا یک روز برهما است. شب برهما نیز همین قدر طول دارد. ۳۶۰ روز و شب برهما یک سال برهما است و برهما صد سال یا یک مهاکالپا زندگی می‌کند. -م.

اوست از دل و جان اخلاص ورزی.

✱

- ۲۳ و من اینک ای سرور بهاراتان تو را گویم
که چون یوگی رخت از این جهان ببرندد
از چه راه اگر برود بازگشت دارد و چه راه بازگشت ندارد:
- ۲۴ آتش، روشنایی، روز، چهارده شب روشن ماه و شش ماه که
خورشید رو به سوی شمال می رود؛
این راهی است که اگر عارف حق آن را پیش گیرد به حق
واصل شود.
- ۲۵ دود، شب، چارده شب تار ماه و شش ماه که خورشید رو
به جنوب می رود؛
این راهی است که یوگی چون از آن برود به ماهتاب رسد و
باید بازگردد.
- ۲۶ این است دو راه جاویدان روشنی و تاریکی که نخستین
بازگشت ندارد و دومی به بازگشت می انجامد^۱.

✱

- ۲۷ ای پسر پریتا یوگی که این راهها را بشناسد در خطا نیفتد.

۱. این جمله ها بسیار مبهم و تاریک است و مفسران در شرح و تفسیر آنها اختلاف زیاد کرده اند. برخی گفته اند که شاعر گیتا این مطالب را از خرافات عامه گرفته، و برخی تعبیراتی برای آنها آورده اند. در منظومه مهابهارات (که گیتا جزئی از آن است) آمده که بهیشتا بعد از اینکه تیره های بیشمار خورد مرگ خود را بیست و هشت روز بتأخیر انداخت تا در وقت مساعدتری رخت از جهان ببرند. - م.

پس ای ارجونا در یوگا استوار باش!
و مرد یوگی که این را بداند به آن سوی پادشاهی که برای
خواندن وداها و قربانی و زهد و خیرات مقرر است می‌رسد.
و به مقام اعظم حق واصل می‌شود.

کرشنا

۱ اینک با تو چون سر لجاج و خرده گیری نداری
 ژرفترین دانش را که با بینش توأم و همراه است بیاموزم
 تا به دانستن آن از محنت بازگشت به دنیا رهایی یابی.



۲ این والاترین دانشها و راز رازها و پاکترین پاکها است
 که با دریافت مستقیم و بی واسطه حاصل شود.
 دانشی گرانمایه که آسان بدست آید
 و چون بدست آمد جاودان بماند.



۳ ای پهلوان دشمن شکن آنان که به این راه باور ندارند
 از لقای من محروم مانند
 و دوباره به این سراچه فنا برگردانده شوند.



۴ همه هستی را وجود نامرئی من فرا گرفته است.
همه چیز در من محاط است و من در هیچ چیز محاط
نیستم.

۵ و با وجود این هیچ چیز در من قرار ندارد.

✱

رازی است شگفت
که ذات من؛ آن مبدأ همه هستی که نگه دارنده همه هستی
است

از همه هستی جدا است و در آن نیست.
۶ همان گونه که باد تند — که همواره به هر سو در حرکت
می باشد — همیشه در فضای اثیری محاط است.
موجودات نیز در من محاطند.

✱

۷ من همه موجودات را ای پسر کنتی در پایان هر دوران
به پراکریت خود باز می گردانم

و در آغاز دوران دیگر دوباره به میدان می فرستم.

۸ پراکریت از من است و فرمان آن به دست من.

و آنها منقاد و مسخر پراکریتند.

و بناچار هر بار که من پیش می فرستمشان

پیش می روند.

✱

- ۹ ولی ای ارجونا این عمل مرا به خود مشغول نمی دارد
چه من همچنان بی آنکه سودی بخواهم یا تعلقی بهم
رسانم بر جای خویشم.
- ۱۰ پراکریت به فرمان من همه چیز را از جماد و حیوان به
عرصه وجود می آورد.
- و بدین گونه ای پسر کنتی چرخ دنیا برهمی افتد.
- *
- ۱۱ و نادانان که ظهور مرا در صورت انسانی می بینند
ذات اعظم مرا که خدای همه هستم نمی شناسند
- ۱۲ و به اغوای دیوان و شیاطین گرفتار می آیند.
- اینان امیدشان بیهوده است
و کارشان بیهوده است
و دانششان بیهوده است
و از خرد بی بهره اند.
- *
- ۱۳ ولی ای پسر پریتا، صاحبان ارواح بزرگ که در پراکریت
الهی قرار دارند
- مرا مبدأ جاویدان همه هستی می دانند و یک دل و یک -
جهت مرا می پرستند
- ۱۴ و با دلی پرنیایش و نیاز کمر به عبادت بسته پشت دوتا
می کنند.

- ۱۵ دیگران نیز که قربانی دانش پیش می‌آورند و مرا می‌پرستند
گاهی مرا در همه چیز می‌بینند
و گاهی از همه جدا
و گاهی در صورتهای مختلف.

*

- ۱۶ اوراد و اذکار منم. قربانی منم. احسانی که برای نیاکان کرده
می‌شود منم.

گیاه و روغن و افسون و آتش و هر چه در آن ریخته‌شود
منم.^۱

- ۱۷ پدر این جهان و مادر آن و نگه‌دارنده آن و پدر بزرگ آن
منم.

پاک‌کننده همه چیز منم. تنها چیزی که باید دانسته‌شود
منم.

کلمه «اوم» منم.

ریگ و ساما و یاجو منم.^۲

- ۱۸ مقصود منم. برپای‌دارنده و پروردگار منم.

۱. مقصود از گیاه «اوشادا» همه گیاههای خوراکی و دارویی است و مقصود از افسون (منتر) وردی است که هنگام انجام مراسم قربانی و خیرات برای اموات خوانده می‌شود و مقصود از آتش، آتش قربانی است.

۲. ریگ و ساما و یاجو نامهای سه ودای کهنسال است (ظاهراً گیتا ودای چهارم را که نازه‌تر است به رسمیت نمی‌شناسد). - م.

و شاهد و قرار، و پناه و یار منم.

✱

اصل هستی و فنای آن و مرجع و مآل آن و بذر جاودانه آن
منم.

۱۹ منم که گرمی می‌بخشم. منم که باران را حبس می‌کنم و
منم که باران می‌فرستم.
جاودانگی منم و مرگ منم. هست منم و نیست منم ای
ارجونا!

✱

۲۰ داندگان و داهای سه‌گانه که در راه من قربانی می‌کنند
و با نوشیدن سوما از گناهان فارغ می‌گردند
برای رفتن به بهشت دعا می‌کنند.
و چون به جهان پاک ایندرا راه یافتند
از لذایذ آسمانی خدایان در بهشت
بهره‌مند می‌گردند.

۲۱ و پس از تنعم در جهان فراخ بالا چون استحقاقشان بپایان
رسد دوباره به جهان فنا برمی‌گردند.

بدین گونه پیروان تعالیم و داهای سه‌گانه که در بند آرزوها
گرفتارند همچنان می‌روند و بازمی‌آیند.

✱

۲۲ ولی آنان که دل همه در من بسته با اخلاص تمام مرا

می پرستند

هر چه ندارند به آنان می بخشم
و هر چه دارند در حفظ خود نگه می دارم.

✱

۲۳ حتی کسانی که خدایان دیگر را می پرستند و از سر ایمان
در راه آنان قربانی می کنند
آنها نیز، ای پسر کنتی، در حقیقت مرا می پرستند منتهی
راه را کج می روند.

۲۴ زیرا خدای قربانی و بهره گیرنده از آن منم.
ولی آنان چون مرا برستی نمی شناسند دوباره به این
جهان برگردانده می شوند.

✱

۲۵ آنان که خدایان گوناگون را می پرستند نزد همان خدایان
می روند

و آنان که نیاکان خود را می پرستند به نیاکان می رسند.
و آنان که پریان را می پرستند به پریان
پرستندگان من نیز سرانجام به من می رسند.

✱

۲۶ و آن که از سر عقیدت برگی، گلی، میوه ای، یا آبی در راه
من دهد

من آن ارمغان مهر و صفا را از او می پذیرم.



۲۷ پس ای پسر کنتی هر چه می‌کنی، هر چه می‌خوری و هر
قربانی که می‌دهی

و هر چه می‌بخشی و هر ریاضت که می‌کشی برای من و
به‌نیت من کن.

۲۸ که چون چنین کنی از بند عمل و نتایج نیک و بد آن
رهایی یابی

و با دلی ثابت در طریق ترک قدم زنی
تا آزادگردی و به‌من رسی.



۲۹ من برای همه یکسانم. برای من نه دوستی هست و نه
دشمنی.

اما آنان که از روی عقیدت مرا می‌پرستند ایشان در منند و
من در ایشان.



۳۰-۳۱ حتی اگر گناهکاری مرا از سر خلوص عقیدت بپرستد، او را
باید از نیکان شمرد چه نیت وی پاک است.

چنین کسی ای پسر کنتی بزودی به‌راه راست بازآید و
به‌آرامش ابدی برسد.

۳۲ تو به‌جرات تمام توانی گفت که هر که به‌من ایمان دارد

هرگز فانی نشود.

ای پسر پریتا آن که به من پناه آورد اگر چه مانند زنان و «ویشیاها» و «شودراها»^۱ از طبقات پست زاده باشد به کمال مطلوب برسد.

دیگر چه جای سخن درباره برهمنان و قدیسانی که از خانواده پادشاهی باشند.



پس تو که در این غمخانه ناپایدار دنیا آمده ای مرا پرستش کن!

دل از مهر من بیاگن، عقیدت در من بند، مرا تقدیس کن، مرا سجده کن!

و مرا کمال مطلوب خود بدان!

تا به من برسی.

۱. ویشیاها طبقه سوداگر و کشاورز، و شودراها طبقه خدمه و غلامان بودند. توجه شود که نگرش باستانی هندی زنان را نیز مانند طبقات کاسبکار و کارگر به چشم حقارت می دید. زن حتی حق نداشت که کتب مقدس (وداها) را بخواند. - م.

کرشنا

۱ باز گوش فرادار ای قویدست
و بشنو این کلام والای مرا
که از برای خیر و صلاح تو
به تو که محبوب منی می گویم.

*

۲ نه خدایان آسمانها راه به کنه ذات من توانند برد
و نه علمای بزرگ
چه خدایان و دانشمندان همه از من پیدا گشته اند.

۳ آن که مرا چنانکه منم بشناسد:
آفریدگار بزرگ که نژاد و آغاز نداشت
او در جهان فنا
از بند فریب و گناه آزاد باشد.

- ۴ فهم و علم و یقین و شکیبایی و راستی
خودداری و آرام، شادی و رنج؛ هستی و نیستی
و ترس و دلیری و بردباری و فراغ و خرسندی و زهد و
کرم
و نیکنامی و بدنامی همه از من است.
- ۶ هفت‌ریشی^۱ بزرگ روزگاران کهن و چهار مانو از منند^۲.
آنها همه از اندیشه من زاده‌اند
و آفریدگان همه از آنها پدید آمدند.
- *
- ۷ آن که براستی این عظمت و جلال مرا بشناسد
از ثبات در یوگا به من می‌رسد و در این هیچ شکی نیست.
- *
- ۸ اصل همه چیز منم و پیدایش همه از من است
و فرزندگان بر این عقیدت با دلی سرشار از مهر مرا
می‌پرستند.
- ۹ اینان مردمی خشنود و خرسندند

۱. هفت‌ریشی یا اولیای سبعة که معلمان اولیه حکمت هندی شمرده می‌شوند و نخستین آنان بریگو است.

۲. مانو مانند آدم ابوالبشر در آغاز دوره آفرینش پیدا می‌شود. هر دوره آفرینش چهار «لیون و سیصد و بیست هزار سال است». - م.

که همه دل و همه حواس خود را وقف من کرده همواره از
من سخن می‌گویند
و یکدیگر را روشن می‌گردانند.

✱

به‌اینان که مدام با منند و از سر مهر مرا می‌پرستند. ۱۰-۱۱
من آن مایه از بینش دهم که بدان مرا دریابند.
و از روی لطف محض در دلشان مأوا سازم
و تاریکی جهل از جانشان براندازم
و چراغ دانش در دلشان برافروزم.

ارجونا

تو براهمن اعظم، تو مستقر اعلی، تو قدوس اکبری. ۱۲
تو پروشای جاوید، سرور خدایانی.
تو از مادر نزادی، و اصل و منشأ همه موجوداتی.

✱

همه خردمندان: نارادای بزرگ، آزیتا، دیوالا، و یاسا چنین ۱۳
گفته‌اند^۱

و اینک تو خود نیز چنین می‌گویی.

✱

۱. شخصیت‌های افسانه‌ای هستند. نارادا مخترع گیتار بوده، و یاسا (بباس در بیرونی و داراشکوه) و دهاها را به شکل کنونی جمع کرده است. -م.

۱۴ آنچه می‌گویی ای کرشنا سراسر راست است.
 نه خدایان و نه دیوان، ای آفریدگار بزرگ، پی به کنه و
 ظهورات تو نتوانندبرد.

۱۵ براستی که تو خود خود را شناسی، ای پروشای بزرگ
 ای مبدأ همه هستی.

✱

۱۶ ای خداوندگار همه جهانیان، ای خدای خدایان، ای
 افریدگار

تو خود باید ظهورات الهی خود را که همه جهان را پر
 کرده‌است بی کم و کاست با من بگویی.

✱

۱۷ ای یوگی با ذکر مدام چگونه تو را توانم شناخت؟
 مولای من، از مظاهر گوناگون تو در چه بایدم اندیشید؟

۱۸ نک قدرت و ظهورات خویش را بتفصیل با من بازگوی
 چون من از شنیدن کلمات تو که به مثابه کوثر حیات است
 سیر نمی‌شوم.

کرشنا

۱۹ ای سرور کوروان اینک از ظهورات الهی خود اشارتی چند
 با تو در میان نهم؛

چه تفصیل آن را پایانی نتواند بود.

- ۲۰ ای ارجونا، جان همه هستی منم.
اول و میانه و آخر هر چیز منم.

✱

- ۲۱ از ادیتیاها ویشنویم^۱
از روشنیها خورشید درخشانم.
من ماریچی^۲ خدای بادم.
از میان کواکب، ماهم.

- ۲۲ از میان وداها سامودا، و از میان خدایان ایندرایم.
از میان حواس دل،^۳ و از میان آفریدگان عقلم^۴.

✱

- ۲۳ از رودراها^۵ شیوایم، از یاکشاهها و راکشاسها کویرایم^۶.
از واسوها^۷ آتشم، و از کوهها قافم^۸.

✱

-
۱. ادیتیاها خدایان ودائی هستند که مظاهر خورشید تلقی می‌شوند و شماره آنها دوازده است به تعداد ماههای سال.
 ۲. ماریچی سالار ماروتها است که فرزندان رودرا هستند و در ریگ ودا به عنوان خدایان باد و طوفان شناخته شده‌اند. - م.
 ۳. ایندریان چنانکه در مقدمه آورده‌ایم آلات حواسند و دل مهمترین آنان است.
 ۴. عقل یا بودی در میان مظاهر پراکرتی مهمترین آنان است.
 ۵. الهه طوفان و خرابی که در ریگ ودا با ماروتها یکی تلقی شده‌اند.
 ۶. یاکشاهها و راکشاسها ملانکه موکل بر ثروتند، و کویرا الهه ثروت است.
 ۷. الهه آتش و شفق که عدد آنها هشت است.
 ۸. کوه مرو Meru در وسط هفت اقلیم قرار دارد و خدایان در قله آن بسر می‌برند.

- ۲۴ از روحانیان برهسپاتی^۱ و از سرداران سکاندا^۲
و از آبدانها اقیانوسم.
- ۲۵ از ریشیهای بزرگ برگو، و از الفاظ کلمهٔ واحدهٔ «اوم» از
قربانیها جاپا^۳ و از کوهها هیمالاییم.
- *
- ۲۶ از درختان پیپلم و از عارفان نارادا و از گاندارواها
چیتاراتا^۴
و از میان واصلین به کمال کاپیلای حکیم.^۵
- ۲۷ از اسبان اخشراوایم که از زلال سلسبیل زاده^۶
و از پیلهای سترگ ایراواتا^۷ و از آدمیان پادشاهم.
- ۲۸ از انواع سلاح صاعقهٔ آسمانی و از گاوآن کامادوک^۸ و از
میان نیاگان خدای عشقم^۹.

۱. برهسپاتی کشیش خدایان و حاکم ستارهٔ مشرق است.
۲. پسر شیوا است که او را سوار بر طاووس و نیر و کمان به دست مجسم می‌کنند.
۳. جاپا قربانی سکوت مطلق است و ذکر حق، که چون قربانیهای دیگر مستلزم خونریزی و کشتن حیوانات نیست.
۴. گاندارواها Gandharvas مطابق تقریر ودا از موجودات آسمانی هستند که وظیفهٔ خنیاگری و سرودخوانی را در جشنهای خدایان بر عهده دارند و چیتاراتا رئیس آنان است. - م.
۵. کاپیلا مؤسس فلسفهٔ سانکھیا است.
۶. Uccaishrava اسب آندرا است.
۷. Airavata فیل آندرا که مانند اسب وی از اقیانوس درآمده است.
۸. این گاو نیز از اقیانوس درآمده است. کامادوک به معنی کام‌بخش است.
۹. Kandarpa کوپید هندی یا خدای عشق به شکل پسر زیبایی سوار بر طوطی که چند نیر در دست دارد تصویر می‌شود. هر یک از تیرها یکی از حواس را هدف قرار می‌دهد.

۲۹ از میان ماران واسوکی^۱ و از اژدهاها انانتا^۲، و از جانوران آبی وارونایم^۳.

از گذشتگان آریاما^۴ و از آیین‌گذاران یاما^۵
و از عفريتان پراهلادایم^۶.

✱

۳۰ از اندازه‌ها زمانم^۷.

از جانوران شاه آنان شیر و از مرغان گارودایم^۸.
از مطهرات باد و از جنگاوران رامایم^۹.
از ماهیان نهنگم و از رودخانه‌ها گنگم.

✱

۱. Vasuki ماری است که خدایان آن را به جای تازیانه برای بهم زدن دریاها بکاربردند.
۲. Ananta پادشاه اژدهاهایی است که سر آدمیزاد دارند.
۳. وارونا در میان خدایان ودائی مقام مهمی دارد، او خدای آسمان و مظهر نظام اخلاقی است که در زمانهای متأخر به عنوان خدای آب شناخته شده است.
۴. یکی از خدایان ودائی است.
۵. به روایت وداها یاما و خواهر او نخستین آدمی زاده شده است. یاما (یم یا جم) بعد از مرگ راه به سوی جهان دیگر پیدا کرد. در زمانهای متأخر او به عنوان خدای قانون و مبدأ تشریع شناخته شده است.
۶. Prahlada پسر پادشاه دیوان هیرانیاکاشیپو Hiranyakasipu است که ویشنو او را کشت. - م.
۷. در فلسفه هندی زمان مفهوم مستقل لایزالی است، فارغ از اعتبارات گذشته و حال و آینده، که همه موجودات در آن جای دارند.
۸. Garuda پسر ویناتا Vinata پادشاه مرغان نیمه انسان و نیمه مرغ است و دشمن ماران می باشد.
۹. رامایم از اوتار یا مظاهر خداوندی است که در رامایانا داستان او آمده است.

- ۳۲ از عالم وجود آغاز و میانه و پایانم.
از دانشها خویشتن‌شناسی و از استدلالها برهانم.
۳۳ از حروف الفم و از ترکیبات لفظ متصلم^۱.



- من زمان لایزالم.
من آن آفریدگارم که روی به‌هر سو دارد.
۳۴ من مرگ ناگزیر و همه‌گیرم.
منم که مایه هر پیدایشی هستم: آنچه بوده و آنچه
خواهد بود.



- ۳۵ شوکت و ثروت منم.
سخن و حافظه و هوش و ثبات و شکیبایی منم.
از سرودها بریهاتسامان^۲ و از شعرها گیاتری‌ام^۳.
از ماهها مارگاشیرشا^۴ و از فصلها بهار پرگلم.

۱. لفظ متصل که از بهم‌پیوستن دو جزء تشکیل یافته‌است. به‌قول شارحین در سانسکریت دو کلمه که بهم‌می‌پیوندند دارای قدرت و استحکام بیشتری می‌گردد. -م.

۲. سرودهای سامودا.

۳. Gayatri از اوزان ودائی است که دعای مشهور ساویتری Savitri در آن وزن است و ساویتری سرودی است در ستایش خورشید که برهمنان در طلوع و غروب و وقت زوال می‌خوانند.

۴. Margasirsa ماهی بوده منطبق با قسمتی از نوامبر و قسمتی از دسامبر که سال هندی بدان آغاز می‌یافت.

*

۳۶ از دغله‌ها قمارم.

زور زورمندان منم.

پیروزی منم و عزم منم.

نیکی نیکان منم.

*

۳۷ از وریشنی‌ها^۱ فرزند واسودوایم (کرشنا).

از پاندوان دانا مجایایم^۲.

از اولیا ویاسا و از شاعران اوشانای سخنورم^۳.

*

۳۸ سائسان را تازیانه‌ام

و ظفرجویان را آیین ملکداری و هنر رعیت‌پروری‌ام

از رازها سکوت‌م.

معرفت عارفان‌م.

*

۳۹ و باز ای ارجونا تخمۀ هر چه هست منم.

هیچ جانوری و جمادی بی من نتواند بود.

*

۱. Vrishni پسر یادو Yadu جد بزرگ واسودوا است و واسودوا پدر کرشنا.

۲. مجایا یعنی صاحب‌دولت و آن لقب ارجونا است.

۳. ستارۀ ناهید پسر ریشی بزرگ به نام برگو.

- ۴۰ ای پهلوان دشمن شکن ظهورات مرا پایانی نیست
و آنچه گفتم از جلال بیکران من اشارتی بیش نبود.
- ۴۱ هر کجا شکوه و نیرو و جلالی هست از من است و جزئی از
عظمت من است.



- ۴۲ ای ارجونا به سخن دراز چه نیاز
که جهان پهناور هستی به لمحهای از وجود من قائم است.

ارجونا

۱ سخن تو دربارهٔ جان، این راز بزرگ که از سر لطف با من در میان نهادی،

مرا از حیرت جهل بدرآورد.

۲ ای نیلوفرین چشم؛ آنچه دربارهٔ پیدایش و زوال موجودات و عظمت بی‌پایان خود گفתי سراسر شنیدم

۳ و می‌دانم، ای پروردگار بزرگ، تو چنانی که خود وصف کردی. اینک ای پروشای والا، می‌خواهم که صورت الهی تو را نیز

ببینم.

۴ خدایا؛ ای خداوند یوگا، اگر می‌دانی که من تاب این دیدار دارم ذات بی‌زوال خود را به من باز نمای!

کرشنا

۵ بنگر ای پسر پریتا؛ صورت مرا به اشکال مختلف: به صدها و

هزارها نمود و رنگ گوناگون

- اینک ادیتیاها، واسوها، رادراها، اشونها و ماروتها^۱
- اینک عجایب بسیار، ای فرزندان بهاراتا، که کس ندیده است.
- بنگر که سراسر جهان، از جماد و حیوان و دیگر هر آنچه
- خواهی، ای ارجونا، همه را
- در من، یکی شده و بهم پیوسته خواهی یافت.
- ولی مرا با این چشمها نتوانی دید.
- اینک تو را دیدگانی غیب بین دهم
- تا جلال الهی مرا توانی نگریست.

سنجایا

- شهریارا، سرور بزرگ یوگا این بگفت و صورت والای الهی
- خویش را به پارتا باز نمود.
- صورتی بود با دهنها و چشمان بسیار و عجایب گوناگون و
- زیورهای آسمانی بیشمار
- با چندان سلاحهای برکشیده آسمانی، با حلقه گل و جامه
- آسمانی و عطر غالیه بهشتی
- سراسر شکوه و شگفتی، بی کران و عالم گیر...
- چنانکه اگر هزاران خورشید یکباره در آسمان نورافشانی

۱. برای معنی ادیتیا، رادرا، واسوها و ماروتها مراجعه شود به باورقیهای گفتار دهم.
«اشونها Ashvins» از خدایان ودائی هستند. - م.

- ۱۳ کنند شاید مثالی از روشنایی آن وجود عظیم تواند بود
و آنجا؛ پسر پاندو، عالم را با همه کثرات آن در قالب خدای
خدایان متحد و یکی دید.
- ۱۴ و آنگاه؛ شگفتی زده و موی بر اندامش راست شده، در برابر
خدا سر تعظیم فرود آورد و دست بر سینه چنین گفت:

ارجونا

- ۱۵ آری همه خدایان و همه انواع موجودات را
و برهما را بر اریکه نیلوفر خویش
و همه ریشیها و مارهای الهی را
ای خدا، در قالب تو می بینم.
- ۱۶ بهر سو که می نگرم صورت بیکران تو می بینم:
با بازوان و شکمها و دهنها و چشمهای بسیار.



- ولیک ای خدای عالم؛ ای صورت بیکرانه؛ تو را نه پایانی و
نه میانه‌ای و نه آغازی نمی توانم دید.
- ۱۷ ترا می بینم با تاج و بازوبند، سلاح در دست که چون توده
بیکرانی از نور بهر سو پرتو می افکنی.
- ۱۸ روشنی بیکران تو چون تابش خورشید و شعله آتش
چشمانم را خیره می سازد و از حد قیاس و ادراک بیرون است.



تویی ذات فناپذیر، یگانه وجود سزاوار شناسایی.
 تو مرجع و مآب جهانیانی
 تو نگهبان بی‌زوال آیین جاویدانی
 تویی پروشای قدیم.

و من اینک تو را می‌نگرم: کران تا کران، نه سر و نه میان و
 نه بن

با نیرویی بی‌پایان و بازوانی بی‌شمار ...
 ترا می‌نگرم که خورشید و ماه چشمان تواند، و رخسار تو
 چون آتشی دمان که تاب آن همه جهان را گرم می‌دارد.



۲۰ فضای بین آسمان و زمین و همه کرانه‌ها را از تو پر می‌بینم.
 ای قادر مطلق؛ هر سه عالم به‌دیدار این صورت مهیب و
 شگفت تو بر خود می‌لرزند.

۲۱ گروه خدایان در تو می‌آیند
 و از غایت خشیت کف دست‌ها بر هم نهاده سر تعظیم
 فرودمی‌آورند.

و گروه عارفان و کاملان به‌مدیح تو فریاد برمی‌دارند
 و با سرودهای پرتمجید محامد تو می‌گویند.
 ۲۲ «رودراها»، «ادیتیاها»، «واسوها»، «سادیها»^۱

۱. گروه بالنسبه پایین‌تری از خدایان که به اعتقاد هندوان در میان آسمان و زمین

بسر می‌برند. (Sadhyas)

«ویشواها»^۱، «آشونها»، «ماروتها».

ارواح نیاکان، «گاندارواها»، «یاکشاها»، «آسوراها»،
«سیدهایان» و دیگران همه از سر سکوت و حیرت در تو نگرانند.

از دیدن صورت بی‌قیاس تو با چندان دهان و چشم، ای
قوی‌بازو ۲۳

با چندان بازوان و رانها و پاها و شکمها و دندانهای
بی‌شمار مهیب

همه عالم به‌ترس اندر است و من هم.

✱

چون تو را می‌نگرم، ای ویشنو، که سر بر آسمان می‌سایي و ۲۴
به‌الوان گوناگون نور می‌پاشی

با آن دهانهای فراخ گشاده، با چشمان درشت آتشبار.
دلم از ترس آگنده می‌شود و قرار و آرام از من رخت
برمی‌بندد.

چون دهانها و دندانهای مهابت‌بار تو را می‌بینم به‌سان ۲۵
شرارهٔ اجل

چهار سوی خود را نمی‌شناسم و آرام از دست می‌دهم.
ای بزرگ خدایان، ای مامن جهانیان، بر من رحم کن.

✱

۱. طبقات پایین خدایان که تعداد آنان ده یا دوازده است. (Vishvas)

۲۶-۲۷

فرزندان دریتراشترا را می نگرم
 با گروه شهریاران، بهیشما، درونا و کرنا
 و جنگاوران نامدار
 که شتابان و ناگزیر در دهان مخوف تو فرومی روند.
 و بعضی با سرهای له شده در لای دندانهای مهیب و آتشین
 تو دیده می شوند.

*

۲۸ براستی همچنان که طغیان رودخانه ها به سوی دریا ره
 می سپارد
 این پهلوانان جهان نیز به سوی دهان آتشین و دمان تو
 می شتابند.

۲۹ و چنانکه پروانه، با شتاب، خویشتن را به شعله آتش می زند
 تا هلاک شود
 این مردان نیز شتابان به سوی دهان تو می روند تا به هلاک
 رسند.

۳۰ و تو با دهان آتشین خود، از هر سو جهان را در کام
 می کشی و
 آنگاه لبهای خویشتن را می لیس.

*

۳۱ شعاع آتشین تو، ای ویشنو، همه جهان را به تاب سوزان
 خود آگنده است.

سلام بر تو ای بزرگترین خدایان!
 مرا بگوی که کیستی با این صورت مهیب؟
 به من رحم کن.
 می خواهم بشناسمت.
 ای نخستین همه چیز
 من از کار تو سر در نمی آورم.

کرشنا

۳۲ من زمانم، درهم نور دنده جهانم
 که چون ساعتشان فرارسد همه را فنا گردانم.

*

۳۳ اگر تو باشی، یا نباشی،
 از این جنگجویان که در پشت صفهای سپاه دشمن اند
 کسی زنده نخواهد ماند.

پس برخیز و دست برآر و نامی بجوی!
 دشمن را درهم شکن و دولتی نقد بدست آور!
 من این مردان را همه از پیش کشته ام
 و اینک تو آلتی بیش نیستی.
 ۳۴ درونا، بهیشما، جایادراتا، کرنا و دیگر جنگجویان دلاور
 همه پیشاپیش به دست من کشته شده اند.
 پس دست برآر، نترس و بجنگ

که پیروزی با توست.

سنجایا

۳۵ ارجونای تاجور به‌شنیدن این سخنان کف دستها بر هم نهاد و به‌لرزه درافتاد.

و کرشنا را سجده برد و از سر هراس به‌صدایی مرتعش چنین گفت:

ارجونا

۳۶ ای کرشنا، براستی که ثنای تو جهان را به‌شادی و خرمی می‌آگند.

از هیبت تو اهریمنان از هر سو می‌گریزند
و واصلان به‌کمال در برابر تو سر تعظیم فرود می‌آورند.

✱

۳۷ و چرا چنین نکنند؟ چرا سر به‌نیایش تو خم نکنند؟
ای بزرگ خدای، که حتی از برهما بزرگتری
ای علت نخستین، ای هستی بی‌کران، ای سرور خدایان
ای آرامگاه جهانیان
تو لایزالی

هست تویی و نیست تویی و هر چه از آن سوی هست و نیست تویی.



- ۳۸ تو نخستین خدایانی، ای پروشای قدیم
ای مخزن اعلای آفرینش.
تویی عالم و تویی معلوم و تویی غایت مطلوب.
ای صورت بیکران، جهان از تو پر است.
۳۹ وایو^۱، یاما^۲، آگنی^۳، وارونا^۴، شاشانکا^۵، پراجاپاتی^۶، جد
اعلای همه تویی.
سلام بر تو، هزار سلام بر تو!
و باز سلام، سلام بر تو!



- ۴۰ سلام بر تو از پیش و از پس. سلام بر تو از همه سو، ای
همه تو! تو با نیروی بیکران و قدرت نامحدود خود در همه جا
هستی.
پس همه تویی.



اینکه تو را گاهی «کرشنا» و گاهی «یاداوا»^۷ خواندم
یا به عنوان «دوست» خطابت کردم

۱. خدای باد، از خدایان ودائی (Vayu) ۲. ملک موکل بر مرگ (Yama)
۳. خدای آتش (Agni) ۴. خدای دریا (Varuna)
۵. ماه (Shashanka) ۶. Prajapati منظور برهما است.
۷. (Yadava) از القاب کرشنا.

همه از سر غفلت یا از جذبۀ محبت بود.
ترا چون دوست خود دیدم و از عظمت تو غافل ماندم.

*

اینک ای ذات قیوم برتر از قیاس
هر گونه بی حرمتی که با تو کرده باشم
چه در حال راه رفتن و چه در حال غنودن
چه نشسته و چه در حال غذا خوردن
چه تنها و چه در حضور دیگران
پوزش می طلبم و می خواهم که مرا ببخشی.

*

جاندار و جماد و هر چه در جهان است
تو پدر همه ای.
ستایش تو را سزا است ای سرور سروران!
در سه عالم همانند تو چیزی نیست.
کیست که برتر از تو باشد ای دارنده عظمت بی قیاس؟
ای رب محمود؛ تو را سجده می آورم و بخشایش تو را
می خواهم.

*

بر من ببخش ای خدای!
چون پدری که بر پسر خود بخشد
یا دوستی که بر دوست عزیز خود بخشد

یا معشوقی که بر دل‌باخته خود بخشد.

✱

گرچه من از اینکه چیزی دیدم که پیشتر ندیده بودم سخت
شادمانم ۴۳-۴۵

لیکن دلم شور می‌زند، دلم از ترس فرومی‌ریزد.
ای خدا؛ صورت خود یک بار دیگر مرا بنمای.
رحم کن ای سرور خدایان، ای مستقر جهانیان!
می‌خواهم باز تو را تاج بر سر و گرز و سلاح در دست ببینم. ۴۶
در آن منظر پیشین، در آن صورت که چهار دست داشتی
ای هزار دست، ای منظر جهانگیر.

کرشنا

ای ارجونا، آن صورت برین را از سر لطف، به قدرت الهی ۴۷
خود، با تو نمودم
آن صورت پر فر جهانگیر و بیکران ازلی که پیش از تو کسی
ندیده بود.

ای پهلوان بزرگ کوروان، در همه عالم جز تو کسی دیگر ۴۸
نه به قرائت ودا، نه به قربانی و دعا، نه به صدقه و ریاضت
نتوانسته است که این صورت مرا ببیند.

✱

بیم مدار و پریشان مباش که صورت مرا آن گونه ترسناک ۴۹

دیدی.

اینک ترس به یک سو نه و با دلی شادمان دوباره مرا بنگر!

سنجایا

- ۵۰ کرشنا چنین گفت و رخساره به ارجونا باز نمود.
و آن ذات متعال که صورت لطف بر خود گرفته بود
دل ارجونا را یکباره از بیم پرداخت.

ارجونا

- ۵۱ اینک که تو را در این صورت لطیف انسانی دیدم
ای کرشنا
اندیشه‌ام سامان پذیرفت و دلم آرام گرفت.

کرشنا

- ۵۲ سخت دشوار است که کسی این صورت مرا تواند دید.
حتی خدایان همواره در این تمنایند.
۵۳-۵۴ این دیدار نه به قرائت ودا میسر گردد نه به صدقه و قربانی.

*

اما آنکه در محبت صادق باشد
تواند که مرا بشناسد
و ببیند

و در من راه یابد.

*

۵۵

آنکه عمل برای من کند
و چشم دلش به سوی من نگرد
و همه آرزویش من باشم
آنکه مرا بی هیچ تعلقی بپرستد
و با هیچ آفریده‌ای سر دشمنی ندارد
چنین کسی ای ارجونا در من راه یابد.

ارجونا

- ۱ از آنان که از طریق عمل و محبت تو را می پرستند
و آنان که ذات لایموت متعال را می پرستند
کدامین را در یوگا برتر توان شناخت؟^۱

کرشنا

- ۲ آنان که روی دل در من کرده با عشق تمام و ایمان کامل
مرا بپرستند

۱. این گفتار مقارنه‌ای است بین دو دسته از متفکران هندی که دسته‌ای ظهورات خداوند را به صورت بشری قبول دارند و دسته دیگر براهمن یا ذات متعال حق را منزّه از آن می‌دانند که به صورت جسم و شخص ظاهر شود. کرشنا خود از اوتار یا ظهورات حق است که به صورت پیر و معلم ارجونا ظاهر شده با او سخن می‌گوید. وی شاگرد خود را به عمل و محبت فرامی‌خواند و حال آنکه در نظر پرستندگان براهمن عمل موجب گرفتاری است و پیوند محبت بین انسان و ذات بی‌نام و نشان که نه به چشمش توان دید و نه به اندیشه‌اش توان دریافت میسر نیست. - م.

در یوگا برترند.

۳ ولی آنان که ذات لایموت، لایوصف، متعال، محیط، برتر از

اندیشه، دگرگونی‌ناپذیر، دائم و جاوید را بپرستند

۴ و با تسلط بر حواس خود همه چیز را به یک چشم ببینند

و به خیر دیگران شادمان گردند

آنان نیز البته به من واصل شوند.

✱

۵ کار آنان که اندیشه خود را در خدای نادیده گماشته‌اند

گرانتر است

چه تمنای ذات نامرئی برای کسی که در قالب تن اسیر

است دشوار می‌باشد.

۶ ولی آنان که مرا می‌پرستند و همه کار خود را به من

وامی‌گذارند

و مرا غایت مطلوب می‌دانند

۷ و دل، همه وقف ذکر و نیایش من می‌کنند

ای پسر پریتا، من آنان را بی‌درنگ از دریای مرگبار زندگی

می‌رهانم.

✱

۸ هان؛ دل در اندیشه من مستغرق ساز

و خاطر در من بگمار

تا پس از مرگ در من زندگی کنی.

- ۹ ولی اگر نتوانی همه در من مستغرق گردی ای ارجونا
از راه «ادیاسا»^۱ پیش رو تا توفیق یابی.
- ۱۰ و اگر ریاضت «ادیاسا» نیز از تو برنمی آید
در عمل کوش، و نیت کن که هر چه کنی برای من کنی
چه با عمل کردن برای خاطر من به کمال توانی رسید.

*

- ۱۱ و اگر از این نیز فرومانی
خویشتن را به من واگذار
بر نفس خود چیره باش، و دل از سودای ثمره اعمال
پیردا.^۲

*

- ۱۲ بحقیقت که علم برتر است از «ادیاسا»
و تفکر از علم برتر است
و ثمره اعمال را فرو گذاشتن از تفکر بالاتر است

۱. (Adhyasa) توجه مکرر و منجدد است به یک موضوع و آن نسبت به مقام سمادی (Samadhi)، یعنی توجه مدام و بی انقطاع، نافص است. این دو حالت را می توان با آنچه عرفای اسلام تلویح و تمکین اصطلاح کرده اند مقارن دانست.

۲. کرشنا مراتب سلوک را بیان می کند: بالاتر از همه «سمادی» است که حالت مراقبه دائم است و فروتر از آن «ادیاسا» که مراقبه منقطع است. اگر سالک از آن نیز فروماند باید از طریق اخلاص در عمل پیش رود، و اگر از آن عاجز گردد عمل فارغ از تعلق را هدف خود سازد. این دو دستور اخیر در معنی جنبه مثبت و منفی یک چیز است، در اولی عمل با قصد قربت و اخلاص توأم است و در دومی به این قناعت می شود که عمل از تعلق پاداش و چشم داشت اجر فارغ باشد. -م.

چه از آن پس بی درنگ آرامش فرامی رسد.

*

۱۳ آن که با هیچ مخلوقی کینه نرزد
و با همه آفریدگان دوست و مهربان باشد
آن که از اندیشه من و مال من رسته باشد
آن که رنج و شادی را یکسان گیرد و به زیور شکیبایی و
خرسندی آراسته باشد

۱۴ آن که پیوسته خرسند و بر نفس خود چیره باشد
آن که با عزمی جزم دل و هوش خود در اندیشه من گماشته
باشد

او مرا دوست دارد و نزد من گرمی است.

*

۱۵ آن که توقعی ندارد
آن که پاک است و در کار چست است
و چشم به احوال دیگران ندارد
دل از پریشانیها پرداخته است
و تدبیر کار دنیا فرو گذاشته
و دل در من بسته
او نزد من گرمی است.

*

۱۶ آن که شادی و خشم و غم و آرزو در او راه ندارد

آن که از بد و نیک گذشته است
و روی دل به سوی من کرده
او نزد من گرمی است.

✱

آن که با دوست و دشمن و ضعیف و شریف یکسان است
آن که گرما و سرما و شادی و رنج را یکسان گیرد
آن که دل از تعلق پرداخته است
و مدح و قدح را به یک چشم نگریسته
آن که خموشی پیشه کرده است
و به کم و بیش از این جهان خرسند گشته
آن که همه جا سرای او است
و هیچ جا سرای او نیست
و به نیروی اندیشه و ثبات عقیدت موصوف است
او نزد من گرمی است.

✱

و آنان که این حکمت جاودانه را پیروی کنند
و از سر ایمان و اعتقاد تمام
مرا کمال مطلوب خود دانند
نزد من گرمی ترین باشند.

ارجونا

- ۱ «پراکریت» و «پروشا» چیست؟ «کشترا» (کشت) چیست؟ و
 «کشتراجنا» (داننده کشت) چیست؟
 «دانش» چیست و «دانستنی» چیست؟
 می‌خواهم این همه را، ای کرشنا، بدانم.

کرشنا

- ۲ ای فرزند کنتی، تن «کشت» است و «داننده کشت» آن است
 که عالم به تن باشد
 و بدان، ای بهاراتا، که من داننده همه کشتهایم
 و دانش راستین عبارت است از:
 علم به کشت
 و علم به داننده کشت.

- ۳ اینک باجمال از من بشنو که «کشت» چیست و چگونه است و تغییرات آن چیست؟
اصل آن کدام است و داننده آن کیست و نیروهای آن چه؟



- ۴ این را صاحب‌دلان در سرودها و کلمات قصاری که دربارهٔ براهمن گفته‌شده
به‌وجوه گوناگون و به‌شیوه‌ای مستدل و اقناع‌آور بیان کرده‌اند.



- ۵ عناصر پنجگانه، خودی، عقل، اویکتا، پنج نیروی حس
پنج نیروی عمل، دل، و موضوعات پنجگانهٔ حواس^۱
۶ میل، خشم، لذت، الم، قدرت ترکیب، هوش و عزم
این است خلاصهٔ کشت و تغییرات آن.



- ۷ فروتنی، روراست‌بودن، بی‌آزاری، شکیبایی، درستی

۱. اینها بیست و چهار پراکریت، یا مظاهر مختلف ماده است که در مقدمه از قول ابوریحان آوردیم و در مکتب سانکھیا به‌عنوان اصول بیست و چهارگانه از آنها نام برده‌می‌شود. توجه شود که از این نظر حس و ادراک که وسیلهٔ دریافت از جهان محسوسات و مدرکات است هر دو از مظاهر پراکریت یا طبیعت بشمارمی‌آید. تجلیات پراکریت در عالم رنگها گاهی جنبهٔ فروتر دارد (راجاس و تاماس) که به‌صورت میل و خشم و لذت و الم درمی‌آید و گاهی جنبهٔ شریفتر و برتر (ستوا) مانند هوش و عزم و نیروی ترکیبی یا ارتباطی در میان موجودات زنده که این همه از حالات و عوارض جهان طبیعت است و جهان جان از جملهٔ رنگها فارغ است. - م.

- خدمت استاد کردن، پاکی، ثبات و خودداری
 متمایل نشدن به محسوسات، دوری از خودبینی ۸
- تفکر در ناملايمات زاد و مرگ و پیری و بیماری و رنج
 فارغ از تعلق بودن و دل در زن و فرزند و خانه و امثال آن ۹
- نبستن
- در برابر وقایع خوش و ناخوش همواره یکسان بودن
 اخلاص بی‌تزلزل به من و عدم توجه به غیر ۱۰
- خلوت‌گزینی و احتراز از جمعیت
 توجه دائم به معرفت نفس و دریافت مقصودی که از ۱۱
- شناسایی حقیقت در میان است
 این است دانش راستین و هر چه جز این باشد نادانی
 است.



اینک تو را گویم «دانستنی» چیست؟
 چیست که به دانستن آن به زندگی جاوید توان رسید؟



آن براهمن اکبر است که آغاز ندارد و از سرحد وجود و عدم ۱۲-۱۴
 فراتر است.

دستها و پاهاى او همه جا هست.
 چشمها و سرها و چهره‌هاى او در هر سو هست. ۱۵
 گوشه‌هاى او به هر سو در همه جهان هست.

و او به همه محیط است.

چنین می‌نماید که همه خواص حواس را دارد و حال آنکه
منزه از حواس است.

از همه اشیا فارغ است اما نگه‌دار همه اوست.

از گناها مبرا است و همه گناها را دارا است.

از همه جداست و در اندرون همه است.

منزه از حرکت است و در حرکت است.

✱

از غایت لطف در وهم نگنجد.

از همه دور است و با همه نزدیک.

تجزیه‌ناپذیر است لیکن چنین می‌نماید که تجزیه شده و
در قالب موجودات درآمده است.

✱

حافظ آفریدگان و هلاک‌کننده و مبدع آنان است.

نورالانوار است که از آن سوی تاریکیها است.

علم، او است و موضوع علم او است و غایت علم هم او
است.

و هم او است که در دل هر کس جای دارد.

✱

اینک کشت را و دانش را و دانستنی را باجمال بیان کردم.

و مخلصانی که این حقیقت را دریابند در خور وصال من

باشند.

✽

۱۹. بدان که پراکریتی و پروشا را آغازی نیست.
و نیز بدان که اشکال و صور از پراکریتی پیدا شده‌اند.
۲۰. پیدایش تن و حواس از پراکریتی است
و ظهور شادی و رنج از پروشا.

✽

۲۱. پروشا چون با پراکریتی جمع شود از گناها که زادهٔ پراکریتی است بهره‌گیرد.
و تعلق که به گناها به‌هم می‌رساند موجب می‌شود که او از رحم نیک یا بد زاده‌شود.^۱

✽

۲۲. و پروشای والا در تن به‌عنوان ناظر و فرمانروا و حافظ و شاهد و خداوندگار و روح اعظم نامیده می‌شود.

✽

۲۳. و آنکه پروشا و پراکریتی و گناها را چنانکه گفتم بشناسد
هر گونه که زندگی کند، از بند نوزایی آزاد خواهد بود.

✽

۱. جان در نتیجهٔ تعلق که در قالب تن با گناها پیدا می‌کند دوباره به‌این جهان بازگردانده می‌شود و به‌تناسب ضعف و شدت این تعلق در رحم مادر سعید یا شفی قرار می‌گیرد. - م.

- ۲۴ برخی از طریق تفکر جان را، به خود و در خود، می بینند
و برخی آن را از طریق «سانکھیا» و دیگران از راه عمل
(کرمایوگا) می جویند
- ۲۵ و برخی که خود این راهها را نمی شناسند با شنیدن از
دیگران به پرستش می پردازند.
- این مردم نیز که به شنیده های خود کار می بندند از مرگ
رهایی می یابند.



- ۲۶ ای سرور بهاراتا، بدان که هر موجودی از جماد یا حیوان از
بهم پیوستن کشت و داننده کشت (پراکرتی و پروشا) پیدا شده
است.
- ۲۷ خداوندگار بزرگ در همه کائنات به یک سان جای دارد.
آن زوال ناپذیر در این همه زوال پذیرا
و آنکه او را چنان بیند، بینای راستین است.



- ۲۸ کسی که خداوند را به یکسان در همه جا بیند، بر خویشتن
بد نکند و عاقبت به کمال مطلوب واصل شود.
- ۲۹ آن که اعمال را از آثار پراکرتی بداند و جان را از آنها فارغ
بشناسد، بینای راستین است.



- ۳۰ و چون دریابد که موجودات گوناگون همه در یکی جمع

است

و بداند که آن همه از یک پیدا شده‌اند
به‌براهمن واصل شود.

✱

۳۱ این جان والای بی‌زوال را آغازی نیست و از اوصاف مبرا
است.

ای فرزند کنتی، اگر چه جان در تن مسکن گزیده‌است از
هر کاری و از هر رنگی فارغ است.

✱

۳۲ همچنان که اثیر محیط بر جهان از غایت لطافت رنگ
نمی‌پذیرد

جان نیز که در قالب تن است رنگ نمی‌گیرد.

✱

۳۳ و همچنان که یک خورشید همه عالم را روشن می‌سازد
یک خداوندگار همه کشتها را روشن می‌کند.

✱

۳۴ و آنان که تمیز میان کشت و داننده کشت را به چشم
معرفت ببینند و چگونگی خلاص از بند طبیعت را دریابند
به خداوند برسند.

کرشنا

- ۱ باز تو را گویم از حکمت متعال که برترین دانشها است
و خردمندان به دانستن آن به کمال مطلق رسیده‌اند.
- ۲ آنان که به این دانش دست یابند به من واصل شوند.
نه در عرصه آفرینش دیگر بار به جهان آورده شوند
و نه در معرض مرگ دستخوش فنا گردند.



- ۳ «پراکریتی»؛ زهدان من است که تخمه همه موجودات را در
آن می‌نهم.
و ای فرزند بهاراتا، زایش همه موجودات از آن است.
- ۴ ای پسر کنتی، هر صورتی در هر زهدانی که به عرصه ظهور
می‌آید
از پراکریتی است
لیکن من مقام پدر را دارم که تخمه از من است.

۵ گناهای سه گانه: «ستوا»، «راجاس» و «تاماس» از پراکریتی است.

و جان نیز در قالب تن سخت بسته این گناها است.

✱

۶ از این میان، «ستوا» پاک است و مایه روشنایی و سلامت. این «گنا» جان را به علائق خوشی و دانش فرومی بندد^۱.

✱

۷ اما «راجاس» طبعاً با شور و هوس همراه است و مایه تعلق و اشتیاق.

و آن، ای پسر کنتی، جان را به رشته استوار عمل فرو می بندد.

✱

۸ اما «تاماس» زاده نادانی است و مایه فریب و خطا. و آن، موجودات را به رشته غفلت و سستی و خواب فرومی بندد.

✱

۹ «ستوا» مایه خوشی است و «راجاس» مایه کار

۱. ستوا آدمی را از خودی رها نمی سازد. آن هم مایه تعلق است منتهی تعلق به چیزی شریف و ارزشمند. لیکن هدف سالک آزادی از هر نوع رنگ تعلق است. جنانایا دانش پرتو ادراک است و ادراک از عالم پراکریت است بنا بر این دانش با بینش یا شهود فرق دارد. مراجعه شود به توضیحات ما راجع به عناصر بیست و چهارگانه یا مظاهر پراکریت در پاورقی مربوط به گفتار سیزدهم. - م.

و «تاماس» ای فرزند بهاراتا مایه تباهی خرد و منشأ گرفتاری و غفلت است.



۱۰ گاهی «ستوا» چیره گردد و «راجاس» و «تاماس» را زبون خود سازد

و گاهی «راجاس» بر «ستوا» و «تاماس» چیرگی یابد.
و زمانی «تاماس» بر «ستوا» و «راجاس» برتری جوید.



۱۱ چون از روزن همه حواس نور دانش تابیدن گیرد نشان آن است که «ستوا» چیرگی یافته است.



۱۲ و آز و تقلا و گرانباری جستن^۱ و بی آرامی و اشتیاق علامت غلبه «راجاس» است.

۱۳ و تاریکی و بیکارگی و غفلت و کودنی نتیجه فزونی جستن «تاماس» است.



۱۴ و چون جان را به هنگام چیرگی «ستوا» مرگ دریابد به جایگاه پاک پرستندگان حضرت حق برسد.

۱۵ اما اگر مرگ به هنگام غلبه «راجاس» باشد

۱. برای خود تعهدات سنگین تر ایجاد کردن که مستلزم کشمکش و درگیری بیشتر

آن جان در زمره قومی که در بند کار گرفتارند به جهان باز آید.

و چون در زمان غلبه «تاماس» بمیرد
در خیل بی خردان به این جهان بازگردانده شود.



گفته اند که ثمره «ستوا» خوبی و پاکی است ۱۶

و ثمره «راجاس» رنج است

و ثمره «تاماس» نادانی است.

از «ستوا» معرفت زاید و از «راجاس» آرزو و از «تاماس» نادانی. ۱۷



آن که به زیور «ستوا» آراسته باشد به والاترین پایگاه رسد ۱۸

و اهل «راجاس» در میانه بماند

و گرفتار «تاماس» به پست ترین درکات سقوط کند.



آن کس به لقای من برسد که چون بنگرد در همه جهان ۱۹
عاملی جز گناه نبیند.

و نیز آن را که از گناه برتر و فراتر است بشناسد.

و چون جان از گناه که ملازم قالب تن اند فراتر رود و ۲۰
به آنها چیره گردد

از بازگشت و مرگ و انحطاط و رنج رهایی یابد و جاوید
بماند.

ارجونا

۲۱ ای سرور؛ نشان آن که فراتر از این سه گنا رفته باشد
چیست؟
رفتار او چگونه بود؟ و چه سان از گناها فراتر توان گذشت؟

کرشنا

۲۲ ای پاندوا؛ نشان چنان کسی آن است که:
چون او را روشنی روی نماید^۱
یا به کار کشانده شود^۲
و یا تاریکی فراگیردش^۳
نه ملول گردد و نه تعلقی نسبت به آنها در خود احساس
کند.^۴



۲۳ آن که در این میان بیگانه وار بنشیند و به گناها از جای

۱. که رنگ ستوا دارد و مظهر آن گناست.

۲. مظهر گنای راجاس و علامت غلبه آن است بر مزاج آدمی.

۳. تاریکی اثر تاماس و نمایانگر غلبه آن رنگ است.

۴. یعنی کار و فعالیت مست و بیخودش نگرداند و گشاد و بست عالم از جایش

درنرود و با علم به اینکه گناهها درکارند استوار و بی‌تزلزل باشد.

*

آن که در غم و شادی یکسان و قوی‌دل باشد ۲۴

آن که کلوخ و سنگ و زر را برابر ببیند

آن که در راحت و محنت و مدح و قدح به یک حال بماند

آن که ننگ و نام و دوست و دشمن را به یک چشم ببیند و ۲۵

دل از تدبیر کار بپردازد

چنین کسی از گناهها فراتر رفته‌باشد.

*

و آن که به اعتقاد راسخ به خدمت من برخیزد ۲۶

و پای از گناهها فراتر نهد

شایستهٔ وصول به‌براهمن باشد.

چون منم مأوای براهمن، سرچشمهٔ لایزال زندگی جاویدا ۲۷

منم رستگاری سرمدی!

و منم سرور لایتناهی!

۱ می‌گویند درخت پنبلی هست جاودانه، که بیخ آن به‌سوی بالا است و شاخه‌های آن رو به‌پایین و برگهای آن از سروده‌های «وداها» است و هر کسی آن را بشناسد عالم به‌وداها باشد.

*

۲ شاخه‌های آن از بالا و پایین سر برآورده و از گناها مایه گرفته‌است.

محسوسات شکوفه‌های آن درخت است. و ریشه‌های فرعی آن فروتر در این جهان است که آدمی را به‌رشته عمل بسته‌است.

*

۳ صورت حقیقی آن را به‌چشم نتوان دید و از آغاز و انجام و ماهیت آن کسی آگاه نیست.

*

۴ و چون این درخت قوی بن به شمشیر تیز و ارستگی
بر انداخته شود

راهی پدیدار گردد که هر کس از آن رود بازگشت ندارد.
پناه می برم به آن پروشای ازلی که سرچشمه لایزال همه
هستی است!

*

۵ آن کس به کمال مطلوب تواند رسید که از کبر و غباوت
رسته باشد

و حجاب تعلق بریده
و دام هوسها شکسته
و دل در خدای بسته
و از بند دوگانگی رنج و شادی جسته.

*

۶ آن مقام اعلی که چون کسی آنجا رسد بازگشتی از برای او
نخواهد بود.

نه پرتو خورشید بدانجا تواند رسید و نه فروغ ماه و
آتش.

*

۷ پاره ای از هستی جاودانی من جان شد
و در جهان زندگی آمد
و پنج حس و دل را به خود فراکشید

و در منزل پراکریتی خیمه زد.

✱

۸

و چون خدا قالب تن بازگیرد

جان از آن بدررود

و آن شش چیز را برگیرد و با خود برد

چون باد که بوی گل را با خود ببرد.

✱

۹-۱۰

جان از طریق گوش و چشم و لمس و ذائقه و شامه و دل،

اشیا را دریابد.

و نادانان آن را نمی بینند که گاه از قالب تن رخت

برمی بندد

و گاه در منزل تن با گناها یکی می شود و از محسوسات

بهره می گیرد.

✱

۱۱

ولی آنان که چشم بصیرت دارند او را توانند دید.

یوگیان که سالکان طریق کمالند او را در خود می بینند

لیکن نادانان که دل پاک نکرده باشند هر چه بکوشند او را

نمی توانند دید.

✱

۱۲

آن درخشندگی خورشید که جهان را روشن می دارد

و آن نور ماه و روشنی آتش همه از من است.

۱۳ و منم که به زمین می آیم و به قدرت خود همه موجودات را
نگه می دارم.

گاه در جلوه «سوما» نباتات را پرورش می دهم^۱
۱۴ و گاه شعله زندگی گشته در تن های آفریدگان جای
می گیرم

و با زفیر و شهباق در آمیخته مایه هضم خوراکیها می شوم.



۱۵ من در دل همه خانه دارم.
حافظه و دانش از من است و زوال آن نیز از من است.
مقصود از «وداها» منم. معرفت «ودانتا» از من است و داننده
«ودا» منم.



۱۶ در جهان دو «پروشا» هست: یکی زوال پذیر و دیگری
زوال ناپذیر.

همه موجودات زوال پذیرند و آن زوال ناپذیر چیزی است
که دگرگونی در آن راه ندارد.



۱. «سوما» شیرۀ نباتی است که در ریگ ودا به عنوان نوشابه مقدس معرفی شده و بعدها گویا به صورت ماه درآمده است. چنین تصور شده است که ماه پر از شیرهای است (امریتا) که شب آن را بر نباتات می ریزد و مایه رویش آنها می شود. - م.

اما یک پروشای والای دیگری نیز هست که «روح اعظم»
خوانده می‌شود
و آن سرور و بهجت سرمدی است که بر هر سه عالم محیط
است
و حافظ و نگه‌دارنده آنها است.

*

و من که نه زوال پذیرم و از زوال ناپذیر نیز برتر و فراتر
در همه عالم و در زبان «وداها» به نام «پروشای والا» خوانده
شده‌ام.

*

آن که زنجیر جهل بگسلاند
و مرا به عنوان پروشای والا بشناسد
همه چیز را دانا باشد و مرا با همه وجود خود بپرستد.

*

و من اینک، ای ارجونا، این راز بزرگ با تو بیاموختم
رازی که هر کس از آن آگاهی یابد خردمند گردد
و تکلیف خود بجای آورده باشد.

کرشنا

۱ ایمنی (دل از بیم فارغ داشتن)، صفای خاطر، استواری در
یوگا، صدقه

خویشنداری، قربانی، خواندن کتابهای مقدس، زهد و
راستی

۲ بی‌آزاری، درستی، دل از خشم آزادداشتن، وارستگی و
جمعیت خاطر

عیب‌پوشی، مردم‌دوستی، خرسندی، نرمی، فروتنی و وقار
۳ شجاعت، عفو، شکیبایی، پاکی، از نفاق و کبر بدوربودن
این نشانیها، ای ارجونا، از آن کسانی است که با خوی
ایزدی بدنیاآمده باشند.

*

۴ ریا، خیره‌سری، کبر، خشم، درشتی و نادانی
این نشانیها نیز از آن کسانی است که با خوی اهریمنی

زاده باشند

✱

- ۵ خصال ایزدی مایه رستگاری و خصال اهریمنی مایه گرفتاری است.
ولی تو، ای پاندوا، دل پریشان مدار که تو با خصال ایزدی زاده‌ای.

✱

- ۶ در جهان دو گونه مردم اند: ایزدیان و اهریمنیان.
درباره گروه اول بتفصیل سخن گفتم و اینک، ای پارتا،
درباره گروه دوم نیز بشنو:

✱

- ۷ اهریمنیان نه می دانند که چه کنند و نه می دانند که چه نکنند.
صفا و نیکوکاری و راستی در آنان نتوان یافت.

- ۸ آنان می گویند که عالم را حقیقتی نیست، پایه ای نیست،
خدایی نیست.
جهان به نظر آنان از اجتماع نر و ماده پیدا شده است و
محركی جز شهوت ندارد.

✱

- ۹-۱۰ این گمراهان بی مایه نابکار، با این اندیشه تباه، دشمن

جهان‌اند و به‌ویرانی آن می‌کوشند.

با هوسهای سیرناشدنی، با دلی پر از ریا و کبر و غرور
و سری پر از اندیشه‌های ناپاک و نیتی فاسد، به‌تبهکاری
برمی‌خیزند.

۱۱ دل پر از وسوسه بی‌شمار آرزوها، که تنها مرگ می‌تواند آن
را پایان بخشد!

بزرگترین هدف آنان سیراب‌کردن هوسها است
و جز آن به‌چیزی نمی‌اندیشند.

۱۲ بسته صدها بند امل؛ اسیر دام خشم و شهوت
که به‌دنبال خواهش نفس به‌هر وسیله نامشروع دست
می‌یازند تا مال بیدوزند.



۱۳ «امروز به‌این هوس دست‌یافتم و فردا به‌آن آرزو خواهم
رسید»

۱۴ «این مال من است آن هم فردا مال من خواهد شد»
«امروز این دشمن را کشتم و فردا دیگران را خواهم کشت»
«من خواه‌ام، دنیا به‌کام من است، پیروزم، زورمندم،
خوش‌بختم»

- ۱۵ «توانگرم، بزرگ زاده‌ام، کیست که با من برابری تواند کرد؟»
 «خیرات خواهم کرد، صدقه خواهم داد، خوش خواهم بود...»
 چنین است زبان حال این گمراهان وادی نادانی!



- ۱۶ این نادانان که در پیچ و خم اندیشه‌های پریشان سرگردان‌اند
 این گرفتاران بند جهالت که مجذوب لذایذ شهوانی شده‌اند
 در دوزخ هولناک فرومی‌افتند.



- ۱۷ این خودپرستان گردنکش با سری پر از غرور و باد ثروت
 برای ریا، و نه از راهی که مقرر شده‌است، بظاهر قربانی
 می‌کنند.



- ۱۸ این مردم شریر که مقهور غرور و زورند
 و مسخر هوی و شهوت و غضب
 مرا هم در کالبد خود و هم در کالبد دیگران دشمن
 می‌دارند.



- ۱۹ من این تبه‌کاران شریر دژخوی را که فرومایه‌ترین
 مردمان‌اند
 در رحم اهریمنان جای می‌دهم.
 و آنان از یک زندگی به زندگی دیگر منتقل می‌شوند

بی آنکه مرا دریابند

و هر بار به مرتبه‌ای فروتر سقوط می‌کنند.

✱

و دوزخ سه در دارد که راه هر سه به هلاک جان است: ۲۱

شهوت، خشم و آز.

پس این هر سه را باید فرو گذاشت.

✱

و هر که از این سه برهد و از این سه دروازه ظلمت دوری ۲۲

گزیند

به خیر خود کار بندد و به مقام والا برسد.

✱

اما آن که احکام شرع فرو هلد و عنان خویش به دست نفس ۲۳

دهد

نه به کمال رسد، نه به خوشی، و نه به غایت مطلوب.

✱

پس بگذار که شرع راهنمای تو باشد تا راست از ناراست ۲۴

جدا توانی کرد.

نخست احکام شرع را فرا گیر و آنگاه بدان کار بند.

ارجونا

- ۱ هستند کسانی که احکام شرع را کار نمی‌بندند اما قربانی از روی ایمان می‌کنند
 حال آنان چیست، ای کرشنا، آیا آنان تابع «ستوا» اند یا «راجاس» یا «تاماس»؟

کرشنا

- ۲ ایمان مردم ملازمه با جبلت آنان دارد و آن بر سه گونه است:

ستوایی، راجاسی و تاماسی



- ۳ اینک بشنو:
 ایمان هر کس ملازم جبلت او است.
 آدمی تابع طبیعت ایمان خویش است.

هر چه ایمان اوست او خود نیز چنان است.

ستواییها خدایان را می پرستند

۴

و راجاسیان نیمه خدایان و دیوان^۱ را

و تاماسیان اشباح و اهریمنان را.

✽

آنان که از سر خود پسندی و هواپرستی و زرق

۵

و بر خلاف شرع به ریاضتهای شاقه می پردازند

و از روی نادانی عناصر تن را

۶

و مرا نیز که در آن جای دارم

شکنجه می دهند

پندار اهریمنی دارند.

✽

حتی خوراک که همه مردم دوست دارند بر سه گونه است.

۷

قربانی و ریاضت و صدقه نیز چنان است.

اینک تمیز این سه گونه را بشنو:

✽

خوراکی که زندگی را رونق بخشد و نیرو و سلامت و خوشی

۸

و شادمانی افزایش دهد و شیرین و نرم و مقوی و خوش طعم باشد

در مذاق ستواییها خوش آید.

۱. نیمه خدایان: «باکشا» و دیوان: «راکشا». - م.

- ۹ خوراکیهایی که تلخ، ترش، شور، داغ، تیز، خشک، سوزان منشأ رنج و غم و بیماری باشد پسندیده راجاسیان است.
- ۱۰ خوراکیهایی که فاسد، بیمزه، بدبو، بیات، پس مانده و ناپاک باشد پسندیده تاماسیان است.

*

- ۱۱ آن قربانی که بر وفق احکام شرع و بی توقع اجر و تنها به عنوان ادای تکلیف کرده شود ستوایی است.
- ۱۲ و آن قربانی که به امید ثواب و به قصد ریا کرده شود راجاسی است.
- ۱۳ و آنچه به خلاف شرع و بی آنکه صدقه و احسانی همراه آن باشد، یا اوراد و اذکاری بر آن خوانده شود، و بی اخلاص عقیدت، انجام شود تاماسی است.

*

- ۱۴ پرستیدن خدایان و اولیا و استادان و خردمندان، صفا و صداقت و خرسندی و بی آزاری ریاضت بدنی است.
- ۱۵ و سخن که دل نیازارد و راست و دلپذیر و سودمند باشد و

همچنین قرائت دائم وداها
ریاضت زبانی است.

✱

۱۶ و آرامش خاطر و خوشرفتاری و سکونت و خویشتنداری و
صفای دل

ریاضت روحانی است.

۱۷ ثابت قدمانی که این سه گونه ریاضت را از روی عقیدت و
بی توقع اجر و ثواب انجام دهند
ستواییانند.

۱۸ اما ریاضتی که برای جلب احترام و شهرت و زرق و خود-
نمایی کرده شود
راجاسی است.

این ریاضت دیر نپاید و بزودی بر باد رود.

۱۹ و ریاضتی که از سر جهالت و به قصد شکنجه نفس یا ایدای
خلق باشد
تاماسی بود.

✱

۲۰ چون بخشش در حق کسی کرده شود که چشم داشت پاداشی
از او نباشد

و به نیت ادای وظیفه، به جای خود و به گاه خود، به کسی که
استحقاق آن را دارد، داده شود،

ستوایی است.

- ۲۱ و بخشش که به امید پاداش یا به چشم داشت نفع آتی کرده شود یا با منت همراه باشد، راجاسی است.

- ۲۲ و بخشش نابجا و نابهنگام بدون رعایت آداب و از سر نخوت به کسی که استحقاق ندارد، تاماسی است.



- ۲۳ اوم، تات، سات^۱ سه رمز براهمن است. برهمناها و وداها و قربانیها از همین سه کلمه پیدا شده‌اند.
- ۲۴ پیروان وداها، قربانی و صدقه و ریاضت را چنانکه حکم شرع است با کلمه «اوم» آغاز می‌کنند.



- ۲۵ و جویندگان نجات^۲ در انجام قربانی و ریاضت و صدقه کلمه «تات» را بر زبان می‌رانند و چشم بر پاداش نمی‌دوزند.



- ۲۶ «سات» به معنی حقیقت و خوبی است. این کلمه به معنی

۱. اوم چنانکه بیشتر توضیح داده شد در سانسکریت مانند الله در عربی نام ذات حق است. تات به معنی «آن» و اشاره است به ذات حق که از حد توصیف بیرون است و سات به معنی حقیقت است. - م. ۲. موکشا: خلاص و نجات. - م.

کار نیکو نیز هست.

۲۷ ثبات قدم در قربانی و ریاضت و تصدق را نیز «سات» گویند.
و هم هر عمل دیگر که از این گونه باشد «سات» نامیده شود.

✱

۲۸ و هر گونه قربانی و صدقه و هر نوع ریاضت و عبادت که نه از
روی اخلاص و عقیدت بجای آورده شود
«آسات» خوانده شود

که نه در این جهان بکار آید و نه در جهان دیگر.

ارجونا

می‌خواهم، ای قویدست، معنی واقعی «سنیاسا» و «تیاگا» را ۱ بدانم^۱.

کرشنا

خردمندان «سنیاسا» را ترک اعمالی می‌دانند که سلسله - ۲
جنبان آن هوس باشد.
و «تیاگا» به‌نزد دانشمندان ترک نتیجه اعمال است.
برخی دیگر می‌گویند که اعمالی چون قربانی و صدقه و ۳
ریاضت نباید ترک شود.
اینک ای سرور بهاراتا حقیقت امر را از من بشنو:

*

۱. شری اورویندو، سنیاسا را ترک برونی و ظاهر و تیاگا را عدم تعلق یا ترک درونی و باطن معنی کرده‌است. - م.

- ۴-۵ ترک، ای سرور مردان، بر سه گونه است:
 قربانی و صدقه و ریاضت نباید ترک شود
 بلکه این اعمال را که مایهٔ تطهیر دل است باید بجای آورد.
- ۶ لیکن حتی در بجای آوردن این اعمال تعلق خاطر و توجه
 به نتیجه را باید فرو گذاشت.
 این، ای ارجونا، واپسین سخن من است.
- *
- ۷ بر راستی، ترک وظایفی که باید انجام شود درست نیست.
 ترک این گونه اعمال از نادانی است و نشان غلبهٔ «تاماس»
 است.
- *
- ۸ آن که از انجام تکلیفی به عنوان اینکه دشوار و مایهٔ رنج تن
 است خودداری کند به هیچ جا نرسد.
 این گونه ترک از مقولهٔ «راجاس» است.
- *
- ۹ و آنکه وظایف خود را به عنوان تکلیفی که باید انجام داد
 بجای آورد
 و تعلق خاطر و چشم داشت ثمره را فرو گذارد
 ترک وی از مقولهٔ «ستوا» است.
- *
- ۱۰ فرزانه روشن‌رای که طبع ستوایی دارد بی هیچ شائبهٔ شکی

در طریق ترک (تیاگا) گام می‌نهد
 نه در خوشایند کار دل می‌بندد
 و نه از ناخوشایند آن خشم می‌گیرد.

✱

۱۱ براستی محال است که زندانی تن بتواند از کار گردن‌کشد.
 اما آن که ثمرهٔ اعمال را فروگذارد دارای مقام ترک شمرده
 می‌شود.

✱

۱۲ عمل سه‌گونه اثر دارد: خوشایند و ناخوشایند و درهم.
 آمیخته‌ای از آن دو.
 این آثار پس از مرگ دامن‌گیر کسانی می‌شود که در اینجا
 دست از تعلق‌نشسته‌باشند.
 ولی آنان که ترک تعلق کرده‌باشند از آثار آن نیز فارغ
 خواهند بود.

✱

۱۳-۱۴ اینک، ای قویدست، اسباب پنجگانهٔ انجام کار را که در
 دانش «ودانتا» مقرر است فراگیر:
 از این پنج سبب یکی تن است
 و دیگر خودی
 و سه دیگر حواس مختلف
 و چهارم وظایف گوناگون اعضا

و پنجم خدایان^۱.

۱۵ هر کار بد یا نیک که از کسی سرزند خواه منسوب به تن او باشد یا زبان یا دل او؛ این اسباب پنجگانه در پیدایش آن دخالت دارد.

✽

۱۶ و چون چنین است آن که از روی غباوت جان را عامل کار بداند کوتاه‌اندیشی است که چشم بصیرت ندارد.

✽

۱۷ و آن که از بند خودی آزاد است و دل او از نیک و بد نقش نپذیرد اگر چه همه این جنگاوران را بکشد قاتل محسوب نمی‌شود و به آن کار مؤاخذ نمی‌گردد.

✽

۱۸ در پیدایش هر کاری سه انگیزه هست: علم و معلوم و عالم. و نیز سه چیز در هر عملی لازم است، آلت و فعل و فاعل.

✽

۱. تن زمینه و محل کار است، خودی فاعل است و حواس و وظائف مختلف اعضا، وسایل انجام کار است و مقصود از خدایان قوایی است که بر حواس حکومت می‌کنند و آنها را به وظائف خود وامی‌دارند. مطابق فلسفه هندو هر یک از حواس، خدای خاصی دارد مثلاً خورشید خدای چشم است که آن را در انجام وظیفه خود (دیدن) کمک می‌کند. شارحین گیتا نوشته‌اند که معنی این شعر تاریک و مبهم است و در میان احتمالات مختلف آن معنی که ما در این ترجمه برگزیدیم به فهم نزدیک‌تر و با طرز فکر گیتا سازگارتر می‌نماید. - م.

- ۱۹ علم و عمل و عامل در فلسفه «سانکھیا» بر حسب اختلاف
«گناها» بر سه نوع تقسیم شده است.
اینک بیان آن را نیز بشنو:

*

- ۲۰ دانشی که بدان ذات بی‌زوال یگانه را در همه موجودات
توان دید.
ذات تجزیه‌ناپذیری که در همه اجزای جداگانه جهان
هست

آن دانش از «ستوا» است.

- ۲۱ و دانشی که وجود بی‌زوال را به صورت اشیای گوناگون بیند
و شکل و نوع آنها را با هم متفاوت یابد
از «راجاس» است.

- ۲۲ و آن که تنها به اثر بیندیشد، و جز آن چیزی نداند
بی‌آنکه به مؤثر پی‌برد، یا در اندیشه حقیقت باشد
این دانش ناچیز از «تاماس» است.

*

- ۲۳ و عملی که انجام آن تکلیف آدمی است
اگر بی‌شائبه دوستی و دشمنی و بی‌چشم‌داشت نتیجه و
فارغ از تعلق انجام شود
از «ستوا» است.

- ۲۴ و عملی که به هوس نتیجه، یا از سر پندار، یا به تکلف بسیار

انجام شود

از «راجاس» است.

- ۲۵ و عملی که از سر نادانی و عاقبت ناندیشی بجای آورده شود
بی آنکه به اندازه توانایی شخص توجه شود، یا زبانی که از
آن به خود شخص یا به دیگران می رسد مورد نظر قرارگیرد
از «تاماس» است.



- ۲۶ عمل کننده که از بند تعلق و هوای نفس آزاد و با عزم و
همت همراه باشد

و از پیروزی و شکست متأثر نگردد
ستوایی است.

- ۲۷ و آن که دلبسته و فریفته نتایج عمل خود بود
و آزمند و دژخوی و ناپاک و در بند غم و شادی باشد
راجاسی است.

- ۲۸ و آن که متزلزل و بی مایه و مغرور و نیرنگ باز و شریر و
سست عنصر و زبون رای باشد
تاماسی است.



- ۲۹ فهم و استقامت نیز بر حسب «گناها» بر سه گونه است و
اینک تفصیل آن را با تو می گویم:

- ۳۰ فهم که راه عمل و ترک عمل، صواب و خطا، ترس و ایمنی،

اسارت و آزادی را تمیز دهد
ستوایی است.

۳۱ و آن که تمیز درست و نادرست، صواب و ناصواب نکند و
به راه خطا رود
راجاسی است.

۳۲ و آن که در حجاب ظلمت، خطا را صواب بیند، و همه چیز
را به خلاف آن چه هست دریابد
تاماسی است.



۳۳ و استقامت و ثبات که کار عقل و پرانا و حواس را از راه یوگا
سامان تواند داد
ستوایی است.

۳۴ و آن که آدمی را به چشم داشت پاداش به عبادت وادارد، یا
به دنبال خوشیها و ثروت کشاند
راجاسی است.

۳۵ و آن که نادان را در خواب و ترس و غم و ملال و غرور
باز می دارد
تاماسی است.



۳۶ و اینک، ای سرور بهاراتا، اقسام سه گانه خوشی را نیز بشنو
که آدمی بدان شادمانی مدام بیاموزد و ریشه غم را یکباره

براندازد:

- ۳۷ آن خوشی که اول چون زهر است و آخر چون زلال سلسبیل
که از روشن‌بینی و خویش‌شناسی حاصل شود
ستوایی است.
- ۳۸ و آن خوشی که از برخورد حواس با محسوسات پیدا شود
آن که در آغاز چون سلسبیل باشد و در پایان چون زهر
راجاسی است.
- ۳۹ و آن خوشی که در آغاز و پایان مایه گمراهی باشد و از
خواب و کاهلی و غفلت سرچشمه گیرد
تاماسی است.

✱

- ۴۰ در همه آسمان و زمین کسی نیست که از «گنا»های سه گانه
«پراکرتی» فارغ تواند بود.
ای پهلوان دشمن‌شکن
۴۱ کردار هر کس از «برهن» و «کشتی» و «ویشیا» و
«شودری»^۱
بر حسب «گنا»هایی که در جبلت اوست مقرر گردیده‌است.

✱

- ۴۲ آرامش، خودداری، زهد، پاکی، بردباری، درستی،

۱. طبقات چهارگانه جامعه هندو. مراجعه شود به زیرنویس ص ۹۵ - م.

خردمندی، دانش و ایمان مذهبی

اینها است وظیفه کسی که «برهمن» زاده شده است.

۴۳ دلیری، صلابت، ثبات، روراستی، از جنگ نگریختن،
جوانمردی و خواجگی

وظایف «کشتریان» (طبقه سپاهی) است.

۴۴ کشاورزی، گاوداری و سوداگری
وظیفه «ویشیان» است و عملگی وظیفه «شودران».
با ثبات قدم و دل بستن در وظیفه می توان به کمال رسید.



۴۵ اینک بشنو که چگونه دل در وظیفه خود بستن مرد را
به کمال تواند رسانید:

۴۶ هر کس او را که همه هستی از اوست، و بر همه محیط
است از راه انجام وظیفه ای که بر عهده دارد پرستش کند به کمال
می رسد.



۴۷ کسی که به کار خود پردازد اگر چه آن را ناقص انجام دهد
بهرتر است از آن که به کار دیگری مشغول شود اگر چه آن را
کامل تواند انجام داد.

چه هیچ کس با انجام وظیفه ای که به حکم طبیعت بر عهده
او است گناهکار نمی شود



هیچ کس نباید از انجام کاری که طبیعت بر عهده او
 گذارده است شانه خالی کند، اگر چه نقصی در آن باشد.
 چه هیچ امری بی نقص نتواند بود، چون آتش که از دود
 خالی نباشد.



کسی که اندیشه او در همه حال از تعلق آزاد است
 کسی که نفس را رام کرده و هوس را به گریز واداشته است
 چنین کسی را ترک به کمال اعلی که مقام آزادی از عمل
 است می‌رساند



ای فرزند «کنتی اینک اشارتی که چنین کس چگونه با
 وصول به کمال، به‌براهمن که غایت‌القصوای دانش است واصل
 می‌شود:



چون کسی دل صافی کند
 و تن و حواس را با استقامت رام سازد
 و صدا و دیگر موضوعات حس را فروگذارد
 و از سر دوستی و دشمنی بگذرد
 و با خلوت‌گزینی و کم‌خواری زبان و تن را لگام زند
 و هم خود را در ذکر و مراقبه بگمارد
 و در کنج بی‌نیازی گریزد

و با گذشتن از خودی، زور، غرور، شهوت، غضب و مال از
 قید «منی» فارغ آید

و از تشویش رهایی یابد
 خویشتن را در خور وصال براهمن گرداند.

✱

و چون به براهمن فائز شود، همه آرام گیرد.
 غم و شادی بر او راه نیابد.
 همه مخلوقات را به یک چشم بیند
 و به مقام والای محبت رسد.

و آنگاه از راه محبت مرا بحقیقت بشناسد
 و بداند که من چیستم و کیستم.

و چون مرا بحقیقت دریابد یکسره در من فانی شود.

هر چه کند در پناه من بود
 و از عنایت من به مقام جاوید بی زوال واصل شود.

✱

هر چه کنی به نیت من کن و مرا غایت آمال خود دان!
 همت به ریاضت باطن بگمار و همه اندیشه خود در من
 متمرکز ساز!

و چون دل به من سپاری، به عنایت من از همه دشواریها
 توانی گذشت.

لیکن اگر فریب نیرنگ نفس خوری و گوش به ندای من

فراندهی، هلاک شوی.

✱

۵۹ و اگر از سر خودبینی بخواهی که از جنگ سر باز زنی، این اندیشه بیهوده خواهد بود

چه طبیعت تو به عنوان یک «کشتی» تو را به جنگ و خواهد داشت.

۶۰ ای پسر کنتی، «کرما» که ملازم طبع توست تو را به انجام آنچه مقتضای آن است برخواهدانگیخت اگر چه تو از سر جهل نخواهی آن را انجام دهی.

✱

۶۱ ای ارجونا، خدا در دل همه موجودات جا دارد و به نیروی «مایا» چون لعبت باز آنها را بحرکت درمی آورد.^۱

۶۲ ای بهاراتا، با همه وجود خود بدو پناه بر تا به عنایت او به آرامش مطلق و مقام سرمد توانی رسید.

۱. توجه شود به همین نحوه از تعبیر در کلام متصوفه اسلام چون جامی که گوید:

لعبتانی که در این پرده درند	که از این پرده چنین جلوه گرند
گرچه بس عشوهر گر و طنازند	پرده وحدت لعبت بازند
این همه لعبت و لعبت سازی	وین به صد شعبده لعبت بازی
نیست جز در نظر خواب آلود	جلوه گر گشته جهانی بی بود

یعنی لعبت باز وحدت در پس پرده صورت و رنگ (مایا) پنهان گشته و اشکال و صور جهان کثرت و نمود (جهان بی بود) را چون لعبتکانی عشوهر گر و طناز در برابر چشمان خواب آلود ما به نمایش درآورده است. - م.

*

۶۳ این حکمتی که با تو در میان نهادم راز رازها است.
اینک بیندیش و هر گونه که خواهی بکار بند.

*

۶۴ اینک والاترین کلام مرا باز گوش دار، این ژرف‌ترین رازها

را

چون تو محبوب گرامی منی و من باید آنچه را خیر توست
با تو بگویم:

*

۶۵ سراچه خاطر به یاد من پرداز
و دل همه در من بند
در راه من قربانی ده
و فراروی من سجده آرا
که به لقای من خواهی رسید.

*

۶۶ براستی که این وعده تو را می‌دهم.
تو پیش من سخت عزیزی
همه کار خود فروگذار و فرا من آی!
تنها بیا و پناه بجوی!
من تو را از همه گناهان رهایی بخشم.
غم مدار!



۶۷ این سخنان را با کسانی در میان مگذار که ریاضت نکشیده
و بوی محبت نشنیده‌اند
و نیز با کسانی مگوی که شوق شنیدن آن ندارند، یا سخن
مرا به تمسخر می‌گیرند.



۶۸ لیکن کسی که از سر وفاداری این راز بزرگ را با دوستان
من بیاموزد
بی‌گمان به‌لقای من فائز شود.

۶۹ هیچ کس مرا خدمتی ارجمندتر از این نتواند کرد.
هیچ کس نزد من گرمی‌تر از او نتواند بود.



۷۰ و آن که در این کلام مقدس، که در میان ما گذشت، تأمل
کند

من این عبادت روحانی را البته از او بپذیرم.
۷۱ و آن که از سر اخلاص و بی‌شائبه‌انکار، بدین سخنان گوش
فرادارد

آزادی یابد و به جهان شادمانه نیکوکاران وارد شود.



۷۲ ارجونا، این سخنان را به گوش هوش شنیدی؟
شک جاهلانۀ تو از میان برخاست؟

ارجونا

- همه شک من از میان برخاست
و به عنایت تو شناخت خود باز یافتم.
یقین دارم که شکی در دلم بجای نمانده است
و آنچه را فرمودی بکار خواهم بست

سنجایا

- چنین بود، ای شهریار، گفتار «واسودوا» و «پارتا»ی
پاک نهاد
که به شنیدن آن موی بر اندام من راست شد.
و من این «یوگا»ی والای ژرف را به لطف «ویاسا»^۱ از دو لب
«کرشنا» سرور «یوگا» شنیدم.
و هر دم که این گفتار شگفت ورجاوند را که میان «کشاوا»^۲
و «ارجونا» گذشت یاد می کنم بر شادمانی من می افزاید.
و چون آن صورت پرعجایب «کرشنا» را یاد می آورم،
شهریار، به حیرت اندر می شوم، و از شوق و شادی لبریز می گردم.
آنجا که کرشنای صاحب یوگا است، و آنجا که پارتای

۱. «ویاسا» نام یکی از اولیاست که نظر عنایت او سنجایا را به دیدن حالات و حرکات جنگاوران و شنیدن مکالمات آنان از راه دور توانا ساخته بود.
۲. کشاوا لقب کرشنا است.

کماندار است

سعادت و پیروزی و رفاه و نجات نیز آنجا است.
این است اعتقاد من.

فهرست بعضی از کتابها

- آغاز و انجام تاریخ، نوشته کارل یاسپرس، ترجمه محمدحسن لطفی
- آینشتاین، نوشته جرمی برنشتاین، ترجمه احمد بیرشک
- از کمینترون تا کمینفورم، نوشته فردیناند کلودین، ترجمه فرشیده میرفداد آبادی، شاپور اعتماد،
- هایده سناوندی
- افسانه دولت، نوشته ارنست کاسیرر، ترجمه نجف دریابندری
- امریکایی آرام، نوشته گراهام گرین، ترجمه عزت الله فولادوند
- امید، نوشته آندره مالرو، ترجمه رضا سیدحسینی
- امیرکبیر و ایران، نوشته فریدون آدمیت
- انقلاب، نوشته هانا آرنست، ترجمه عزت الله فولادوند
- انقلاب یا اصلاح، نوشته هربرت مارکوزه، کارل پوپر، ترجمه ه. وزیری
- بحث در مابعدالطبیعه، نوشته ژان وال، ترجمه یحیی مهدوی و دیگران
- بنال وطن، نوشته آلن پیتون، ترجمه سیمین دانشور
- بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی
- به کی سلام کنم؟، نوشته سیمین دانشور
- پایدیا، نوشته ورنر یگر، ترجمه محمدحسن لطفی
- پیامبر مسلح، پیامبر بی سلاح، پیامبر مطرود، نوشته آیزاک دویچر، ترجمه محمد وزیر
- پیرمرد و دریا، نوشته ارنست همینگوی، ترجمه نجف دریابندری
- تاریخ اجتماعی هنر، (چهار جلد)، آرنولد هاووز، ترجمه ابراهیم یونسی
- تاریخ جنگ پلوپونزی، نوشته توکودیدس (توسیدید)، ترجمه محمدحسن لطفی
- تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد، نوشته امیل برهیه، ترجمه یحیی مهدوی
- تامپین، نوشته هوارد فاست، ترجمه حسن کامشاد
- تکامل فیزیک، نوشته آلبرت آینشتاین و لئوپولد اینفلد، ترجمه احمد آرام

جامعه باز و دشمنان آن، (در یک جلد)، نوشته کارل پوپر، ترجمه عزت‌الله فولادوند

جزیره سرگردانی، نوشته سیمین دانشور

جنایت و مکافات، نوشته فنودور داستایفسکی، ترجمه دکتر مهری آهی

چهار مقاله درباره آزادی، نوشته آیزایا برلین، ترجمه محمدعلی موحد

حافظ (دیوان)، به تصحیح پرویز ناتل خانلری

چگونه از حمله قلبی در امان باشیم؟، نوشته انجمن قلب امریکا، ترجمه دکتر محمد دانش پروه

خزوان، نوشته آرتور کستلر، ترجمه محمدعلی موحد

داستانها و قصه‌ها، نوشته مجتبی مینوی

داستانهای بیدپای، ترجمه محمد بن عبدالله البخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن

درآمدی بر فیزیک امروز، نوشته هانس او هانیان، ترجمه دکتر مهدی گلشنی، ناصر مقبلی

درباره قناتر، نوشته برتولت برشت، ترجمه فرامرز بهزاد

در جنگل شهر، نوشته برتولت برشت، ترجمه محمود حسینی‌زاد

دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی

رگتایم، نوشته ای. ال. دکترف، ترجمه نجف دریابندری

زندگینامه برتراند راسل به قلم خودش، ترجمه احمد بیرشک

ساریان سرگردان، (جلد دوم جزیره سرگردانی)، نوشته سیمین دانشور

سالامبو، نوشته گوستاو فلوربر، ترجمه احمد سمیعی

سرنوشت بشر، نوشته آندره مالرو، ترجمه سیروس ذکاء

سووشون، نوشته سیمین دانشور

سیرت رسول الله (ص)، (دو جلد)، (ابن هشام)، ترجمه رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی،

به تصحیح اصغر مهدوی

ضد خاطرات، نوشته آندره مالرو، ترجمه ابوالحسن نجفی - رضا سیدحسینی

فاتحان، نوشته آندره مالرو، ترجمه سیروس ذکاء

فرهنگ آلمانی به فارسی، تدوین فرامرز بهزاد

فرهنگ ادبیات جهان، تألیف زهرا خانلری

فیزیک و واقعیت، نوشته آلبرت آینشتاین، ترجمه محمدرضا خواجه پور

قدرت، نوشته برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری

قضیه رابرت اوپنهاইمر، نوشته هاینر کیپهارت، ترجمه نجف دریابندری

به یاد کاتالونیا، نوشته جرج ارول، ترجمه عزت الله فولادوند

کمدی انسانی، نوشته ویلیام سارویان، ترجمه سیمین دانشور

گرداب، نوشته میخائیل شولوخوف، ترجمه ضیاء الله فروشانی

گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی

گیتا (بهگود گیتا)، با مقدمه‌ای درباره مبانی فلسفه و مذاهب هند، ترجمه محمدعلی موحد

لغت فارس (لغت دری)، نوشته ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به تصحیح فتح الله مجتبابی و

علی اشرف صادقی

مصنفات، نوشته افضل الدین محمد مرقی کاشانی، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی

هکلبری فین، نوشته مارک تواین، ترجمه نجف دریابندری

